

باسمه تعالی

## مطالعات تاریخ اسلام

نشریه علمی

سال دوازدهم، شماره چهل و ششم، پاییز ۱۳۹۹

شاپا: ۶۷۱۳-۲۲۲۸

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۱۰۴۳۹۳/۱۱/۱۱/۸۹/۳ مورخ ۸۹/۱۲/۱۴

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، «علمی- پژوهشی» است.

صاحب امتیاز: پژوهشکده تاریخ اسلام

مدیر مسئول: سیدهادی خامنه‌ای

مشاور علمی: جمشید کیان‌فر

سردبیر: دکتر مهدی محقق

### هیئت تحریریه

شادروان دکتر آئینه وند، صادق، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه تربیت مدرس

دکتر اجتهادی، ابوالقاسم، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه الزهراء (س)

شادروان دکتر اشراقی، احسان، استاد تاریخ ایران، دانشگاه تهران

دکتر امامی، محمدتقی، دانشیار تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی

دکتر بیضون، ابراهیم، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه بیروت

دکتر حسینی، عطاالله، دانشیار تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر خضری، احمدرضا، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

دکتر رهنمایی، محمدتقی، دانشیار جغرافیا، دانشگاه تهران

شادروان دکتر قره‌چانلو، حسین، استاد تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

شادروان دکتر گنجی، محمدحسن، استاد جغرافیا، دانشگاه تهران

دکتر مجتبایی، فتح‌الله، استاد تاریخ ادیان، دانشگاه تهران

دکتر محقق، مهدی، استاد تاریخ علوم، دانشگاه تهران

دکتر مفتخری، حسین، استاد تاریخ ایران، دانشگاه خوارزمی

مدیر اجرایی: لیلا اشرفی

ویواستار انگلیسی: دکتر ابوالفضل توکلی شاندریز

ویواستار فارسی: ملیحه سرخی

\*\*\*

چاپ و صحافی: چاپ تقویم

ترتیب انتشار: فصلنامه، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

۱۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشکده تاریخ اسلام محفوظ است.

نشانی پستی: تهران - خیابان شهید عباسپور - خیابان رستگاران - کوچه شهروز شرقی - شماره ۹

نمابر: ۸۸۶۷۶۸۶۰

تلفن: ۳-۸۸۶۷۶۸۶۱

کدپستی: ۱۴۳۴۸-۸۶۶۵۱

web: www.pte.ac.ir

E-mail: fasnameh@pte.ac.ir

Samaneh: journal.pte.ac.ir

## ضوابط پذیرش مقاله

- مقالات پژوهشی در موضوع تاریخ اسلام (اندیشه سیاسی، فرق و مذاهب، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری و ...) برای بررسی و (احتمالاً) چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد و قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات منوط به بررسی هیئت تحریریه مجله است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- چاپ مقالات در فصلنامه، بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی مؤلفان خواهد بود.
- نویسنده متعهد می‌شود حداکثر تا شش ماه پس از ارسال مقاله، از ارائه آن به دیگر مجلات، سمینارها و همایش‌های علمی اجتناب کند، در غیر این صورت، هزینه‌های بررسی مقاله را پرداخت خواهد کرد.
- در مقالاتی که به طور مشترک و یا با نظارت استاد راهنما نوشته می‌شود، لازم است نام استاد قید گردد و اعلام رضایت کتبی ایشان مندرج در سامانه بخش «برای نویسندگان» ← فرم ارسال مقاله» پیوست مقاله شود.
- هزینه مقاله جهت قرار گرفتن در فرایند داوری پس از تأیید نخست در هیئت تحریریه مبلغ ۱,۰۰۰,۰۰۰ ریال (یک میلیون ریال) و هزینه چاپ مقاله پس از تأیید مقاله توسط داوران مبلغ ۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال (سه میلیون ریال) است.

## ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم متن مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
  - چکیده فارسی و انگلیسی (شامل طرح مسئله، روش تحقیق و دستاوردهای پژوهش، حداکثر در ۱۵۰ کلمه)
  - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق
  - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
  - بدنه اصلی مقاله، مشتمل بر بحث و بررسی فرضیه/ فرضیات تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
  - نتیجه
  - فهرست منابع تحقیق
۲. حجم مقاله نباید از ۶۰۰۰ کلمه بیش‌تر باشد.
۳. اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی توضیح داده شود.

۴. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در صفحه اول ذکر شود.
۵. مقالات غیر فارسی (انگلیسی، عربی، فرانسه و ...) تنها از نویسندگان غیر فارسی زبان پذیرفته می شود.

### شیوه استناد به منابع و مآخذ در پانوش

محققان محترم لازم است الگوی زیر را در ارجاع و استناد به هر یک از منابع و مآخذ رعایت فرمایند:

#### ارجاع درون متنی:

ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱/۱۳۳) قید شود.

معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.

#### منابع لاتین:

به سبک و سیاقی که نشانی فارسی و عربی مستندسازی می شود، از چپ به راست حروف چینی می شوند.

#### شیوه استناد به منابع و مآخذ در فهرست منابع:

فهرست منابع به صورت الفبایی به تفکیک زبان منابع در پایان مقاله (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین)، به صورت زیر تنظیم شود:

در فهرست منابع، ابتدا نام خانوادگی و سپس نام نویسنده نوشته شود.

در مورد بیش از دو نویسنده، نام تمام نویسندگان (به ترتیب روی جلد) ذکر شود.

نویسندگان به ترتیب حروف الفبایی نام خانوادگی فهرست می شوند، و نیازی به شماره گذاری در فهرست منابع نیست.

نام خانوادگی نویسنده، نام کوچک او (سال انتشار)، عنوان اثر (ایتالیک)، نام و نام خانوادگی مصحح یا مترجم، ج، محل نشر: ناشر، چ ۲. در صورت مشخص نبودن هر یک از موارد در داخل [ ] ذکر شود.

عنوان کتابها و مقالات در فهرست منابع کامل آورده شود.

شماره صفحه حذف شود، ولی در مقالات، صفحات شروع و پایان مقاله از عدد کم به زیاد قید گردد.

توجه کنید که منابع فارسی باید به انگلیسی ترجمه یا آوانگاری شوند و در بخش مربوطه در سامانه قرار گیرند:

- Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon (1994), The role of soil organic matter in corn

- (*Zea mays L*) yield, Plant Science, 15(3):27-35. (Journal).
- Mahfoozi, S. And S.H. Sasani( 2009), Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition, Iranian Journal of Field Crop Science, 39(1):113-126.(In Persian with English abstract).
  - Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani (1999), Plant Physiology, Jahade- e-Daneshghahi Mashhad Press (In Persian).

## فهرست مطالب

- زیور احمدزاده  
طاهره عظیم‌زاده  
اردشیر اسدیگی  
محمد باغستانی کوزه‌گر
- \* هنر خوشنویسی و نقش وزرای عباسی در شکوفایی آن ..... ۷
- محمدحسن احمدی
- \* نقدی بر تقریر سنتی از مفهوم نظری «جعل حدیث» ..... ۳۱
- علیرضا ساریجلو  
محسن بهرام‌نژاد  
عبدالرفیع رحیمی  
عباس برومند اعلم
- \* بر لاسیان و نقش آنان در تحولات سیاسی عصر تیموری ..... ۵۳
- بشیر سراجی  
عباس پناهی  
عبدالله همتی گلپیان
- \* جایگاه منطقهٔ پسیخان در تحولات سیاسی و نظامی جنبش جنگل ..... ۷۹
- زهرا علیزاده بیرجندی  
الهام ملک‌زاده  
سمیه پورسلطانی
- \* اندرزنامه‌نویسی در دورهٔ قاجار: علل تداوم، نمودهای تحول ..... ۱۰۵
- فوزیه لشنی  
نگار ذیلابی
- \* علویان در مصر پیش از استقرار فاطمیان ..... ۱۲۵
- محسن معصومی  
وفا یزدانمنش  
سعید شیرازی
- \* بررسی جایگاه سلطان جهان‌بیگم در نوسازی آموزش زنان مسلمان هند (۱۹۰۱-۱۹۲۶م) ..... ۱۵۳



## هنر خوشنویسی و نقش وزرای عباسی در شکوفایی آن

۱ زیور احمدزاده

۲ طاهره عظیمزاده

۳ اردشیر اسدیگی

۴ محمد باغستانی کوزه گر

**چکیده:** با تأسیس حکومت عباسیان و ثبات سیاسی، خلفای عباسی به تشویق و ترغیب هنرمندان و گسترش هنر در زمینه‌های گوناگون همت گماردند. وزیران عباسی که خود خوشنویسان زبردست و ماهری بودند، زمینه سامان بخشیدن به خطوط اداری را در دارالخلافه فراهم کردند. در سایه توجهات آنان و کاهش دغدغه‌های اقتصادی هنرمندان، خوشنویسان مطرحی در این عصر پا به عرصه ظهور نهادند. نگارندگان این پژوهش بر آن‌اند تا با مطالعه متون تاریخی تأثیر وزیران دربار عباسی در گسترش و پیشرفت هنر خوشنویسی از عصر خلافت سفاح تا پایان خلافت الراضی (۱۳۲-۳۲۹ق) را مورد بررسی قرار دهند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که وزیران در این دوره اغلب از میان کاتبان دربار به وزارت خلفای عباسی منصوب می‌شدند و با در دست داشتن قدرت سیاسی و حمایت اقتصادی از هنرمندان خوشنویس و تربیت آنان، زمینه‌های خلق خطوط ظریف و بدیعی را در قرون سوم و چهارم قمری فراهم کردند. روش کار در این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی است و با تکیه بر متون تاریخی سامان یافته است.

**واژه‌های کلیدی:** خوشنویسی، عباسیان، وزیران عباسی، برامکه، ابن مقله.

geo\_ahmadzadeh@yahoo.com

Ta\_azim@yahoo.com

jafar.asdbeigi@yahoo.com

mo\_baghestani@yahoo.com

۱ دانشجوی مقطع دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

۲ دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد (نویسنده مسئول)

۳ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

۴ استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

## The Impact of Ministers of the Abbasids Ministers on the Development and Flourishing of the Art of Calligraphy

Zivar Ahmadzadeh<sup>1</sup>

Tahereh Azimzadeh<sup>2</sup>

Ardeshir Asadbeigi<sup>3</sup>

Mohammad Baghestani Kozegar<sup>4</sup>

**Abstract:** With the establishment of the Abbasid caliphate and its political stability, the Abbasid caliphs made a great effort for encouraging the artists and spreading of art in various fields. The Abbasid ministers, who were skilled calligraphers, paved the way for organization of administrative writing scripts in the Dar al-Khalafah, and in the light of their attention and reduction of the economic burdens of the artists, prominent calligraphers emerged in this era. This study aims to investigate the impact of the ministers of the Abbasid court in the development of calligraphy from the rise of Safa'ah caliphate to the end of Al-Radhi caliphate (1329-329 AH) by reviewing the historical texts. The obtained results indicated that the ministers of this era were often appointed from among the court scribes and due to political power and economic support for calligraphers and their training, they provided the grounds for creation of delicate and original scripts in the third and fourth centuries AH. The research method is a descriptive-analytic study organized based on historical texts.

**Keywords:** Calligraphy, Abbasids, Abbasid ministers, Barmakids, Ibn Muqla.

---

1 PhD candidate, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Iran. geo\_ahmadzadeh@yahoo.com

2 Associate Professor, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Iran. (Corresponding author)  
Taherehazimzadeh.t@gmail.com

3 Assistant professor, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Iran. jafar.asdbeigi@yahoo.com

4 Assistant Professor of Islamic Sciences and Culture Research Institute. mo\_baghestani@yahoo.com



## مقدمه

هنر خطاطی از آغاز ظهور اسلام در میان مسلمانان از جایگاه والایی برخوردار بود. تأکیده‌های مکرر قرآن بر اهمیت کتابت و ضرورت تدوین و حفظ قرآن از طریق نوشتن، مسلمانان را از همان نخستین سال‌ها به فراگیری خط و ترویج خوشنویسی ترغیب کرد (صیرفی، ۱۳۸۷: ۱۵؛ سبزواری، ۱۳۷۲: ۱۰۶؛ سمعانی، ۱۳۸۱: ۲۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۱۵۲/۲). نقل روایات متعدد در زمینه کتابت مصحف شریف قرآن بدون توجه به صحت و سقم این امر و رواج آن در میان خوشنویسان قرون اولیه اسلام و به کارگیری این‌گونه روایات به منظور ترغیب مسلمانان به فراگیری خط و خوشنویسی، سبب رونق این هنر و تداوم آن در میان عامه مسلمانان شد.

در متون تاریخی یکی از نخستین افراد در کتابت مصحف شریف قرآن خالد بن ابی‌الهیاج از اصحاب امام علی(ع) است که در صدر اسلام به خوشنویسی و زیبانویسی شهرت داشت. ابی‌الهیاج در دربار ولید بن عبدالملک (حک: ۸۶-۹۶ق) به کتابت مصحف شریف قرآن، شعر و اخبار مشغول بود. مالک بن دینار (متوفای ۱۳۰ق) از دیگر خوشنویسانی بود که در اواخر عهد اموی به کتابت قرآن می‌پرداخت (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۲). عبدالحمید کاتب (متوفای ۱۳۲ق) نخستین کاتب ایرانی بود که به دربار امویان راه یافت. او مسلط به زبان و ادب عربی و رئیس دارالانشای مروان بود (ابن خلکان، ۴۱۹ق: ۲۲۹/۳؛ فروخ، ۱۹۵۰: ۸). مشهورترین خطاط و کاتب اواخر حکومت امویان، قطبه محرر (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۰۲؛ فضائی، ۱۳۶۲: ۱۷۸) بود که بیشتر کاتبان اوایل عهد عباسی از شاگردان و دست‌پروردگان او بودند. او را از نخستین پیشگامان تحول خط عربی از قلم کوفی برشمرده‌اند؛ زیرا در دوره‌های بعد قلم چهارگانه طومار، جلیل، نصف و ثلث را از قلم کوفی پدید آورد. هنر خوشنویسی از نیمه‌های قرن دوم قمری با روی کار آمدن عباسیان به صورت هنری بدیع و زیبا مورد توجه قرار گرفت و خوشنویسان در این دوره در سایه حمایت خلفای عباسی و وزیران آنان به پرورش ذوق و هنر خویش پرداختند. منابع کهن اسلامی روایاتی از حمایت‌های بی‌دریغ خلفا و وزرای عباسی در زمینه رواج و گسترش خطاطی نقل کرده‌اند که ظهور خوشنویسان زبردست گواه روشنی بر اهمیت این فن در آن روزگاران است (ر.ک. صولی، ۱۳۴۱ق: ۲۴؛ ناموس خواری، ۱۳۸۷: ۲۰).

در میان اشراف و امرا و درباریان، طبقه وزیران که اغلب قبل از تصدی مقام وزارت شغل کتابت و دبیری خلفا را برعهده داشتند، برخی از آنان خود به هنر خوشنویسی می‌پرداختند و در هر فرصتی زمینه‌های رشد و اعتلای هنر خوشنویسی را فراهم می‌کردند. در این میان، کاتبان ایرانی با توجه به پیشینه فرهنگی و تمدنی خویش علاقه فراوانی به خوشنویسی و ترویج این هنر بدیع از خود نشان داده‌اند. هنردوستی و ذوق هنری آنان و پشتکار در فراگیری این هنر فاخر سبب شده بود که به تدریج پای ایرانیان به دارالخلافه خلفای عباسی به عنوان کاتب باز شود.

### روش تحقیق

در این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر متون تاریخی و آثار خوشنویسی بر جای مانده از عصر عباسی، به اقدامات وزیران در زمینه پیشرفت و گسترش هنر خوشنویسی پرداخته شده است. محدوده پژوهش از آغاز خلافت عباسی سال ۱۳۲ق. تا پایان سال ۳۳۴ق. را در برمی‌گیرد که براساس تقسیم‌بندی طقوش (۱۳۹۴: ۲۷) خود به دو دوره تقسیم می‌شود: عصر اول از خلافت ابوالعباس سفاح تا پایان خلافت واثق (۱۳۲-۲۳۲ق) عصر طلایی و شکوفایی عباسی و عصر دوم از آغاز خلافت متوکل تا خلافت مستکفی (۲۳۲-۳۳۴ق) که دوران نفوذ ترکان و ضعف خلافت است.

### پیشینه پژوهش

منابع ارزشمندی در زمینه هنر خوشنویسی، تاریخ خط و خطاطی به رشته تحریر درآمده است. این منابع به سیر تاریخ خوشنویسی از ابتدای دوران اسلامی تا دوره معاصر پرداخته‌اند. مقاله‌هایی مانند «ابن مقله مخترع خط» از حسین بهشتی (۱۳۲۴)، «ابن مقله شیخ الخطاطین» از ادیب کمال‌الدین (۱۴۱۸ق)، «احوال خطوط اسلامی در آغاز قرن چهارم هجری و ظهور ابن مقله» از بدیع‌الله دبیری نژاد (۱۳۴۸)، «بحران وزارت در عصر دوم عباسی و نقش ابن مقله» نوشته سید احمدرضا خضری (۱۳۷۹) و کتاب‌هایی با عنوان وزیر مثلث از حسن وزیری (۱۳۸۱)، ابن مقله از علی‌اکبر ولایتی (۱۳۹۰) به نگارش درآمده است که در این پژوهش‌ها تنها به عملکرد ابن مقله وزیر مشهور عباسی در هنر

خوشنویسی پرداخته شده است. نگارندگان این پژوهش علاوه بر این مقله به معرفی دیگر وزیران عصر عباسی که در زمینه خوشنویسی و ابداعات خطوط نقش اساسی داشته‌اند، پرداخته‌اند. همچنین علاوه بر وزیران خوشنویس، به شناساندن عملکرد برخی از وزیران که خود خطاط نبودند، اما بستر مناسبی را برای عرضه هنر خوشنویسی ایجاد کردند و سبب شکوفایی این هنر شده‌اند، پرداخته‌اند که از این بُعد پژوهشی نو و متفاوت است.

### ۱. عصر اول عباسی و زمینه‌های گسترش هنر خوشنویسی (۱۳۲-۲۳۲ ق)

#### الف. خاندان برامکه حامی هنر خوشنویسی

خاندان ایرانی برامکه با پیشینه فرهنگی و تمدنی درخشان از نخستین وزرای ایرانی دربار عباسی بودند که به خطاطی و زیبانویسی دل بستگی فراوانی داشتند. یحیی بن خالد برمکی (۱۹۰ ق) وزیر کاردان و بادرایت هارون الرشید خود از خوشنویسان زبردست، ماهر و دوستدار این هنر بود (سجادی، ۱۳۸۵: ۴۳) و در مدت وزارتش بنا بر نظر مورخان بانی فعالیت‌های فرهنگی، علمی و هنری فراوانی بود؛ به گونه‌ای که از تشویق اهل هنر و به‌ویژه خوشنویسان مضایقه نمی‌کرد. یحیی بن خالد برمکی به فنون کتابت و خطاطی بسیار آگاه بود و اعتقاد داشت: «خط در حکم یک پیکره است، روح و جان آن معنای آن است که از آن مستفاد می‌شود. دست‌های آن، سرعت است و پاهای آن، یکنواختی و اعضای آن، وقوف بر تنظیم فواصل است» (همایونفرخ، ۱۳۵۰: ۶۷۸). خاندان برامکه برای نشان دادن جایگاه والای فرهنگ و هنر ایرانی و همچنین رواج آن در سرزمین‌های اسلامی از هر فرصتی استفاده می‌کردند و هنرمندان ایرانی بااستعداد را تحت حمایت خویش وارد دارالخلافه عباسی می‌کردند و از دانش هنری آنان برای رشد و اعتلای هنرهای مختلف استفاده می‌کردند.

اسحاق بن حماد (متوفای ۱۵۴ ق) و برادرش ضحاک از نخستین کاتبان و خطاطان دربار عباسی بودند که هنرشان در خوشنویسی شهره خاص و عام بود. اسحاق بن حماد دبیر خلیفه المهدی (حک: ۱۵۸-۱۶۹ ق) در سایه حمایت خلیفه عباسی و وزیرانش، اولین مدرسه خوشنویسی را در جهان اسلام پایه‌گذاری کرد (شیمل، ۱۳۶۸: ۴۱) و به تربیت و آموزش خوشنویسان پرداخت. از مشهورترین و برجسته‌ترین شاگردان اسحاق دو برادر اهل

سیستان به نام‌های یوسف و ابراهیم سگزی بودند (قلقشندی، [بی‌تا]: ۱۷/۳). احوال سگزی (فضائلی، ۱۳۶۲: ۱۹۵) یا احوال محرر (متوفای قرن دوم قمری) یکی از شاگردان یوسف سگزی بود که به سبب ذوق و هنرش مورد حمایت یحیی برمکی قرار گرفت و در خدمت وی ظرافت‌های خوشنویسی را آموخت و از خوشنویسان مشهور و زبردست روزگار عباسیان شد. در *الفهرست* ابن‌ندیم در احوال او چنین آمده است: «وی در معانی خط و اشکال آن دانش بسزایی داشت» (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۱۴).

احوال سگزی به رموز خط و کتابت و ظرافت‌های خوشنویسی آگاه بود و بدین سبب در عصر مأمون در زمره کتاب خاص قرار گرفت. یکی از کارکردهای خوشنویسان نگارش نامه‌های سیاسی و فتح‌نامه‌ها با خطوطی زیبا و ظریف بود. احوال سگزی چون خطی نیکو داشت، کاتب نامه‌های مهمی بود که از طرف خلیفه برای ملوک اطراف بر طومار نوشته و فرستاده می‌شد (همان، همان‌جا). او در سایه حمایت‌های مالی وزیر خلیفه عباسی به تحقیق و بحث در زمینه رسوم و قوانین کتابت پرداخت و رساله‌های ارزشمندی در اصول و قوانین خط نگاشت؛ از جمله آنان رساله جامع است (راهگیری، ۱۳۴۶: ۵۵). همچنین گام‌هایی به منظور قانونمند کردن قلم‌ها برداشت و آنها را براساس درستی و ریزی دسته‌بندی کرد (رفیعی، ۱۳۴۵: ۳۸۹) و قلم طومار را در دسته نخست جای داد. ظهور برخی اقلام از جمله قلم مسلسل را که همه حروف آن به هم پیوسته بود، به او نسبت داده‌اند (قلقشندی، [بی‌تا]: ۱۷/۳). احوال این قلم را از قلم ریاسی استخراج کرده بود و به آن سروسامان بخشید (رفیعی، ۱۳۴۵: ۳۸۹). قلقلشندی در *صبح الاعشی* خطوط دیگری را نیز به او نسبت می‌دهد که عبارت است از: «مومرات» (خاص مکاتبه امیران)؛ «خط قصص» (برای نگارش بر ورق‌های کاغذ کوچک)؛ «غبار الحیله» (ویژه امور سری و بستن به بال کبوتر نامه‌بر) است (قلقشندی، [بی‌تا]: ۱۷/۳). علاوه بر این خطوط، ابن‌ندیم نیز سجلات، عهود، امانات، دیباج، مدیج و مرصع را هم به او نسبت داده است (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۱۴). نگارش سندی به خط احوال سگزی از سوی مأمون برای امپراتوری روم شرقی که به خاطر زیبایی‌اش در قسطنطنیه به نمایش درآمد، مورد تأیید برخی از تذکره‌نویسان است (شیمل، ۱۳۶۸: ۴۱).

خوشنام بصری (متوفای اواخر قرن دوم قمری) و مهدی کوفی (متوفای قرن دوم) نیز از

خطاطان مورد حمایت خاندان برامکه بودند (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۲). دربارهٔ تبجر و زیبانویسی خوشنام چنین آمده است که: «الف‌هایی می‌نوشت به ارتفاع یک ذراع و در عین حال آنها را فقط با یک حرکت دست می‌نوشت» (Safadi, 1978: 225).

یحیی برمکی وزیر سیاستمدار عباسی برخی از خوشنویسان را که علاوه بر هنر خوشنویسی از دانش دیگری نیز بهره داشتند، در دستگاه حکومتی منصوب می‌کرد و زمینهٔ رشد و ترقی آنان را در دارالخلافه مهیا می‌کرد. احمد بن ابی‌خالد (متوفای ۲۱۱ ق) به سبب زیبایی خطش مورد تحسین و تمجید یحیی برمکی قرار گرفت و چون به امور دیوانی نیز تسلط داشت، به دستور یحیی برمکی به ریاست دیوان چند اردن منصوب شد (فضائلی، ۱۳۶۲: ۱۹۵). حمایت‌های گستردهٔ یحیی برمکی از ابی‌خالد تا زمانی که بر مسند وزارت بود، ادامه داشت و هنگامی که وزیر به خشم هارون گرفتار و زندانی شد، در نامه‌ای به فضل بن سهل وزیر خواستار حمایت او از احمد بن ابی‌خالد شد. یحیی برمکی در برخی موارد کاتبان مخصوص خویش را برای امور سیاسی و اطلاع از اوضاع یک منطقه، بدان دیار منصوب می‌کرد. او که برای گسترش نفوذ هارون تلاش می‌کرد، کوشید تا «اسماعیل بن صبیح» کاتب خود را به دیوان شام بگمارد و بدین ترتیب از اخبار بیشتر آگاه شود. البته هادی دریافت و یحیی ناگزیر اسماعیل را به حران فرستاد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۷).

خاندان برامکه علاوه بر رونق بخشیدن به خطاطی در عصر خلافت عباسیان، در جهت پیشرفت و گسترش این هنر فاخر گام‌های بلندی برداشتند که همانا احداث کارخانه کاغذسازی بود. بنا بر روایات، فضل بن یحیی اولین کسی بود که در بغداد کارخانه کاغذسازی بنا کرد (بووا، ۱۳۳۶: ۱۱۲؛ شیمل، ۱۳۶۸: ۴۴). به کارگیری کاغذ سیر تکامل خوشنویسی را در درون و برون دستگاه حکومتی و دیوان‌ها به دلیل منسوخ شدن استفاده از پوست آسان ساخت. به نظر می‌رسد این خاندان نخستین کسانی بودند که استفاده از کاغذ و مرکب را در خوشنویسی رایج کردند (جاحظ، ۱۴۲۴: ۲۸/۱). جاحظ در کتاب خود به خدمات وزیران ایرانی هارون و کوششی که زناده (مانوی‌ها) در انتخاب کاغذهای پاک و صیقلی و مرکب‌های درخشنده و همچنین تشویق و بزرگداشتی که از خوشنویسان می‌کردند، اذعان کرده است.

در این دوره خوشنویسان و دبیران در جامعه مقام و منزلتی مهم یافتند. این امر به

خوبی در کتاب هزار و یک شب نمایان است (شیمل، ۱۳۶۸: ۴۲). بذر هنر خوشنویسی در دوره هارون با تشویق و حمایت وزرای هنردوستش پاشیده شد و در زمان خلافت مأمون به ثمر نشست. سالهای خلافت مأمون دوره درخشان خوشنویسی اسلامی بوده است. زیانویسی، شوق یادگیری و حمایت عامه مردم از خطاطی در این دوره کاملاً مشهود است.

#### ب. فضل بن سهل سرخسی

فضل بن سهل سرخسی (متوفای ۲۰۲ق) اولین وزیر خوشنویس دربار مأمون بوده است (عقیلی، ۱۳۶۴: ۷۰). سهل مجوسی پدر فضل از دوستان و نزدیکان یحیی بن خالد بود و یحیی بیشتر امور اداری خود را به او واگذار می کرد (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۱۶۲). فضل بن سهل نخست کار تصدی دخل، خرج و پیشکاری یحیی بن خالد را برعهده گرفت و در سایه پشتکار و درایت خود، در زمان مأمون به منصب وزارت رسید و به ذوالریاستین (صاحب شمشیر و قلم) ملقب شد (طبری، ۱۳۷۵: ۵۴۷۷/۱۲؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۶۹). نیکی و بخشش بیش از حد او به دانشمندان و هنرمندان باعث شده بود او را با برامکه قیاس کنند (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۸۶). وی از دوستان و حامیان یوسف سگزی استاد خوشنویس ایرانی بود و همان کسی است که احوال محرر را وارد دربار مأمون عباسی کرد (قلقشندی، [بی تا]: ۱۷/۳) و فرصت درخشانی را برای رشد و ترقی خط اسلامی فراهم کرد. فضل بن سهل همچنین به توصیه یحیی برمکی، احمد بن ابی خالد را که خطی خوش و نیکو داشت، تحت حمایت خود قرار داد و وارد دارالخلافه عباسی کرد و در زمان وزارت خود دیوان توقیع<sup>۱</sup> و فض<sup>۲</sup> و خاتم<sup>۳</sup> را به احمد واگذار کرد. احمد بن ابی خالد پس از مدتی به خاطر زیبایی خطش که آن را مدیون آموزشهای یحیی برمکی بود، در زمره کتّاب خاص

۱ توقیع یعنی نشان کردن پادشاه بر نامه (دهخدا، ۱۳۳۰: ذیل کلمه). وظیفه این دیوان نگهداری مهر و همچنین توقیعاتی بود که امراء در پایان نامه‌های مهم خود به عنوان امضاء درج می کردند (ابن طیفور، ۱۴۲۳ق: ۶۱).  
 ۲ دیوان الفضا احتمالاً یک بخش از دیوان رسایل بوده که نامه‌ها و اسناد را دریافت و آنها را طبقه‌بندی می کرد و به عرض وزیر می‌رساند و نسخه‌های از آن‌ها را نگه می داشت (متز، ۱۳۶۴: ۹۹/۱).  
 ۳ دیوان خاتم یا مهر در زمان معاویه تأسیس شد. در این دیوان نسخه‌ای از هر نامه یا سندی تهیه و نگهداری می شد و در عین حال اصل آن نیز بازبینی و مهر می شد و سپس ارسال می شد. این دیوان برای نظارت بر اسناد و جلوگیری از جعل آنها تأسیس شده بود (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۲۵).

مأمون قرار گرفت و در نهایت بر مسند وزارت مأمون تکیه زد. احمد بن ابی‌خالد از ماهرترین و زبردست‌ترین افراد در نوشتن قلم محقق<sup>۱</sup> بود.

فضل بن سهل که خود از خوشنویسان عصرش به حساب می‌آمد، زمینه ابداع خطی مختص مکاتبات دستگاه حکومتی را فراهم کرد. وی نخستین کسی بود که به فکر جدایی خط اداری از دیگر دو قلم رایج در آن زمان افتاد. در منابع تاریخی چنین آمده است که فضل بن سهل به امر خلیفه عباسی خطی را برای کارهای اداری وضع کرد تا سروسامانی به اقلام رایج در دربار دهد. این خط به خط «ریاسی» معروف شده بود (راهجیری، ۱۳۴۶: ۵۵). ابداع قلم ریاسی از درآمیختن دو قلم نسخ و ریحان بود، اما قلم نسخ آن بر ریحان غالب بود. تذکره‌نویسان این خط را اغلب به سهل بن فضل نسبت می‌دهند؛ گرچه برخی مانند سفادی معتقدند که یوسف سگزی مبدع اصلی این خط بوده و ذوالریاستین حامی او در این کار بوده است. سفادی نقل کرده است که: «یوسف خط جلیل را از اسحاق بن حماد گرفت و عمودها را در این خط اندکی تغییر داد. انحناهای باز این خط را مدور کرد و آن را اصلاح نمود. این شاخصه‌ها به ابداع خط زیبا و ظریفی انجامید که مورد توجه فضل قرار گرفت. فضل این خط را تحسین کرد و دستور داد از آن برای نگارش گزارش‌ها و ثبت اسناد آمار اداری استفاده کنند. فضل نام این خط را ریاسی یعنی اداری گذاشت» (Safadi, 1978: 226). از دیگر اموری که در زمان وزارت فضل بن سهل و به حمایت او صورت گرفت، تهذیب و هنری ساختن خط‌ها بود که پس از آن در میان خوشنویسان مورد استقبال فراوانی قرار گرفت.

علاقه به خوشنویسی، زیبانویسی و حس رقابت در دارالخلافه مأمون عباسی چنان اوج گرفته بود که درباریان و کاتبان به یک میزان سعی وافر داشتند تا نوشته‌های ظریف و چشم‌نوازی را به وجود آورند و به مهارت و استادی خویش ببالند. این امر تا بدانجا پیش رفت که این قتیبه از آن شکایت کرد که هدف نهایی کاتبان بر این است تا نوشته‌ای زیبا با خطوط راست و استوار ایجاد کنند و وظیفه علمی آنان فدای عشق و علاقه شدید به مهارت هنری شده است (همایونفرخ، ۱۳۵۰: ۶۸۹).

۱ قلم «محقق» از باب حقق/تحقیق به معنی استوار و محکم؛ خطی شکوهمند، وزین و درشت با فواصل منظم و معین است که تمامی حروف آن در هیئت مفرد و مرکب کامل و صحیح است. این قلم بیشتر شبیه کوفی ساده است.

### ت. عبدالله بن محمد بن یزدادین سوید

از میان وزرای مأمون عباسی، آخرین وزیر او عبدالله بن محمد بن یزدادین سوید نیز خطاط بوده است. خاندان ابو عبدالله جملگی خراسانی و بر آیین مجوس بودند. ابن سوید نخستین فرد در میان خاندانش بود که مسلمان شد. وی در کودکی پدرش را از دست داد و تحت حمایت مادرش برای آموزش به یکی از دبیران ایرانی سپرده شد. ابن سوید به خوبی آداب و رسوم بی‌شماری را از ایرانیان فرا گرفت و چندان در کار خویش پیشرفت کرد که پس از مدتی در دیوان مشغول به کار شد. مأمون او را در سال ۲۱۴ ق. به دلیل کاردانی و درایتش به وزارت منصوب کرد و تا زمان مرگ مأمون همنشین و وزیر او بود (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۱۷).

در زمان مأمون ۲۴ گونه‌ی اصلی قلم وجود داشت، اما زیباترین این اقلام، شیوه‌ی ابداعی فضل یعنی قلم ریاسی بود. به عبارتی می‌توان این‌گونه بیان کرد که ثبات سیاسی حاکم بر جامعه و دربار در این سال‌ها زمینه‌ی فعالیت هنر خوشنویسی در پرتو حمایت وزیران و به دنبال آن، هنرنمایی خوشنویسان را فراهم ساخت. به این ترتیب، از میان شش وزیر مأمون سه تن از آنها خوشنویس و خطاط بودند که بستر بسیار مناسبی را برای رشد و نوآوری این هنر فراهم کردند. به نظر می‌رسد دارا بودن خطی زیبا در جامعه‌ی عصر عباسی مورد اقبال عامه‌ی مردم بوده است.

### ۲. عصر دوم عباسی و شکوفایی هنر خوشنویسی (۲۳۲-۳۳۴ ق)

پس از عصر مأمون و معتصم عباسی شور و اشتیاق آموختن هنر خوشنویسی از میان مردم رخت بر بست و بیشتر خطوط به فراموشی سپرده شد. به نظر می‌رسد ابداع خطوط مختلف و پیچیدگی‌های موجود در آنها و درباری شدن خط باعث کم‌رنگ شدن این هنر در بین عوام شد و کاربرد قلم‌ها محدود به برخی از خواص و طبقه اشراف، امرا و درباریان بود. البته دلزدگی‌های سیاسی و اجتماعی مردم، مشکلات اقتصادی و فضای ناامیدکننده‌ی عصر پس از مأمون در این روند بی‌تأثیر نبوده است و از طرفی، وزیران این دوره نیز اقبال کمتری به این هنر نشان دادند. یکی از دلایل عمده‌ی اعتنایی وزیران به هنر خوشنویسی در این دوره، شرایط سیاسی حاکم بر دربار و عزل و نصب‌های پی‌درپی



وزیران بود که مجالی به آنان برای حمایت‌های مالی و معنوی از هنرمندان و پرداختن به هنر خوشنویسی نمی‌داد. با وجود این، برخی از آنان که قبل از وزارت کاتب یا دبیر بودند، خطی زیبا داشته‌اند که نشان می‌دهد آموزش خط همچنان در دربار رایج بوده؛ گرچه نوآوری خاصی در این زمینه وجود نداشته است.

#### الف. ابو جعفر محمد بن عبدالملک بن زیات

در روزگار معتصم عباسی وزیرش ابو جعفر محمد بن عبدالملک بن زیات (متوفای ۲۳۳ق) خود از ادیبان و شاعران آن دوره (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۱۷۸) و از حامیان هنر خوشنویسی بود (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۲۵). وی در زمان معتصم، واثق و متوکل عهده‌دار وزارت بود (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۰۲؛ مسعودی، [بی تا]: ۹۳/۴). او خطی بسیار زیبا و نیکو داشت و خط احمد بن محمد بن حفص معروف به «زاقف» را (جزو برترین خطاطان این عصر در قلم ثلث) بسیار می‌پسندید (فضائی، ۱۳۶۲: ۲۴۱). ابن زیات این هنرمند خوشنویس را وارد دارالخلافه عباسی کرد و به عنوان منشی مخصوص خود انتخاب کرد و مورد حمایت معنوی و مادی خویش قرار داد.

#### ب. عبیدالله بن یحیی بن خاقان و سلیمان بن وهب بن سعید

عبیدالله بن یحیی بن خاقان از وزیران متوکل عباسی، گرچه مردی بی‌انضباط و کارهایش درهم و برهم بود، اما خطی نیکو داشت (همان، ۳۲۹). همچنین سلیمان بن وهب بن سعید (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۴۰) که در زمان المهتدی وزارت او را عهده‌دار بود، از خوشنویسان عصر خود بود (همان، ۳۳۹). آنان همچون خاندان برمکی و سهل از بزرگان، دانشوران و مردمی فاضل، بزرگوار، کریم و در امور سیاسی با تدبیر و کاردان بودند. دولتشان همواره تازه، نو و روزگارشان درخشان بود. در دوره آنها بساط ادب گسترده بود و مراسم کرم و بزرگواری رواج داشت. سلیمان بن وهب از حیث فضل، ادب، نامه‌نگاری و دفترنویسی سرآمد کاتبان عصر خویش بود و یکی از خردمندان و صاحبان رأی به شمار می‌آمد. وی در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۱۸۸). خلیفه مأمون عباسی او را به سبب خط زیبا و نامه‌ای که نوشته بود، حمایت کرد. گزارش شده است که سلیمان در

آغاز نوجوانی در خدمت محمد یزداد وزیر خوشنویس مأمون بود و در دارالخلافة در امور مختلف به او کمک می‌کرد. روزی در غیاب محمد یزداد، مأمون از او خواست پیش‌نویس نامه‌ای را برایش بنویسد. او نیز نامه را نوشت و پاک‌نویس کرد و به مأمون داد. مأمون از خواندن نامه رضایت خویش را اعلام کرد و پس از آن کارهای مهم را به عهده سلیمان گذاشت (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶۴/۱۲).

#### پ. احمد بن عبیدالله بن احمد بن خصیب

از دیگر وزرای خوشنویس عصر دوم عباسی، می‌توان به احمد بن عبیدالله بن احمد بن خصیب (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۶۹) از وزیران المقتدر بالله عباسی اشاره کرد. ابوالعباس احمد بن عبیدالله بن احمد الخصیبی قبل از وزارت منشی مادر مقتدر بود (همان، همان‌جا). وی علاوه بر اینکه به علوم ادبی و دیوانی آگاه بود، از خطی زیبا و بلیغ نیز بهره‌مند بوده است.

#### ت. ابوالحسن علی بن محمد بن فرات (۲۴۱-۳۱۲ق)

ابوالحسن علی بن محمد بن فرات (۲۴۱-۳۱۲) نیز جزو وزیرانی بود که خطی نیکو و زیبایی داشت. خاندان فرات جملگی اهل «صریفین دجیل» از توابع بغداد بودند (صابی، ۱۳۴۶: ۱۱). این خاندان شیعه‌مذهب که در سده‌های سوم و چهارم قمری زندگی می‌کردند، از حیث فضل، کرم، شرف، وفا و جوانمردی سرآمد مردم روزگار بودند (حسن، ۱۳۹۲: ۶۰۴). ابن فرات در زمان عباسیان سه دوره بر مسند وزارت نشست (صابی، ۱۳۴۶: ۱۱). گویا او نیز به مانند دیگر وزرای خوشنویس پس از مأمون، نوآوری خاصی در خطاطی نداشته است، اما یکی از خدمات ارزشمند و قابل ستایش او در زمینه خوشنویسی حمایت بی‌دریغ از ابن مقله پیغمبر خط بوده است. ابن فرات در شمار ارادتمندان و دوستان ابن مقله بود که او را وارد دارالخلافة عباسی کرد و در سالیان بعد مادامی که ابن مقله در زندان به سر می‌برد، جویای احوالات او بود و برایش نامه می‌نوشت. ابن مقله همان کسی است که پس از سال‌ها جان دوباره در کالبد خوشنویسی اسلامی دمید.

وزیران دربار عباسی در این دوره نقش چشمگیری در رشد و شکوفایی خوشنویسی نداشتند، اما در زیبانویسی مهارت خوبی داشتند. در عصر دوم عباسی نسبت به دوره قبل

استفاده از نشانه‌های سجاوندی (علائم نقطه‌گذاری) و در موارد بسیاری اعراب‌گذاری در هنر خوشنویسی رواج بیشتری یافت (مقتدایی، ۱۳۹۴: ۳۹۲) و خطوط از زیبای خاصی بهره‌مند شدند؛ آنچنان‌که به اعتقاد علی‌بن عیسی وزیر عباسی، نشانه‌های سجاوندی یک نوشتار چون پارچه‌ای است که هنرمندانه طراحی شده باشد (شیمل، ۱۳۶۸: ۴۵).

### ج. ابن‌مقله نگینی بر هنر خوشنویسی

رکود و یکنواختی در هنر خوشنویسی با روی کار آمدن ابن‌مقله وزیر هنرمند عباسیان به پایان رسید. ابن‌مقله که وزارت سه تن از خلفای عباسی را برعهده داشت، بنا بر روایات متون تاریخی در دوران خود نادره‌ای به تمام معنا بود و یکی از خدمتگزاران مهم در پیشرفت هنر خوشنویسی بود. ابوعلی محمدبن علی‌بن مقله در سال ۳۱۶ق. برای مدتی عهده‌دار وزارت شد. وی نخست در یکی از دیوان‌ها خدمت می‌کرد و پس از مدتی به ابوالحسن بن فرات پیوست و از خواص او شد (ابن‌طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۷۰). ابن‌مقله نزد ابن‌فرات می‌نشست و نامه‌های ارباب رجوع را می‌گرفت و به ابن‌فرات گزارش می‌داد. او همچنان در این شغل باقی ماند تا آنکه کارش رونق گرفت. ابن‌مقله طی چند سال وزیر سه تن از خلفای عباسی یعنی مقتدر، القاهر و الراضی بالله بوده است.

ابن‌مقله در هنر خوشنویسی به همراه برادرش عبدالله اقلام مختلفی (محقق، ریحان، ثلث، نسخ، رقاع و توقیع)<sup>۱</sup> را از قلم کوفی استخراج کرد (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۱۷؛ الکردی المکی، ۱۹۳۹: ۲۲۵). البته با توجه به قراین این خطوط دویست سال قبل از ابن‌مقله متداول بوده و به همین دلیل بهتر است گفته شود آنها این خطوط را تکمیل کردند (الکردی المکی، همان، ۲۲۶).

۱ قلم ریحان: پس از محقق آمد و از آن جدا شد. ریحان به معنای خوشبو و نازبو است. بسیار ظریف و لطیف است و شکل کوچک محقق است. اقلام محقق و ریحان در نوشتن مصحف و دیوان به کار می‌رفت.  
قلم ثلث: از اقلام ابداعی ابن‌مقله است که ریشه در قلم کوفی دارد و به نام ام‌خطوط معروف است. خاندان بنی‌عباس بسیار در رواج آن کوشیدند. جزو اقلام محکم و مستدیر است که برای نوشتن کتیبه و سرلوح و عناوین به کار می‌رفت.  
قلم نسخ: قلمی یکنواخت، کامل، معتدل منظم و روشن است که برای کتابت نامه‌ها به کار می‌رفت.  
قلم رقاع: در لغت به معنای رقع و به معنی پاره‌هاست. گونه‌ای از قلم است که با آن مکاتبات دیوانی و قصه‌ها را بر روی رقع کتابت می‌کردند و حروف و صور آن شبیه به ثلث و توقیع بود. به سبب ریزی و لطافت این قلم، در نوشتن آیات قرآن و کتب و تاریخ به کار می‌رفت.  
قلم توقیع: این قلم را به این نام می‌خواندند؛ زیرا وزرا و خلفا بر پشت کتب و نامه‌ها با این قلم می‌نوشتند. توقیع در لغت به معنای دستخط و امضاست و ریشه در قلم ثلث دارد و شبیه به آن است. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: فضالی، ۱۳۶۲.

این دو برادر به سبک پدرانشان می‌نوشتند. با اینکه گروهی از خانواده و فرزندانشان به نویسندگی و خطاطی مشغول بودند، اما سرآمد آنان ابن‌مقله بود که به جایگاهی رفیع در هنر خوشنویسی دست یافت. ابن‌ندیم در مورد هنر خوشنویسی دو برادر نوشته است: «ابوعلی در خط توقیع و ابوعبدالله در خط نسخ یگانه بودند» (ابن‌ندیم، ۱۳۶۶: ۱۷). مقام ابن‌مقله در خوشنویسی از دو جهت قابل بررسی است: ۱. ابداع اقلام گوناگون؛ ۲. زیباسازی مفردات و ترکیبات ساختاری حروف و کلمات.

#### د. ابداعات ابن‌مقله در هنر خوشنویسی

ابن‌مقله را مخترع و مبتکر رسم الخط بدیع و خط جدید عربی می‌دانند، اما مهم‌ترین کار او وارد کردن هندسه (فضائلی، ۱۳۶۲: ۲۹۶) و استفاده کاربردی از آن در خوشنویسی است. ابن‌مقله کوشید از دشواری‌های قلم کوفی بکاهد تا همه مردم به فراگیری آن مشتاق شوند. به نظر می‌رسد آشتی دادن مردم با این هنر، رونق و فراگیر شدن دوباره آن، از دغدغه‌های اصلی ابن‌مقله بوده است.

ابن‌مقله در نخستین گام قواعد استوار و منطقی و روش‌های نگارش علمی را تدوین کرد و اولین اصول مدون اقلام را به رشته تحریر درآورد (ولایتی، ۱۳۹۰: ۴۱). قاعده خط ابن‌مقله بر مبنای دور و سطح بود (خلیلی، ۱۳۸۰: ۱۱۸/۲-۱۱۹). او از قلم کوفی قلمی ساخت و آن را «محقق» نامید (فضائلی، ۱۳۶۲: ۲۹۸). سپس با تربیت شماری از مستعدین به تبلیغ آن پرداخت و قلم محقق را به سبب اشکال یکدست و یکنواخت خاص درشت و منبسط در کمال روشنی و استواری، مخصوص تحریر آیات قرآن و کتب دین قرار داد. پس از آن قلم ریحان را از قلم محقق استخراج کرد (زین‌الدین، ۱۳۹۳: ۳۴). قلم ریحان با خصوصیات محقق و در ابعاد کوچک‌تر بود و به واسطه ظرافتش آن را به گل و برگ ریحان تشبیه کرده‌اند. ابن‌مقله این قلم را نیز آموزش داد و طولی نکشید که این قلم در مراکز علمی و تحصیلی و در میان عامه مردم متداول شد. قالب بعدی ثلث بود. یک‌سوم حرکات آن سطح و دو سوم آن دور بود؛ به همین دلیل به آن ثلث می‌گفتند (وزیری، ۱۳۸۱: ۵۱). قلم ثلث مخصوص معماری بود و آیات الهی را به زیباترین وجه بر سیمای اماکن متبرکه جلوه‌گر می‌ساخت.

ابن مقبله قلم نسخ را در سال ۳۱۰ق. در زمان مقتدر عباسی و وزارت ابن فرات اختراع و وضع کرد و با خلق این قلم، نسخ اقلام آشفته کتابت متداول در عصر خویش شد. نسخ در لغت به معنی محو و باطل کردن است (ولایتی، ۱۳۹۰: ۴۸). او اساس قواعد قلم نسخ را به نقطه استوار کرد و دوازده قاعده برای کیفیت و امتیاز آن مقرر کرد (مایل هروی، ۱۳۷۲: ۴۵۴). این قواعد دوازدهگانه عبارتند از: ترکیب، کرسی، نسبت، ضعف، قوت، سطح، دور، صعود مجازی، نزول مجازی، اصول، صفا و شأن<sup>۱</sup> خواندن و نوشتن قلم نسخ<sup>۲</sup> بسیار ساده و روان است و از خواناترین خوشنویسی‌های اسلامی به شمار می‌رود. قلم نسخ معمولاً برای نوشتن قرآن و ثلث برای درشت‌نویسی، به خصوص کتیبه‌های سردر مسجدها و کاشی‌کاری به کار می‌رفت. قلم محقق و ریحان مخصوص قطعه‌نویسی، توقیع و رقاع مخصوص نوشتن کارهای روزانه و نامه‌نگاری بوده است (شیمیل، ۱۳۶۸: ۴۱).

پس از نسخ، ابن مقبله قلم رقاع (مقتدایی، ۱۳۸۴: ۴۱۸) را با پنج دانگ سطح و نیم دانگ دور ابداع کرد تا رقعها و فرمان‌های حکام ولایات با آن نوشته شود. رعایت میزان هندسی حروف با توضیح روابط میان اجزای حروف، در دایره‌ها تکمیل و مقرر شد و تا امروز برای خوشنویسان باقی مانده است. در این قلم، مبنای کمال تناسب حروف با یکدیگر است. فضایی می‌نویسد (۱۳۶۲: ۲۹۹) هرکس که به خوشنویسی عشق

۱ قاعده ترکیب یعنی آمیزش و در کنار هم قرار گرفتن هماهنگ و دلپذیر حروف، کلمات، جمله‌ها و سطرها با یکدیگر. به گونه‌ای که از حُسن ترکیب برخوردار باشند. قاعده کرسی یعنی اینکه نوشتن با توجه به خط کرسی یا همان خط زمینه انجام شود. قاعده نسبت (تناسب و هم‌اندازی) یعنی اینکه شکل‌ها و حروف مشابه هم در همه موارد به یک اندازه باشند. قاعده ضعف: از قواعد خوش‌نویسی رعایت نازکی در حروف است که باید رعایت شود. قاعده قوت: رعایت ضخامت در حروف است که زیباترین شکل آن در آخر کشیده‌ها دیده می‌شود. قاعده سطح: از قواعد خوش‌نویسی حالت خشکی است که به چشم می‌آید و فقط در اوایل کشیده‌ها است. قاعده دور: حالت نرمی و دایره‌وار بودن حروف است که نهایت آن در آخر کشیده است و اعتدال سطح و دور را باید در خط استادان یافت. برای مثال، در خط دیوانی بیشتر دور می‌باشد. قاعده صعود مجازی: از قواعد خوشنویسی حرکت قلم از پایین به بالا را می‌گویند به شرطی که مستقیم نباشد؛ مانند نوشتن آخر کشیده‌ها. قاعده نزول مجازی: حرکت قلم از بالا به پایین است و حالت مستقیم ندارد؛ چون اوایل کشیده‌ها. قاعده صفا (شادابی): حالتی از خط است که طبع را شاد و چشم را روشن می‌سازد. قاعده اصول یا استواری، به معنی حسن نگارش حروف و استحکام آنها از جهات قوت، ضعف، سطح، دور، صعود، نزول است. قاعده شأن یا دلنشینی، کیفیتی از خط است که چون پدید آید خطاط به نگرستن در خط مجذوب شود و احساس خستگی نخواهد کرد. دو اصطلاح «صفا» و «شأن» صفت خطی است که به مرحله کمال رسیده باشد و پس از سال‌ها تمرین و کارآزمودگی در خوشنویسی پدید می‌آید. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: فضائی، ۱۳۶۲.

۲ در قلم نسخ برخلاف ثلث حروف و کلمات پس و پیش و سوار بر یکدیگر نوشته نمی‌شود و به همین سبب خواناتر از ثلث است.

می‌ورزد، این گفته ابو حیان توحیدی صاحب رساله علم الکتابه را تصدیق می‌کند که: ابن مقله پیغمبر خط است و دست او همچون زنبور عسل در ساختن خانه‌های مسدس در قالب‌ریزی خط ملهم شده است.

### زیباسازی در مفردات و ترکیبات خطوط

سهم عمده ابن مقله در راه تکامل زیبانویسی و نسخ این بود که تناسب حروف را بر مبنای الف سنجد (سرمدی، ۱۳۷۹: ۳۰۲). به‌طور کلی تطور تکامل زیبایی راستین و استواری کامل خط بر مبنای مقیاسی متین، با نام ابن مقله همراه است؛ به همین دلیل نام وی در فرهنگ و معارف اسلامی نه تنها میان خوشنویسان، بلکه شاعران نیز ضرب‌المثل شد و به «امام الخطاطین» ملقب شد (اصفهانی، ۱۳۶۹: ۴۵). صاحب بن عباد درباره او تکبیتی با این مضمون سروده است:

خط وزیر ابن مقله      بسان قلب و مقله [تخم چشم]

(فضائل، ۱۳۶۲: ۲۹۹)

سعدی ظرافت او را در خوشنویسی چنین ستوده است:

گر ابن مقله دگر باره در جهان آید      چنان که دعوی معجز کند به سحر مبین  
به آب زر تواند کشید چون تو الف      به سیم حل ننگارد به سان ثغر تو سین  
کاش ابن مقله بودی در حیات      تا بمالیدی خطش بر مقلتین

(سعدی، [بی‌تا]: ۴۷۹)

حتی در زمانه ما شاعر مصری ملک الشعرا شوقی، الف‌های خط ابن مقله را به دلیل ظرافت و زیبایی به ستون‌های قصر الحمراء تشبیه کرده است (شیمل، ۱۳۶۸: ۴۱). در زمان خلاف الرازی بالله (۳۲۲-۳۲۹ق) در پی اختلاف با ابن‌رائق امیرالامراء، به دستور خلیفه دستش را بریدند. با این همه قلم را به بازو بست و به خطاطی و نوشتن ادامه داد. نوشته‌هایش را اغلب در مقام احسان و نفقه به محتاجان اکرام می‌کرد. پس از آنکه الرازی پزشکی را برای مداوای دست او فرستاد، گفت: «چگونه دست مبارکی که خدمت خلفا کرده و دو بار قرآن نوشته، مثل دست دزدان نقب‌زن بریده شد». آنگاه گریه سر داد و این بیت را سرود:

إذا ما مات بعضک فابک بعضاً فان البعض من بعض القریب

(ولایتی، ۱۳۹۰: ۴۱)

«وقتی قسمتی از وجود تو مرد و از بین رفت، بر بقیه دیگر گریه کن؛ زیرا آن قسمت دیگر هم به اولی نزدیک است.»

ابن مقله هیچ‌گاه از تلاش برای آموزش و یادگیری خوشنویسی حتی بعد از بریده شدن دستش، دست برداشت و ماهرانه به خطاطی ادامه داد و شاگردان بی‌شماری را تربیت کرد که از معروف‌ترین شاگردان او محمدبن اسعد (ابن خلکان، ۱۴۱۹: ۳۴۲/۳-۳۴۳) و محمدبن سمسانی (قلقشندی، [بی‌تا]: ۱۷/۳) بودند و ابوالحسن علی بن هلال (متوفای ۴۱۳ق) ملقب به «ابن بواب» خوشنویس مشهور قرن چهارم قمری، از شاگردان این دو تن بوده است (فضائلی، ۱۳۶۲: ۳۰۰). برخی منابع گزارش داده‌اند که ابن بواب از شاگردان دختر ابن مقله در خطاطی بوده (شیمل، ۱۳۶۸: ۴۵) و او روش ابن مقله را به ابن بواب آموخته است. تأثیر خط ابن مقله بر هنر خوشنویسی ابن بواب چنان بود که با مهارتی خاص خطوط استاد خود را کتابت می‌کرده است. نخجوانی گفته است: ابن طقطقی از کتابی یاد کرده که ابتدا می‌پنداشته به قلم ابن مقله است، اما زمانی که نظر یاقوت مستعصمی از خوشنویسان مشهور قرن پنجم را درباره آن جویا شد، یاقوت تشخیص داد که این کتاب به خط ابن بواب است که با شیوه ابن مقله آن را نوشته است (نخجوانی، ۱۳۴۴: ۲۰۸). شهرت ابن مقله علاوه بر زیبایی خط و ابداع خطوط مختلف، مرهون خلق آثاری است که به او نسبت داده شده است. مهم‌ترین آنها عبارت است از:

- رسالۃ فی العلم الخط در دار الکتب مصر؛
- رسالۃ الخط در مکتب عطارین تونس؛
- اصناف الکتاب و مقدمۃ فی الخط در مغرب؛
- «قرآنی» که جزء سی را ندارد و توسط ابن بواب تکمیل شده است. این قرآن در کتابخانه بهاء الدوله در شیراز توسط ابن بواب پیدا شد؛
- نامه‌ای به استادش اسحاق بن ابراهیم الاحول و قرآنی دیگر به خط او که در اندلس است و در مسجد العدیس در اشبلیه نگهداری می‌شود؛
- کتاب الاختیار الاشعار و جمل الخط؛

چند نامه نیز از او به جا مانده است؛ نامه‌ای برای فرماندهان سپاه و حکام ولایات، نامه‌ای برای عبدالله البریدی و نامه‌ای برای ابن فرات زمانی که در حبس بود (وزیری، ۱۳۸۱: ۱۶). سرانجام این وزیر هنردوست و هنرپرور در سال ۳۲۸ق. چشم از جهان فانی فرو بست.

تصویر ۱. نمونه خط ابن مقله



تصویر ۲. نمونه‌ای زیبا از قرآنی به خط ابن بواب<sup>۱</sup>





جدول ۱. وزیران خوشنویس عباسی تا پایان خلافت راضی

نام وزیر	نام خلیفه	مدت وزارت	شغل قبل از وزارت	ملیت	اقدامات
یحیی برمکی	هارون	۱۷۰-۱۷۶ق	کاتب	ایرانی	خوشنویس، حمایت از اسحاق بن حماد مؤسس مدرسه خوشنویسی، ضحاک بن حماد، احول محرر نویسنده رساله جامع در خوشنویسی و مخترع خطوط خفیف، الثلث، مومرات و اقلام مسلسل و غیره. حمایت از خوشنام بصری و مهدی کوفی و احمد بن ابی خالد...
احمد بن ابی خالد	مأمون	۲۰۵-۲۱۰ق	کاتب	عرب نژاد	خوشنویس، ابداع قلم محقق، نویسنده نامه‌های خلیفه به کشورهای دیگر.
فضل بن سهل	مأمون	۱۹۶-۲۰۲ق	کاتب	ایرانی	خوشنویس، حمایت از یوسف سگری خطاط، معرفی خوشنویس معروف احول محرر به مأمون عباسی، حمایت از احمد بن ابی خالد خطاط، ابداع خط ریاسی.
ابو عبدالله محمد بن یزید ابن سوید	مأمون	۲۱۴-۲۱۸ق	کاتب	ایرانی	خوشنویس
عبد الملک بن زیات	معتمد - واثق	۲۲۵-۲۲۷ق ۲۳۲-۲۳۳ق	کاتب	عرب نژاد	خوشنویس، حمایت از احمد بن محمد حفص (زاقف)
عبیدالله بن یحیی خاقان	متوکل	۲۴۰-۲۴۷ق ۲۵۶-۲۶۳ق	کاتب و دبیر	ایرانی	خوشنویس
سلیمان بن وهب	المهتدی	۲۵۶ق ۲۶۳-۲۶۵ق	کاتب	ایرانی	خوشنویس
ابو العباس احمد بن عبید	مقتدر	۳۱۳-۳۱۴ق	منشی مادر	عرب نژاد	خوشنویس

نام وزیر	نام خلیفه	مدت وزارت	شغل قبل از وزارت	ملیت	اقدامات
الله بن احمد بن خصیب			مقتدر عباسی		
ابوالحسن فرات	مقتدر	۲۹۶-۲۹۹ق ۳۰۴-۳۰۶ق ۳۱۱-۳۱۲ق	نویسنده و ادیب	عرب نژاد	خوشنویس، حمایت از ابن مقله (امام الخطاطین)
ابن مقله	مقتدر، قاهر راضی	۳۱۶-۳۱۸ق ۳۲۰-۳۲۱ق ۳۲۲-۳۲۵ق	کاتب	عرب نژاد	پیغمبر خط، استخراج شش خط از خط کوفی، زیباسازی مفردات و ترکیبات ساختاری حروف و کلمات، استفاده کاربردی از هندسه در خط، تدوین قواعد و اصول خط، آسان کردن یادگیری خط برای عموم، آشتی دادن مردم با هنر خط. تألیف کتاب‌هایی در خط مانند رساله فی العلم الخط، رساله خط، اصناف الكتاب، الاختیار الاشعار و جمل الخط، تألیف ۲۹ جزء از قرآن کریم، پرورش استادانی بزرگ در خوشنویسی نظیر محمد بن سعد، محمد بن سمسانی و ابن بواب.

### نتیجه گیری

عصر عباسی فرصت‌های ممتازی را برای بروز رشد و شکوفایی هنرمندان در شاخه‌های مختلف هنری به‌ویژه خوشنویسی پدید آورد. در عصر عباسی از خلافت سفاح تا پایان خلافت الراضی (۱۳۲-۳۲۹ق) وزیرانی که به مسند وزارت منصوب می‌شدند، اغلب از میان کاتبان یا دبیران انتخاب می‌شدند. برخی از آنان به فنون و ظرافت‌های خوشنویسی

آشنا بودند و بنا بر طبع هنرمند و هنرپرورشان هنر خوشنویسی را مورد حمایت خویش قرار می‌دادند. بر همین اساس، می‌توان این زمان را عصر اعتلا و رشد هنر خوشنویسی و زیبانویسی دانست که اساس و پایه آن را وزیران دربار عباسی برعهده داشتند. در دوره اول خلافت عباسی، به یمن وجود وزرای چون یحیی برمکی و حمایت و علاقه او به زیبانویسی، برای نخستین بار خطاطی به عنوان هنر مورد توجه کاتبان و به تبع اقبال عامه مردم قرار گرفت. در این عصر با حمایت‌های اقتصادی وزیران کتاب‌هایی در زمینه خوشنویسی و خطاطی به رشته تحریر درآمد و راه را برای فراگیری و آموزش این هنر در میان علاقه‌مندان هموار کرد. از سوی دیگر، وزیران عباسی با حمایت از هنرمندان نیازهای مالی آنان را برطرف و یا آنان را در مقام‌های عالی مرتبه منصوب می‌کردند که ثمره آن مطرح شدن هنرمندانی چیره‌دست و زبردست در این عرصه بود که زمینه رشد خوشنویسی و ابداع خطوط مختلف را فراهم کردند. این توجهات در دوران مأمون و در سایه حمایت‌های بی‌دریغ وزیرش فضل بن سهل باعث رونق هنر زیبانویسی در خطاطی شد. علاقه به زیبانویسی، آزادی عمل خوشنویسان و رقابت شدید خطاطان، در این زمان باعث پیدایش و ظهور اقلام جدید و متنوعی شد. در دوره دوم عباسی به دلیل مشکلات اقتصادی در سرزمین‌های خلافت عباسی و همچنین تنش در امور سیاسی دربار، علاقه و توجه به این هنر اصیل رنگ باخت و وزیران علاقه‌ای به توسعه و گسترش خوشنویسی نشان نمی‌دادند، اما با ظهور ابن‌مقله هنر خوشنویسی جانی تازه گرفت. ابن‌مقله که وزارت سه تن از خلفای عباسی را برعهده داشت، با وضع قوانین خوشنویسی آسان و قابل فهم کردن خطاطی، این هنر را به میان عامه مردم بازگرداند. تلاش‌های او باعث تکمیل خطوط قدیمی و همچنین ابداع خطوطی زیبا و دل‌انگیز شد. ابن‌مقله علاوه بر ابداع خطوط، به ثبت و وضع قوانین در هنر خوشنویسی نیز اقدام کرد که کاربرد این قوانین تا روزگار ما نیز ادامه دارد.

## منابع و مآخذ

- ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *الکامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۲، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.

- ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۴۱۹)، *وفیات الاعیان و انباء الانباء الزمان*، تحقیق یوسف علی طویل، ج ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن طیفور، ابوالفضل احمد بن طاهر (۱۴۲۳ق/ ۲۰۰۲م)، *کتاب بغداد*، تحقیق عزت العطار الحسینی، قاهره: مکتبه خانجی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری* ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶)، *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اصفهانی، میرزا حبیب (۱۳۶۹)، *تذکره خط و خطاطان*، ترجمه رحیم چلوش اکبری، تهران: انتشارات مستوفی.
- بووا، لوسین (۱۳۳۶)، *برمکیان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۲۴ق)، *الحوار، محشی محمد باسل عیون سود*، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه منشورات محمد علی بیضون.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۴۸)، *الوزراء و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: [بی.نا].
- حسن، حسن ابراهیم (۱۳۹۲)، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات جاویدان.
- خلیلی، ناصر و دیوید جیمز (۱۳۸۰)، *کارهای استادانه: قرآن نویسی تا قرن هشتم هجری قمری*، ترجمه پیام بهتاش، ج ۲، تهران: نشر کارنگ.
- راهجیری، علی (۱۳۴۶)، *پیدایش خط و خطاطان*، تهران: انتشارات ابن سینا.
- رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم (۱۳۴۵)، *تاریخ خط و خطاطان*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زین الدین المصرف، ناجی (۱۳۹۳)، *دانشنامه خطوط اسلامی*، تهران: انتشارات گلدسته.
- سبزواری، فتح الله (۱۳۷۲)، *اصول و قواعد خطوط سته*، در کتاب *آرایی در تمدن اسلامی*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- سجادی، محمدصادق (۱۳۸۵)، *برمکیان*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاری یزدی.
- سمردی، عباس (۱۳۷۹)، *دانشنامه هنرمندان ایران و جهان اسلام*، تهران: هیرمند.
- سعدی، مصلح الدین [بی.تا]، *کلیات سعدی*، تصحیح عبدالعظیم قریب، تهران: انتشارات جاویدان.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۱)، «افزارها و آداب نسخه برداری»، ترجمه حسین استادولی، نامه بهارستان، س ۳، ش ۵، ص ۲۱-۳۲.
- شیمل، انه ماری (۱۳۶۸)، *خوشنویسی و فرهنگ اسلامی*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- صابی، هلال بن محسن (۱۳۴۶)، *رسوم دار الخلافه*، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- صولی، محمد بن یحیی (۱۳۴۱ق)، *ادب الکتاب*، تحقیق محمد شکر آوسی، بغداد: دار الکتب العلمیه.

- صیرفی، عبدالله (۱۳۸۷)، *آداب خط*، در کتاب آرابی در تمدن اسلامی (مایل هروی، نجیب)، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۲، تهران: انتشارات اساطیر.
- طقوش محمد سهیل (۱۳۹۴)، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، با اضافاتی از رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی‌بن نظام (۱۳۶۴)، *آثار الوزراء*، تصحیح میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- فروخ، عمر (۱۹۵۰م)، *الرسائل و المقامات*، بیروت: [بی‌نا].
- فضائلی، حبیب‌الله (۱۳۶۲)، *اطلس خط*، اصفهان: انتشارات مشعل.
- قلقشندی احمدبن علی [بی‌نا]، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، ج ۳، بیروت دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
- الکردی المکی الخطاط، محمد طاهر (۱۹۳۹م)، *تاریخ الخط العربی و آدابه*، بیروت: مکتبه الهلال.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲)، *کتاب آرابی در تمدن اسلام*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- متز، آدام (۱۳۶۴)، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری یا رنسانس اسلامی*، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، ج ۱، تهران: امیرکبیر.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الانوار*، ج ۲، بیروت: مؤسسة الوفا.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین [بی‌نا]، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مقتدایی، علی‌اصغر (۱۳۹۴)، *تاریخ خط و خوشنویسی*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ..... (۱۳۸۴)، *دائرة المعارف بزرگ خط*، تهران: آراد.
- ناموس خواری، محمدبن علی (۱۳۸۷)، «آلات کتابت و بیان آداب و عادات دبیری»، به کوشش قنبرعلی رودگر، *نامه بهارستان*، س ۸ و ۹، ش ۱۳ و ۱۴، صص ۱۳-۲۲.
- نخجوانی، هندوشاه (۱۳۴۴)، *تجارب السلف*، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری.
- همایونفرخ، رکن‌الدین (۱۳۵۰)، *سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان*، تهران: [بی‌نا].
- وزیری، حسن (۱۳۸۱)، *وزیر مثلث*، تهران: انتشارات امینی.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۹۰)، *ابن‌مقله*، تهران: امیرکبیر.
- Safadi, Yasin Hamid (1987), *Islamic Calligraphy*, London: Thames and Hudson.



## نقدی بر تقریر سنتی از مفهوم نظری «جعل حدیث»

محمدحسن احمدی<sup>۱</sup>

**چکیده:** مسئله «جعل» از پدیده‌ها و آسیب‌های مورد بحث در تاریخ حدیث و به‌طور کلی تاریخ اسلام است. نوع نگاه به پدیده جعل در تقریر سنتی از آن، از پیش‌فرض‌هایی چون «تلقی بسیط»، «ماهیت راه حلی» و «عدم تمایز سنت واقعه و محکیه» در امان نمانده است. واقعیت آن است که شناخت جعل بدون شناخت ساختاری که جعل در آن واقع می‌شود، امکان‌پذیر نیست. «انطباق ساختار حدیثی» مبتنی بر عناصری چون «شمول تاریخی»، «محوریت سند» و «ماهیت گفتاری-نوشتاری» است. در رویکردی انتقادی به تقریر سنتی و در تبیین ضوابط تحلیل جعل در ساختار حدیثی، می‌توان قواعدی چون «عدم تلازم جعل و نقل شفاهی»، «عدم تلازم ضعف و جعل»، «تمایز ارزش‌گذاری از نقل» و «ادعای جعل به عنوان آخرین راه حل» را تقریر کرد. به‌طور کلی تلاش برای انتساب یک گزارش تاریخی به «جعل» به عنوان اولین راه حل و مبتنی بر رویکرد حذفی، قابل قبول نیست.

**واژه‌های کلیدی:** تاریخ اسلام، جعل حدیث، تاریخ حدیث، حدیث ضعیف، نقل شفاهی.

## A Critique of the Traditional Interpretation of the Theoretical Concept of “Fabrication of Hadith”

Mohammad Hasan Ahmadi<sup>1</sup>

**Abstract:** The issue of fabrication is one of the phenomena and damages discussed in the history of hadith and in the history of Islam in general. The phenomenon of fabrication in the traditional interpretation of it has not emerged from presuppositions such as "simple perception", "nature of solution" and "lack of distinction between tradition of event and the test". The fact is that it is not possible to know such fabrication, without knowing the structure in which fabrication occurs. "Discipline of hadith structure" is based on some elements such as "historical inclusion", "document centrality" and "spoken-written nature". In a critical approach to traditional narration and in explaining the criteria of fabrication analysis in the structure of hadith, some rules such as "lack of connection between fabrication and oral narration", "lack of connection between weakness and fabrication", "differentiation of evaluation from quotation" and "claim of fabrication as the last resort" have been used to solve this problem. In general, it is not acceptable to try to attribute a historical report to fabrication as the first solution and based on the elimination approach.

**Keywords:** History of Islam, fabrication of hadith, hadith history, weak hadith, interpretation.

---

1 Assaiat Professor, University of Tehran, Farabi Campus, Department of Quranic and Hadith Sciences  
ahmadi\_mh@ut.ac.ir



## مقدمه

مسئله «جعل» از پدیده‌ها و آسیب‌های مورد بحث در تاریخ حدیث و به‌طور کلی تاریخ اسلام است. اگر جعل را از مقولهٔ تحریف لفظی قلمداد کنیم، این جعل می‌تواند صورت‌های مختلفی چون جعل در حد جابه‌جایی، اضافه یا حذف یک واژه یا در حد وضع کامل متن یک گزارش و یا انتساب یک متن صحیح با یک سند جعلی، تقریر شود. با توجه به تقسیمات انجام شده، با چهار نوع جعل (معنوی، واژه، متن کامل و سند) مواجه‌ایم. پیش‌فرض آنچه که در مباحث نظری مربوط به جعل و وضع حدیث و تاریخ، معمولاً به آن پرداخته می‌شود، حالت سوم (متن کامل) است. این در حالی است که به نظر می‌رسد آنچه در مقام عمل با آن مواجه‌ایم، غالباً از مقولهٔ حالت اول است. در واقع، در این مقاله به دنبال اثبات آنیم که آنچه باید در مباحث نظری مربوط به جعل مورد توجه باشد، ورود به عرصهٔ واقعیات است نه ذهنیات. بررسی بحث‌هایی که دربارهٔ جعل شده، نشان می‌دهد که بحث جعل، بحثی تئوری است و ارتباط آن با ساختار نقل و میراث حدیثی، ارتباط جزیره‌ای است. همچنین معیارهایی که در تشخیص روایات جعلی گفته شده، به دلیل خطاپذیری برداشت‌های عقلی و فراعقلی بودن محتوای برخی روایات ناکارآمد است و در مقام عمل، نتیجه‌بخش نیست. در واقع از نظر نگارنده بین مفهوم پدیدهٔ جعل - آن‌گونه که در مباحث تئوری به آن پرداخته می‌شود - با واقعیت موجود در تاریخ میراث روایی ارتباط روشنی نیست. به عبارت دیگر، مستندات جعل بیشتر ناظر به فضای ثبوت و نه اثبات‌اند. نمونهٔ این مسئله، استناد به گزارش‌هایی چون «قد کثرت علیّ الکذابه فمن کذب علیّ...» (کلینی، ۱۳۶۳: ۶۲/۱) است. ضمن اینکه صدر این روایت یعنی عبارت «قد کثرت علیّ الکذابه» در منابع اهل سنت نیامده است (مسعودی، ۱۳۸۹: ۲۶).

بدین ترتیب، ادعای جعل ضرورتاً به مفهوم وقوع جعل در ساختار نیست. وقوع جعل به صورت دستبرد به میراث روایی و ادعای جعل روایات در مجموعه روایات به استناد خبر واحد، صرف نظر از لزوم تحلیل چگونگی آن در ساختار نقل، در قالب عنوان «شایعه» تفسیرپذیرتر است. صرف وجود تحذیر و هشدار نسبت به غالیان یا وضّاعین، ضرورتاً نمی‌تواند دلیلی بر وجود وضع و غلو در یک دورهٔ زمانی تلقی شود. وجود هشدار قبل از آنکه دلالت بر وقوع آسیب کند، می‌تواند دلالت بر پیشگیری از

آن داشته باشد. بنابراین ادعای فردی مانند مغیره بن سعید نسبت به جعل بیست و یک هزار حدیث در میان احادیث امام صادق (ع)، هم نیازمند اثبات تحقق آن و هم اثبات متأثر شدن منابع رسمی از آن است.

از سوی دیگر تعریف حدیث به «کلام یحکی قول المعصوم (ع) أو فعله أو تقریره» (حدیث سخنی است که قول و فعل و تقریر معصوم (ع) را گزارش می‌کند) (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹: ۱/۱۷۳؛ شیخ بهائی، [بی‌تا]: ۴) و تعاریف مشابه، مبتنی بر درک تمایز میان «حدیث مصطلح» با عنوان «سنت محکیه» از نفس قول، فعل و تقریر معصوم با عنوان «سنت واقعه» است. در واقع «سنت محکیه» سنت واقعه‌ای است که امکان نقل پیدا می‌کند. برای نمونه، مسئله حجیت خبر واحد و ادله‌ای آن، ناظر به سنت محکیه است که با ادله اثبات کننده اصل حجیت روایت متفاوت است. قول به ترجیح روش تفسیر قرآن به قرآن در تفسیر یا بحث عرضه احادیث بر قرآن، ناظر به سنت محکیه است. در موضوع این مقاله نیز باید گفت که آسیب‌هایی چون جعل و وضع در حدیث و تاریخ، ناظر به سنت محکیه است.

البته نکته مهم‌تری که در تعریف حدیث مفعول مانده و با تصویر ما از پدیده جعل در ارتباط است، «تروک معصوم» (سنت ترکیه) است. این تروک احياناً نقل هم نشده است و اتفاقاً بخش مهمی از سیره را تشکیل می‌دهد و در فقه کلیدواژگانی چون سیره متشرعه، امضای شارع، دلیل سکوت، عد روع، ظهور احوالی و غیره ناظر به آن است. در واقع ما با چهار مقوله مواجه‌ایم: قول معصوم، فعل معصوم، ترک معصوم، تقریر معصوم. آنچه کثرت دارد، همان قسم اول (فعل معصوم) است، اما آنچه که کمتر به آن پرداخته می‌شود قسم سوم (ترک معصوم) است.

حال سخن این است که وقتی از جعل سخن می‌گوییم، غالباً کدام یک از این موارد، پیش‌فرض ماست؟ به نظر می‌رسد حالت پیش‌فرض همان حالت نخست است. این در حالی است که بخش مهمی از سنت در حالت دوم و به خصوص حالت سوم تعبیه شده است. جالب‌تر آنکه تصور جعل در مرحله دوم و سوم، ظرافت‌های بیشتری نیز پیدا می‌کند؛ چه آنکه جعل در دو سطح امکان تحقق پیدا می‌کند: یکی در سطح صدور روایت (سطح تلقی راوی) و دیگری در همان سطح متداول نقل. اضافه کردن سطح صدور روایت در تصویر

صحيح پدیده جعل بسیار حائز اهمیت است. در این سطح است که سؤالاتی این چنین رخ می‌نماید: آیا راوی درک درستی از فعل و ترک معصوم داشته؟ آیا آنچه که به عنوان ترک معصوم نقل کرده، واقعاً از جانب معصوم، متروک بوده است؟ و غیره. با توجه به آنچه که در مورد غلبهٔ قسم سوم و دوم (فعل و ترک) گفتیم، به نظر می‌رسد سطح پیش فرض ما در پدیدهٔ جعل باید به صورت جدی به این دو حوزه نیز تسری یابد؛ به ویژه آنکه این مسئله در تروک غیرمنقول اهمیت بایسته تری پیدا می‌کند.

### ۱. جعل حدیث و ضابطه‌مندی نقل در حدیث و تاریخ‌نگاری اسلامی

حدیث و گزارش‌های تاریخی به همان میزان که برای مسلمانان مورد توجه بوده، برای خاورشناسان سده‌های اخیر نیز مورد توجه بوده است. پدیدهٔ جعلی که امثال گلدزیهر بر آن پای فشردند و آن را محصول نزاع‌های درونی گروه‌های مختلف فکری سیاسی جامعه آن روز دانستند (گلدزیهر، ۱۳۷۴: ۲۵)، باید در فضای فقه تحلیل و تفسیر شود. او این گونه تحلیل کرده است که این گروه‌ها به دنبال آن بودند تا برای اثبات مذهب فقهی خودشان روایت درست کنند و جعل کنند. به عبارت دیگر ابتدا مذاهب را تشکیل دادند و سپس روایت‌سازی کردند. اتفاقاً این تحلیل از تحلیل‌های بومی ما نیز چندان فاصله ندارد و می‌توان گفت با این نگاه، سخن امثال گلدزیهر با امثال اسد حیدر (حیدر، ۱۹۸۰: ۱۵) در مورد مسئلهٔ جعل تفاوت جدی ندارد. از سوی دیگر ادعای جعل در حدیث عمدتاً ناظر به گزارش‌های تاریخی است؛ به همین دلیل تلاش برای پیوند دادن بین جعل مورد ادعا و میراث رسمی غالباً فقهی - حدیثی شیعی، مغالطه‌ای آشکار است که محصول اندیشهٔ خاورشناسان بدون توجه به ساختار روایی تمدن اسلامی است. البته آنچه در این میان جالب توجه است، آن است که رویکرد انتقادی نسبت به اصالت حدیث، در میان خاورشناسان کمترین نسبتی با بحث‌ها و موشکافی‌های عمیق سندی در میان محققان مسلمان به خصوص فقیهان ندارد. در این میان، جالب‌تر آنکه در میانهٔ این دو سوی، شکل‌گیری رویکرد خاصی از مباحث نظری مربوط به جعل و وضع در حوزهٔ میراث حدیثی و تاریخی را شاهدیم. این رویکرد همان حالت جزیره‌ای طرح این مباحث و عدم ارتباط آن با واقعیات غالب تاریخی است.

بسیاری از خاورشناسان بر مبنای عدم توجه به ساختار حدیث و با تأکید بر شفاهی بودن بنیاد احادیث، به اصالت جعل متمایل شده‌اند. در این میان، سؤال این است که چه تفاوتی بین برداشت از جعل در فضاهای بومی و خاورشناسی وجود دارد؟ واقعیت آن است که شناخت جعل بدون شناخت ساختاری که جعل در آن واقع می‌شود، ممکن نیست. برداشت واقع‌بینانه، معتقد به جعل در ساختار است و برداشت ساده‌انگارانه، آن را خارج از ساختار تحلیل می‌کند. این حدس خاورشناسان که حلقه مشترک، نشانه جعل است، اتفاقاً در ساختار روایی، حکایت از روشمندی نقل از طریق شیخ اجازه دارد. موتسکی در نقد روش تاریخ‌گذاری مبتنی بر سند نوشته است: «کلیت این استنتاج نادرست است که بگوییم پایین‌ترین حلقه مشترک، در نسل تابعین یا پس از آن، پدید آورنده یا جاعل حدیث است. در بسیاری از موارد، بهتر است این راوی (حلقه مشترک) را یکی از اولین مدوئان روشمند حدیث بدانیم که مطالب را به‌طور حرفه‌ای در حلقه علمی به شاگردانش القا می‌کرده است» (موتسکی، ۱۳۸۹: ۵۲).

به همین ترتیب، تفرد در نقل نیز قابل تحلیل حدسی و تصور جعل نیست. اتفاقاً تفرد در نقل، در ساختار روایی احیاناً موجب تقویت روایت است و چه بسا نقل متفرد حلقه مشترک از یک راوی ضعیف، موجب تقویت روایت شود یا اینکه مجهول بودن راوی در دوره‌ای خاص (مانند عصر عسکرین که غالباً همراه با اختفا و کتمان شخصیت واقعی بوده است)، بیشتر از قبح، موجب تقویت است.

طرح مسئله اصالت حدیث در تقریر بومی آن در قالب موضوع‌هایی چون جعل و وضع حدیث، با تقریرهای معاصر که غالباً متأثر از آرای خاورشناسان است، کاملاً متفاوت است و مهم‌ترین ویژگی این تفاوت، در پیش‌فرض ساختارمندی حدیث جلوه‌گر است؛ چنان‌که وجود چند کالای معیوب در مجموعه محصولات یک برند معروف و حتی اعتراف تولیدکننده به این آسیب (معادل تقریر بومی از اصالت حدیث)، با احتمال وجود عیب در یک کالای فاقد شناسنامه (معادل تقریر خاورشناسی از اصالت حدیث) کاملاً متفاوت است. در حالت اول، اعتماد مشتری به کالا در حد مقبول باقی می‌ماند و در حالت دوم، اساساً هیچ اعتمادی در مخاطب ایجاد نمی‌شود؛ حتی اگر کالای خریداری شده توسط او بی‌عیب و نقص از کار درآید. از این روست که تولیدکنندگان معتبر کالای خود را

همراه با ضمانت‌نامه می‌فروشند و حتی در مواردی اگر مشتری بتواند نقصی را در محصول نشان دهد، به وی جایزه می‌پردازند. البته نکته مهم آن است که حتی در صورت معرفی کالای معیوب از سوی مشتری، اعتماد نسبی وی به تولیدکننده کاهش نمی‌یابد.

گفته شده است این تصور که حدیث در فضایی بی‌ضابطه نقل می‌شده، تصویری کاملاً خطا و معلول مقایسه نادرست ساختارهای متفاوت و زمینه آسیب‌های جدی مطالعات حدیثی است. به دنبال این آسیب‌شناسی باید گفت این تصور نیز که وقوع جعل به دلیل ساختار نقل شفاهی، امری بس سهل و آسان می‌نماید، نادرست به نظر می‌رسد. تصور وقوع چنین جعلی، شبیه تصور امکان فروش کالای مسروقه در فضایی ساختارمند است. به همان میزان که احتمال جعلی بودن کالا قابل دفع است، در مواجهه با حدیث نیز احتمالات بی‌پایه و صرفاً حدسی و مبتنی بر فضای غیرساختارمند باید شناخته و دفع شود. در فضای ساختارمند، جعل هم مفهوم متناسب خود را می‌یابد و هر کسی هم نمی‌تواند جاعل حدیث باشد. امروزه نیز جعل خبر صرفاً در فضای ساختاری قابل تحلیل است و شرط بررسی صحت و سقم خبر، نقل خبر از طریق ساختار خبری و خبرگزاری است.

#### ۱-۱. شمول تاریخی ساختار

ساختارمندی نقل، امری مرتبط به کل دوران تمدن اسلامی است. در واقع ساختار حدیثی در دوره‌های متأخر نیز امتداد همان ساختار متقدم بود که به دلیل عادی شدن روال نقل، از اجازات نقل حدیث به اجازات تشریفاتی تعبیر شده است؛ در حالی که این تشریفاتی تلقی شدن، نتیجه نهادینه شدن ساختار دوران متقدم در تمامی قرون پسینی است. البته شک نیست که در اصالت‌بخشی به یک اثر، «تعلق به قرون متقدم» یک معیار است؛ به گونه ای که هرچه سند اثر متقدم‌تر باشد، ارزش آن بیشتر است. در علوم متن‌محور، معمولاً چنین ویژگی‌ای وجود دارد؛ به همین دلیل حجم مطالب دانش تاریخ حدیث در قرون متقدم و دوران صدور حدیث و تدوین اولیه، قطورتر است. حوادث ویرانگر نظیر حمله مغول در کنار علل طبیعی موجب از میان رفتن برخی کتاب‌ها و به‌طور کلی قرآینی شد که سبب وثوق پیشینیان به احادیث می‌شد و به همین دلیل مشرب «وثوق‌الصدوری» متقدمان که مبتنی بر ساختارمندی حدیث بود، به مشرب «وثوق‌السندی» در دوران متأخر

تغییر پیدا کرد؛ زیرا متأخران پس از بهم خوردن این ساختار نمی‌توانستند بسان گذشتگان به صحت صدور حدیث و ثوق پیدا کنند. تفسیر و ثوق الصدوری از روش متقدمان، مبتنی بر ساختارمندی حدیث و اطمینان به حدیث نقل شده در این ساختار است. اصرار بر اختصاص «روش روایی» به دوران متقدم، از این جهت نیز اهمیت دارد که آنچه را که در دوران متأخر با عنوان روش روایی از آن یاد می‌شود، یک تعییر مسامحه‌ای بدانیم؛ زیرا آنچه در کتاب‌های روایی این دوره دیده می‌شود، بیشتر از آنکه مبتنی بر ساختار نقل روایی باشد، مجموعه‌ای گردآوری شده از روایات است که فقط با هدف در کنار هم قرار دادن مجموعه روایات و حفظ میراث مکتوب و متناسب با ساختار قرون متأخر صورت گرفته است. همین مسئله، زمینه‌ی موضع‌گیری‌های متفاوت در مورد کتاب *بحارالانوار* را نسبت به جوامع روایی متقدم فراهم کرده است. البته با این تعییر که در این کتاب اخبار و احادیث صحیح و ضعیفی دیده می‌شود که مؤلف معیاری در انتخاب آنها نداشته‌است (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۵۲۶/۱۵). این رویکرد در تفاسیر روایی این دوره نیز دیده می‌شود و از این جهت قابل نقد است. همین نقد، زمینه‌ی بروز *مجموعه‌التفسیر الاثری الجامع* از آیت‌الله معرفت را فراهم کرده است.

## ۲-۱. محوریت سند

مطابق با ساختار خاص نقل در قرون اولیه، سند حدیث معیار اصلی وثاقت حدیث به‌ویژه در دوره متقدم به شمار می‌رود. گفتنی است روش روایی متقدمان، امری متفاوت از رویکرد و ثوق الصدوری آنهاست. در واقع، روش روایی و محوریت سند منافاتی با انتساب مشرب و ثوق الصدوری به متقدمان (در مقابل و ثوق السندی متأخران) ندارد؛ زیرا رویکرد و ثوق الصدوری به معنای نادیده گرفتن سند نیست. اتفاقاً پررنگ بودن مسئله سند در ساختار نقل، موجب می‌شد در قبول و رد روایت، با توجه به دسترسی به قراین صدور، سند روایت مقبول را برگزینند؛ نه اینکه روایت را بدون سند برگزینند.

به هر حال، چه بسا در مقایسه‌ی محتوای مقبول بدون سند و محتوای غیرمقبول دارای سند، مورد دوم ارزش بسیار فراتری داشته است. بر همین اساس وجود روایات تکراری در منابع روایی نیز قابل توجیه است؛ زیرا اسناد متعدد می‌توانست ماهیت‌های متفاوتی از یک

روایت را خلق کند. در واقع کارکرد اصلی سند، رفع مسئولیت از ناقل آن بوده است. برخی چنین نگاهی را رد می‌کنند و با توجه به روایات نامقبولی که مؤلف کتاب می‌آورد، گفته‌اند که شاید (طبری) گمان کرده است که بیان سند به تنهایی مسئولیت را از او برمی‌دارد یا از سنگینی آن می‌کاهد؛ در حالی که چنین نیست (معرفت، ۱۳۷۸: ۴۳/۲). رفع مسئولیت از محتوا در زمان ما نیز سابقه دارد؛ چنان‌که ابتدای برخی مجله‌های علمی نوشته شده است که مطالب مقالات ضرورتاً منعکس‌کننده دیدگاه هیئت تحریریه نیست.

حذف سند از روایت می‌توانست گناهی نابخشودنی باشد. برای نمونه، در مورد تفسیر عیاشی، برخی با این توجیه که در این دیار کسی را نیافتیم که دارای سماع و اجازه از مؤلف باشد، اقدام به حذف سندهای این تفسیر کردند که علامه مجلسی (ره) این کار را به «عذر بدتر از گناه» توصیف کرده است (معرفت، ۱۳۷۸: ۱۷۷/۲). تحلیل رخدادهای اصطلاحات حدیثی در قرون متقدم، بیشتر از هر چیز با مسئله سند گره خورده است؛ به گونه‌ای که در تحلیل برخی جریان‌های حدیثی و سیاسی دوره متقدم نیز بحث سند قابل ردگیری است. موضع‌گیری نسبت به برخی روایان و اخراج آنها، نمونه رخدادهایی است که در فضای محوریت سند قابل تحلیل است. تقابل بین اصحاب حدیث و اصحاب رأی که به عنوان یک تقابل مفهومی شناخته شده، با مسئله سند ارتباط داده شده است.

گفتنی است ضمن توجه به عدم امکان تسری وضعیت یک فضای خاص حدیثی (اعم از مذهب خاص یا موضوع خاص) به سایر فضاها، ضرورت تمایز بین نقل ضابطه‌مند از اصل عمل اسناد، نباید از نظر دور بماند. بنابراین روشن است که نتیجه بحث در مورد زمان آغاز اسناد، تأثیر مستقیمی در ساختارمندی نقل روایی، ماهیت گفتاری-نوشتاری آن و محوریت سند در این ساختار ندارد؛ زیرا محوریت سند به معنای تکیه نقل بر اخذ روایت از مسیر مشخص است؛ بدون آنکه ضرورتاً این مسیر مشخص، انعکاسی بیرونی داشته باشد. البته می‌توان گفت اصل اسناد نیز از اختصاصات مسلمانان است که در امم دیگر مانند یهود و نصاری نیست؛ و بر همین اساس ابن حزم نوشته است: «نقل الثقة عن الثقة یبلغ به النبی (ص) مع الاتصال، خص الله به المسلمین دون سائر الملل و اما مع الارسال و الأعضاء فیوجد فی کثیر من اليهود ولكن لا یقربون فیه من الموسی قربنا من محمد بل یقفون بحیث یكون بینهم و بین موسی اکثر من ثلاثین عصرا ... و اما اقوال الصحابه فلا یمكن اليهود ان

یبلغوا الی صاحب نبی اصلا و لا الی تابع له و لا یمکن النصاری ان یصلوا الی اعلی من شمعون و بولس» (مدیرشانه چی، ۱۳۹۷: ۲۴۰).

### ۳-۱. ماهیت گفتاری- نوشتاری

مقایسه میان تاریخ و تاریخ گذاری حدیث و دیگر تاریخ‌های مضاف، نشان می‌دهد که در تاریخ حدیث بیشتر مباحث بر محور کتابت دور می‌زند. سؤال‌هایی مانند اینکه اولین بار چه کسی حدیث را نوشته است؟ یا اولین کتاب‌های حدیثی کدام‌اند؟ یا علل منع کتابت حدیث چیست؟ سؤال‌های رایج در تاریخ حدیث است. از سوی دیگر مسئله کتابت در قرون متقدم، بیشتر بدان سبب مطرح می‌شود که در کنار نقل شفاهی قرار می‌گیرد. در محافل حدیث‌پژوهی این گونه بروز داده می‌شود که روایات از آغاز تا نیمه اول قرن دوم هجری قمری به صورت شفاهی نقل می‌شدند (که البته خاستگاه بیشتر روایات شیعه، خارج از این بازه زمانی است) و از این دوران به بعد بود که نقل شفاهی به کتبی تبدیل شد. رابطه بین نقل نوشتاری و شفاهی در تاریخ حدیث به گونه‌ای طرح می‌شود که معمولاً رابطه ترکیب فصلی و مانعة‌الجمع بین نقل شفاهی و نوشتاری برقرار می‌شود (مغالطة ترکیب فصلی نقل شفاهی و نوشتاری) و براساس همین تلقی، از دو طریق کتابت و نوشتار برای نگهداری از سنت نبوی یاد شده است (الاعظمی، ۱۴۰۰: ۴۳/۱).

به نظر می‌رسد قبل از تحلیل نوشتاری بودن یا شفاهی بودن نقل، تبیین رابطه این دو ضرورت دارد. در تبیین منطقی رابطه باید گفت که اصل در نقل قرون متقدم، نقل شفاهی است که نقل نوشتاری پشتوانه و متمم نقل آن است. در واقع فرایند نقل حدیث فرایندی دوقطبی است و نقل شفاهی و نقل مکتوب در کنار هم این فرایند را سامان می‌دادند. بنابراین در فضای ساختارمند نقل حدیث، بنیاد شفاهی داشتن حدیث، به تنهایی نقطه ضعف به شمار نمی‌رود و نقل شفاهی حدیث در طول چنددهه - به فرض صحت - نمی‌تواند با فضای نقل شفاهی امروزین مقایسه شود. اساساً و اصالتاً در عصر نبوی اعتبار حدیث به شفاهی بودن آن بود؛ زیرا شنیدن قول و دیدن فعل رسول خدا(ص) مبنا و معیار و حجت و دلیل بر اصالت و اعتبار و حجیت روایت حدیث بود و بعدها کتابت و انتقال کتابی آن موضوعیت پیدا کرد.



پیش‌فرض اصلی اصالت‌بخشی به کتابت در آن دوره، تلقی ارزش‌گونه از آن در سطح تلقی امروزمین است؛ چیزی که قبل از هرگونه پیش‌داوری ناشی از مغالطه مقایسه، باید اثبات شود (شاید براساس همین ساختار اصالت شفاهی است که در مورد چگونگی ورود میراث یهودی در تمدن اسلامی، به منبع مکتوبی برای این گزارش‌های تاریخی اشاره نشده و عمده گزارش‌ها مبتنی بر نقل راویانی از اهل کتاب چون کعب‌الاحبار است. اینکه امثال کعب‌الاحبار و وهبن منبه و امثال این راویان ناقل اسرائیلیات، این گزارش‌ها را از چه منابعی و به چه صورتی نقل می‌کردند، خیلی روشن نیست).

نتیجه دیگر اینکه، تحلیل پدیده‌های تاریخ حدیثی باید مبتنی بر اصلاح رابطه نقل شفاهی و نوشتاری باشد. بر این اساس منع تدوین حدیث ضرورتاً نباید به منع کتابت تفسیر شود. از همین جا باید به تفاوت قرآن و کتاب مقدس از نظر ماهیت شفاهی اشاره کرد. قرائت متن کتاب مقدس صرف نظر از ماهیت بشری یا وحیانی آن - بسان قرآن کریم، مورد تأکید مستقل نبوده است. این در حالی بود که قرائت متن قرآن کریم و انتقال دقیق این قرائت به نسل‌های پسین، جزئی از میراث اسلامی بوده است. از این رو، کتابت قرآن در زمان خلیفه‌ای خاص مبتنی بر قرائت رایج بوده است، نه آنکه قرائت قرآن در دوره‌های بعدی مبتنی بر نسخه زمان خلیفه باشد؛ ضمن آنکه اساساً متن مکتوب ابتدایی در آن دوره، نمی‌توانست چنان کارکردی داشته باشد. بر همین اساس ادعاهای مختلف ناظر به دستیابی به متون متقدم قرآن با هدف اثبات وثاقت قرآن و غیره، اساساً مبنای صحیحی ندارد.

تصویر نزاع به صورت دو دیدگاه قائل به نگارش در عهد رسول خدا(ص) و پس از آن و آنگاه تلاش برای توجیه ادله هر یک از دو طرف سعی دارد خواسته یا ناخواسته این تلقی را در مخاطب ایجاد کند که کتابت قرآن مبنای اصلی در تحلیل تاریخی این کتاب الهی است. این مورد از مهم‌ترین موارد الهیات تاریخی ماست که به شدت تحت تأثیر تحقیقات بی‌مبنای برخی خاورشناسان قرار گرفته است. این مسئله یعنی عدم اعتقاد به محوری بودن قرائت در مورد قرآن، موجب توجه ویژه آنان به بحث کتابت قرآن و طرح اشکالات مربوطه شده است. هویت اولیه قرائت در مورد قرآن کریم اقتضا می‌کند که دقت‌های معنایی و تأکیدهای کلام با تکیه بر قرائت صحیح تفسیر شود. نوشتار و کتابت قرآن کریم، در خدمت قرائت آن بوده و ساختار نقل متواتر قرآن در قالب ماهیت شفاهی

و به پشتوانه نوشتار و کتابت صورت گرفته است. قرآن کریم با تکیه بر هویت شفاهی، توسط قرآء در ساختاری منضبط نقل می‌شده و کتابت آن به پشتوانه قرائت آن صورت می‌گرفته است. این قرائت به صورت متواتر و با تکیه بر قرائت، سینه به سینه منتقل شده تا امروزه به دست ما رسیده است. از همین رو گفته شده است که: «قرائت حفص، همان قرائت عامه مسلمانان است؛ زیرا حفص و عاصم، شدیداً به آنچه که با قرائت عامه و روایت صحیح و متواتر میان مسلمانان موافق بود، پایبند بودند» (معرفت، ۱۳۷۸: ۲/۲۳۵).

بدون هیچ تردیدی جلوه مکتوب قرآن کریم امری منبعت از ماهیت شفاهی آن است که در قالب قرائت از زبان پیامبر اکرم هویت یافته است. این قرائت ماهیتی اصیل دارد که قرآن کریم نیز براساس آن به صورت متواتر در طول ادوار تاریخی به دوره امروز منتقل شده است. در واقع، خود قرآن کریم نیز از طریق همین ساختار روایی و به صورت معنعن، در قالب متنی قطعی‌الصدور به دست ما رسیده است. تفکیک «وحی بیانی» از «وحی قرآنی» و تفکیک آیات هر سوره از یکدیگر و غیره در قرون اولیه تنها به مدد ضوابط ساختار نقل شفاهی صورت می‌گرفته است. از این رو تشویق‌های پیامبر برای کتابت، اهتمام او به یادگیری خط و نوشتن توسط صحابه و افتخار بودن کتابت وحی توسط او و مواردی از این قبیل نه تنها نافی اصالت نقل شفاهی نیست، بلکه جایگاه ماهیت نوشتاری را به عنوان تأیید و تقویت کننده ماهیت گفتاری ترسیم می‌کند. در نگاهی فراتر، حتی می‌توان قرآن کریم را عاملی در توسعه کتابت برشمرد. در واقع، همان‌گونه که «القرآن و القرائات متغایران» (معرفت، ۱۳۷۸: ۲/۲۱۷)، می‌توان گفت که «القرآن و الکتابه امران متغایران». نه بین تواتر قرآن و قرائات تلازمی وجود دارد و نه بین کتابت قرآن در یک دوره‌ای خاص و ماهیت قرآن. از این رو تحلیل‌های تاریخ قرآن که مبتنی بر صرف کتابت است، چیزی جز خروج از موضوع نیست.

اساساً تصور لزوم تطابق گفتار و نوشتار، یکی از پیش‌فرض‌های نادرست است؛ چیزی که امروزه نیز تفاوت بین لهجه‌های گفتاری و نگارش رسمی، آن را تأیید نمی‌کند. شاید اتکاء زبان فارسی پیشرفته امروزی به نوشتار و استثنائی بودن مواردی چون «خواهر» است که اصرار دارد نوشتار را مستقل از گفتار ببیند، اما در نوشتار ابتدایی عربی و حتی زبان انگلیسی ضرورتاً تطابقی بین این دو نیست. از این روست که در زبان انگلیسی

«Lessening»، «Writing» و «Speaking» سه حوزه متفاوت از یکدیگرند و یا اینکه در کلماتی چون High school حروف gh خوانده نمی‌شود. امکان برگردان گفتار به نوشتار با توجه به محدودیت‌های نوشتار را می‌توان به تهیه نقشه مسطح از کره زمین تشبیه کرد. بر این اساس از نگاه برخی شیوه آموزش قرآن نیز باید منطبق با قرائت باشد و مقوله‌ای به نام خودآموز قرآن به کمک علایم سجاوندی، بیش از هر چیز موجب رواج غلط‌خوانی قرآن کریم شده است. به اعتقاد آنان شیوه آموزش صحیح قرآن، آموزشی است که قرائت‌محور باشد و از آیاتی چون ﴿وَإِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ (اعراف، ۲۰۴) یا ﴿إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ (نحل، ۹۸) و یا ﴿إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ (اعراف، ۲۰۴) یا ﴿إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ (نحل، ۹۸) و یا ﴿إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ﴾ (اعراف، ۲۰۴) برای اثبات دیدگاه خود کمک می‌گیرند (لسانی فشارکی، ۱۳۹۰: ۴۵). ملاکیت قرائت در معنابخشی به نوشتار به گونه‌ای بوده که در قرآن محشی تشخیص قرآن از غیرقرآن امر دشواری نبوده و بخشی از تلقی‌های تحریف‌گونه نسبت به قرآن کریم، با توجه به همین تفاوت ساختار قابل حل بوده است.

## ۲. ضوابط تحلیل جعل در ساختار حدیثی

با توجه به اصل مسئله ضابطه‌مندی نقل که زمینه برداشت منطقی از جعل را فراهم می‌کند، لازم است به صورت مشخص قواعد این ضابطه‌مندی به صورت جزئی‌تر تقریر شود.

### ۱-۲. عدم تلازم نقل شفاهی و جعل

برداشت از ماهیت منابع متقدم روایی، در قالب پیوند «جعل» و «نقل شفاهی» یا «وثاقت» و «کتابت» شکل گرفته است. در زدودن ذهن از این مغالطه، بازنگری در تصویر کتابت و جایگاه آن در گذشته و تصویر ضابطه‌مندی از نقل شفاهی در قرون اولیه لازم است. اتفاقاً آسیب جعل با توجه به فضا و ساختار نقل حدیث و ضابطه‌مندی نقل شفاهی در قرون اولیه، بیشتر از آنکه متوجه نقل شفاهی باشد، با توجه به ابتدایی بودن کتابت و عدم تکامل شکل حروف و علایم سجاوندی، متعلق به نقل مکتوب بوده است. بنابراین اطمینانی که از نقل شفاهی ممزوج به نقل نوشتاری به دست می‌آمده، هیچ‌گاه از نقل مکتوب به دست نمی‌آمده است؛ به همین دلیل آنها تأکید می‌کردند: «کسانی که علوم خود را از

دفا تر می گیرند، دچار اشتباهاتی می شوند؛ زیرا از روایت شنیده شده ناآگاهانه» (شوئر، ۱۳۹۱: ۹۰). حتی در مواردی به منظور ضعیف نشدن حافظه، از نوشتن اکراه داشتند. در کتاب *تقیید العلم خطیب بغدادی*، بابی با عنوان «خوف الاتکال علی الکتاب و ترک الحفظ» وجود دارد که در ضمن آن به این گزارش اشاره شده است که «بئس المستودع العلم القراطیس» (خطیب بغدادی، ۱۹۷۴: ۵۸)

«تلازم عدم وثاقت و نقل شفاهی» یا «تلازم وثاقت و کتابت» و در نظر گرفتن ارزش حداکثری برای نوشتار و سامان دادن مقام استدلال براساس آن، پیش فرض هر دو دیدگاه نوشتارمحور و شفاهی محور است. در عین اینکه «آسیب پذیر بودن نقل شفاهی» یا «تلازم وثاقت و کتابت» پیش فرض مقدمه دوم استدلال قیاسی خاورشناسان قرار گرفته است، اما روشن است که رد دیدگاه شفاهی محور از طریق اثبات وجود منابع مکتوب، در عمل به معنای پذیرش مبنای «تلازم وثاقت و کتابت» است.

قابل توجه است که دیدگاه شفاهی محور غالباً متأثر از خاورشناسان متقدم چون گلدزیهر و شاخ و مبتنی بر یک استدلال قیاسی، به این صورت است که بنیاد حدیث، بنیادی شفاهی است (مقدمه اول) و بنیاد شفاهی آسیب پذیر است (مقدمه دوم). پس وثاقت حدیث محل تردید است. نتیجه این رویکرد، القا و ایجاد تردید در وثاقت احادیث است. طولانی شدن دوره نقل شفاهی در سده های نخست و به ویژه مهم ترین بخش آن یعنی دوره صدساله منع تدوین حدیث، عامل مهمی در عدم وثاقت جوامع حدیثی شمرده شده است. البته مجرای بروز چنین تحلیلی احادیث اهل سنت است. اتفاقاً این تحلیل با تحلیل های بومی کسانی چون اسد حیدر در مورد مسئله جعل فاصله چندانی ندارد (حیدر، ۱۹۸۰: ۱۵). از این رو برخی تکیه داشتن میراث حدیثی شیعه بر سنت مکتوب و اتصال اسناد و نظرات اهل بیت بر عموم مکتوبات حدیثی را عامل محدودتر شدن پدیده وضع و جعل در مقایسه با حدیث اهل سنت می دانند. بر همین اساس پیراستن منابع روایی شیعه از احادیث جعلی را در مقایسه با اهل سنت دارای ضرورت کمتری می دانند. آنان گسترش حوزه اصطلاحات حدیثی در اهل سنت برخلاف شیعه را فرایندی برای مواجهه با همین آسیب های بیشتر تفسیر می کنند.

به هر تقدیر تصور تلازم وثاقت و کتابت، ناشی از عدم درک ساختار نقل حدیث و

همسان‌انگاری جایگاه کتابت در گذشته و امروز است. البته نه نقل شفاهی لزوماً نشانهٔ عدم وثاقت بوده و نه نقل مکتوب تلازمی با وثاقت داشته است. از نقطه نظر هر دو دیدگاه، نقل شفاهی همراه با آسیب جعل است. این تلقی از نقل شفاهی که نتیجهٔ همسان‌انگاری تاریخی است، یک نوع مغالطهٔ ساختاری است. بخشی دیگر از تصور ایجاد تلازم بین جعل و نقل شفاهی نیز ناشی از تصور تلازم نقل مسموع (Heard) و نقل شفاهی (Oral) (مغالطهٔ تلازم نقل مسموع و نقل شفاهی) است که شالودهٔ آن غیرساختارمندی و آسیب‌پذیری نقل شفاهی و عاری بودن آن از کتابت است؛ زیرا در این ساختار غیرمنضبط امکان هرگونه دخل و تصرف، نسیان، جعل و غیره هست.

واقعیت آن است که تعابیری چون «سمعت»، «اخبرنی» و «حدثنی» در ساختار نقل روایی ضرورتاً به معنای نقل صرف شفاهی نیست. صرف نظر از اشارهٔ هر یک از آنها به نوع نقل شفاهی، می‌تواند ناظر به دقت محدث در نقل روایت باشد. این‌گونه تعابیر با توجه به فضای متن آن، بیشتر بر این نکته تأکید دارد که نقل راوی از طریق «وجدانه» یا فقط نسخه‌برداری نیست و به دنبال نوعی اعتمادسازی و القای این امر است که واسطه‌ای بین راوی و شیخ حدیثی نبوده است. در واقع، عدم اشاره به متن مکتوب به معنای نبودن نیست، بلکه به معنای مسئله نبودن آن است و در واقع، «سمع» نسبت به نقل شفاهی یا نقل مکتوب، لاقضاء است. عدم جمود بر معنای لغوی ریشه «سمع» امر غریبی نیست. در آیه (لو کنا نسمع أو نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) (سوره ملک، آیه ۱۰) نشنیدن به معنای قبول نکردن است، اما از آنجایی که معمولاً برای قبول چیزی، گوش از مهم‌ترین عضوی است که تلقی اوامر از طریق آن صورت می‌گیرد، تعبیر «سمع» به کار رفته است؛ ضمن آنکه برخی معتقدند در منابع عربی کلاسیک، تعابیری مانند «شفاهاً» یا «الروایة الشفاهیه» یا تعبیر «کتابتاً» در مقابل «شفاهیه» یا «الروایة الکتابیة» وجود ندارد (شوئلر، ۱۳۹۱: ۳۹). با وجود این، وقتی چنین تعابیری وجود ندارد، پس نمی‌توان تعبیر «سمع» را حمل بر نقل شفاهی کرد.

## ۲-۲. عدم تلازم «ضعف» و «جعل»

اشاره شد که ارزش‌گذاری حدیث و تنویع به صحیح و ضعیف، امری متمایز از نقل حدیث

است. این ارزش‌گذاری‌ها از سوی دیگر متمایز از مسئله مقبول و مردود بودن روایت نیز است. دید انتقادی نسبت به سند حدیث، به ندرت می‌تواند طرد یک روایت را به دنبال داشته باشد. می‌توان ادعا کرد که چنین کارکردی بسیار نادر است؛ چنان‌که براساس «المناقشه فی اسناد الکافی حرفة العاجز» (خویی، ۱۴۱۳: ۸۱/۱)، طرد روایت به دنبال نقد متنی بسیار شایع‌تر است؛ به گونه‌ای که طرد روایت از نظر سند، می‌تواند تنها قرینه‌ای برای طرد متنی روایت و در نهایت طرد خود روایت باشد. ضمن آنکه هر حدیثی بسته به نوع نقدی که به آن صورت می‌گیرد، با توجه به مدلول و موضوع آن و با توجه به درجه قوت و اعتبارش، کارکرد خاصی پیدا می‌کند و از این رو، مسیر خاصی را برای استنباط‌کننده ترسیم می‌کند. برای مثال، اگر سند روایت ضعیف باشد و ما درصدد استنباط حکم فقهی باشیم، در دوران بین رد روایت و یا حکم به استحباب مدلول آن، جانب دوم ترجیح داده می‌شود؛ چنان‌که مضمون احادیث «من بلغ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲/۲۴۶) چنین ترجیحی را تأیید می‌کنند. در نهایت نقد سندی حدیث، تنها حلقه‌ای از فرایند اعتبارسنجی روایت است. با این وضعیت، فرایند نقد سند، قرینه‌ساز است نه تصمیم‌ساز.

به عبارت دیگر، ارزش‌گذاری حدیث ضرورتاً ارتباطی با مقبول و مردود بودن حدیث ندارد؛ مانند اینکه عینکی بودن فرد با رنگ لباس او هیچ ارتباطی ندارد. در ساختار خرید و فروش امروزی نیز تولیدکننده کالا خودش رتبه و درجه کالا را تعیین می‌کند، اما این مسئله ضرورتاً به معنای لزوم خرید رتبه بالا توسط مشتری نیست. «ضعف» نیز اصطلاحی در ارتباط با سند است و تلازمی با اصطلاح جعل در حوزه رد و قبول براساس متن ندارد. چه بسا روایت ضعیفی مورد قبول واقع شود و روایت صحیحی مورد توجه هیچ یک از عالمان قرار نگیرد (بحرانی، ۱۴۰۳: ۳۳۷/۲۳). بنابراین رابطه و نسبت منطقی حدیث جعلی و حدیث ضعیف، عموم و خصوص من وجه است. از این رو ایجاد همسانی میان اصطلاح «صحیح» و «مقبول» چه براساس تعریف شیعه و چه براساس تعریف اهل سنت از اصطلاح «صحیح» قابل تأمل است. بی‌توجهی به این مسئله است که نزاع بین موافقان و مخالفان اجتهاد رجالی را بی‌حاصل کرده است؛ زیرا دو طرف این نزاع به این مسئله توجه نکرده‌اند که مبنای نقل قرون متقدم، متکی به سند بوده‌است و تأکید صاحبان کتب اربعه بر صحیح بودن روایات، ضرورتاً ناظر به رد و قبول نیست و حداقل آن است که کارکرد فقهی داشته باشد.

البته ناگزیر باید اعتراف کرد که بار معنایی واژه «صحيح» و اشتراک لفظی، به سختی مانع از قبول چنین تمایزی می‌شود و ذهن به صورت ناخواسته مثلاً واژه «الصحيح» در عنوان کتاب بخاری را به معنای «مقبول» تفسیر می‌کند؛ حال آنکه از نظر بخاری این اصطلاح شروط خاصی دارد.

### ۳-۲. تمایز ارزش‌گذاری از نقل

یکی از پدیده‌هایی که صرفاً در ارتباط با سند حدیث قابل تحلیل است، نظام ارزش‌گذاری حدیث است. بیشتر اصطلاحات حدیثی به‌ویژه اصطلاحات رایج، از قبیل صحيح، حسن، موثق، قوی و ضعیف چنین وضعیتی دارند. نظام ارزش‌گذاری در ساختار روایی، مبتنی بر سند و در عین حال مبتنی بر تفکیک فرایند «ارزش‌گذاری» از «نقل» است. تمایز ارزش‌گذاری از نقل، به معنای اولویت داشتن شفافیت طریق نقل بر گزینش هنگام نقل در ضمن رعایت کف و حداقل شرایط نقل است. شبیه اینکه امروزه در معامله یک کالا، توجه اولیه خریدار به اصیل بودن کالا از نظر نوع برند و ارتباط فروشنده با محل تولید کالا معطوف است. نوع اطمینان خریدار نسبت به کالا، با توجه به تفاوت نوع فروشنده، می‌تواند متفاوت باشد، اما به هر حال کالا به عنوان نیاز خریدار معامله می‌شود. مهم این است که در صورت جعلی بودن کالا، امکان رهگیری آن وجود دارد. بدین ترتیب، گزینش روایات جوامع حدیثی متقدم، چیزی جز اصرار بر تطبیق این منابع بر ساختار فعلی نیست؛ حال آنکه این کتاب‌ها براساس ساختار روایی پدید آمده‌اند. چنین گزینش‌هایی ناشی از عدم توجه به مبانی ساختاری است. همزمانی رجال‌نگاری در کنار حدیث‌نگاری توسط یک محدث، مسئله «نقل ضعاف از ثقات» و بالعکس، «توثیقات عام و خاص»، قاعده «جبران ضعف به واسطه شهرت»، قاعده «الجمع مهمما امکن اولی من الطرح»، «اخبار علاجیه» و اساساً امکان بررسی و اجتهاد سندی، از مواردی است که مفهوم تمایز ارزش‌گذاری از نقل و به‌تعبیر بهتر، اولویت نقل نسبت به ارزش‌گذاری را روشن‌تر می‌کند. بر مبنای استقلال نقل از ارزش‌گذاری می‌توان گفت نقد تفاسیر متقدم به سبب کثرت نقل روایت چندان موجه نمی‌نماید. شیخ محمد عبده نیز گفته است: «اگر افراط جنون‌آمیز طبری در نقل روایت نبود، این‌گونه روایات سست و ناروا که موجب بدبینی و تمسخر

دیگران و نمایانگر بی‌مایگی است... نمی‌نوشت» (رشیدرضا، ۱۹۹۰: ۱۳/۲۹۸).

البته واقعیت آن است که این‌گونه نقد با این شدت و توصیف طبری به جنون، قابل تأمل است و اصرار بر بی‌مسئولیت نشان دادن مفسران متقدم، قبل از هرچیز نیازمند واکاوی صحیح ساختار روایی دوران متقدم است. اساساً بر مبنای تمایز ارزش‌گذاری از نقل، نقل روایت ضرورتاً به معنای اعتقاد مؤلف به محتوای روایت نیست. رویکرد محدثی چون صاحب من لایحضره الفقیه در آوردن روایاتی که به صحت آنها اعتقاد دارد (صرف نظر از اقتضائات خاص فضای فقهی)، می‌تواند نشان دهنده تفاوت رویکرد وی با روش روایی باشد و یا تلاش برای تغییر ساختار نقل روایی متداول تفسیر شود. نگارش کتاب‌های اعتقادی به صورت مجزا از کتاب‌های روایی، حاکی از متمایز شدن تدریجی این کتاب‌ها از ساختار روایی است؛ چنان‌که روایت مشهور «خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ ذَرُّوا مَا رَأَوْا» (شیخ طوسی، ۱۴۱۱: ۳۸۹) در مورد بنوفضال نیز می‌تواند نمونه‌ای از تمایز باشد.

#### ۴-۲. ادعای جعل، آخرین راه حل

با وجود کم‌ارتباطی مباحث نظری و واقعی مربوط به جعل، اما ادعای «جعل حدیث» همواره راه حلی در تحلیل گزارش‌های تاریخ حدیثی بوده است. کم‌نیست بررسی‌های روایی و تاریخی در مورد یک موضوع که در نهایت، بحث به این جمله تکراری می‌انجامد که «این گزارش جعلی است» یا دست‌کم اینکه یکی از احتمالات و راه‌ها برای حل مشکل فهم روایت، به ادعای جعلی بودن آن ختم می‌شود. متأسفانه! مقدمات رسیدن به چنین راه حلی - به‌خصوص در فضاهای غیرفقهی - آن‌قدر آسان فرض شده است که این مجال را به هر کس می‌دهد تا با درک کمترین تنافی بدوی بین مدلول تلقی شده از روایت، با آنچه که خودش با عنوان بداهت‌های عقلی، تاریخی و غیره فرض کرده است، اقدام به طرح ادعای جعل کند. برای مثال، روایات تحریف‌نما با همین رویکرد مورد نقد واقع می‌شوند. برخی مجموعه‌ای از روایات (از عامه و خاصه) درباره‌ی تدوین قرآن پس از وفات پیامبر(ص) را جعلی می‌دانند. با این توضیح که جعل از ناحیه عامه به سبب بیان فضل خلفا و از ناحیه خاصه نیز نقل روایات جمع قرآن به دست حضرت علی(ع)، به گونه‌ای است که از آن انکار نسبت به خلیفه استفاده می‌شود. البته واقعیت آن است که نوع گزارش



روایت که خالی از تأثیر برداشت برداشت کننده نیست، در هویت‌پردازی انگارهٔ تحریف، بیشتر از پدیده جعل اصطلاحی قابل دقت است. پدیده انتقال در روایات که از آن با عنوان روایات منتقله یاد می‌شود، بخشی از این فرایند است.

در مواجهه با یک گزارش، ممکن است گزارش به یکی از دو صورت سیاه و سفید دیده شود؛ یعنی یا باید آن را قبول یا رد کرد. چنین رویکردی در مواجهه با گزارش تاریخی را «رویکرد حذفی» می‌نامیم. رویکرد حذفی به این معناست که اولین و مهم‌ترین راه حل در مواجهه با یک گزارش و روایت، خارج کردن آن از مجموعهٔ روایات و گزارش‌های مرتبط باشد. عدم نقل روایت مسموع توسط راوی براساس رویکرد حذفی، در ساختار نقل روایی کمتر مورد توجه بوده است. اساساً در این ساختار، انضباط یک راوی به دقت او در نقل دقیق روایت همراه با سند آن و عدم حذف روایت به سبب ضعف سندی است. از همین رو نوع نقدی که به رویکرد روایی در تفاسیر روایی متأخر وارد است، به تفاسیر متقدم به سبب پایبندی آنها به ضوابط نقل روایی در آن دوره، وارد نیست. برای نمونه، آیت‌الله معرفت در مورد تفسیر صافی نوشته است: «شایسته فقیه ناموری چون فیض آن نبود که روایاتی این گونه را در تفسیر خود بیاورد» (معرفت، ۱۴۱۸: ۲/۲۰۹). یا اینکه در مورد تفسیر نور الثقلین این توجیه مفسر را که «مقصود من از بیان روایات مخالف اجماع امامیه، بیان عقیده نیست بلکه آن است که مخاطب بداند این روایات چگونه و از چه طریقی نقل شده است...» کافی ندانسته و این شیوه یعنی در هم آمیختن سره و ناسره در این تفسیر را به شدت نکوهش کرده است (معرفت، ۱۴۱۸: ۲/۲۱۶). البته حذف و گزینش براساس متن، در فضاهای فقهی قابل ردگیری است؛ به همین دلیل عالمی چون شیخ صدوق (ره) روایاتی را آورده که طبق آنها فتوا داده و به آنها اعتقاد داشته است.

یکی از توجیهاتی که می‌توان برای نقل روایات موسوم به «اسرائیلیات» در غالب تفاسیر متقدم پیدا کرد، همین مسئله است. از نگاه محققان امروزی، اسرائیلیات نقطهٔ مشترک آسیب تفاسیر روایی است. بر همین اساس، تفسیری مانند مقاتل بن سلیمان (متوفای ۱۵۰) و تفسیر جامع البیان طبری (متوفای ۳۱۰) با وجود جایگاه ویژه آنها در میان محققان،<sup>۱</sup> از نقل

<sup>۱</sup> آیت‌الله معرفت در مورد تفسیر مقاتل نوشته است: یکی از کهن‌ترین و سرشارترین ذخایر میراث فرهنگ اسلامی است (معرفت، ۱۴۱۸: ۲/۱۵۵).

اسرائیلیات ابایی نداشته‌اند (دیاری بیدگلی، ۱۳۹۰: ۱۲۵). از نگاه برخی، پذیرفتن رواج این اندازه از روایات بی‌اساس و اسرائیلیات گزاف و خرافی و در اختیار همگان گذاشتن آنها، شاید گناهی نابخشودنی باشد (معرفت، ۱۴۱۸: ۱۶۳/۲).

رویکرد حذفی، رویکردی متفاوت با آن چیزی است که باید در تحلیل منابع متقدم در نظر داشته باشیم. به‌طور کلی تلاش برای انتساب یک گزارش تاریخی به «جعل»، به عنوان اولین و آخرین راه حل، نتیجه یک رویکرد حذفی است. نتیجه این رویکرد، نگارش‌هایی چون *الصحيح من الكافي* است که به شدت قابل تأمل است. در فقه به دلیل نبود رویکرد حذفی، تنومند شدن استنباطات فقهی را شاهدیم. برای نمونه، فقه المعاملات با وجود گستردگی مطالب آن، بر پایه روایات اندکی استوار شده است. البته پیش‌فرض ساختار مندی حدیث، در نزاهت فقه از این رویکرد بی‌تأثیر نیست. علم رجال و درایه و برای نمونه، اخبار علاجیه نمونه قبول این پیش‌فرض است. این مسئله با توجه به اصالت دیرینه فقه و نوپدید بودن برخی دانش‌های حدیثی که مسئله اصلی آنها تردید در این ساختار مندی است، قابل توجه است. البته پیراستگی فقه از رویکرد حذفی، ناظر به اصل نظام فقهی و ارتباط آن با مجموعه روایات است و الا در مقام استنتاج فقهی، با توجه به ماهیت رفتاری فقه، چاره‌ای جز قبول یا رد یک روایت نیست. بنابراین سخن از کمبود یا نبودن منابع نیست و چه بسا دقت عالمان علوم تجربی بساز فقها در این منابع، نتایج قابل توجهی را در حوزه تفسیر علمی به بار آورد.<sup>۱</sup>

بنابراین آنچه مسئله اصلی در مورد حدیث است، بیش از آنکه ناظر به سند حدیث باشد، مربوط به محتوای حدیث است. یعنی بر فرض اثبات صدور حدیث و حتی اثبات

<sup>۱</sup> «تفسیر علمی» در دو قالب کلی نگاه ابزاری (استخدام علوم در فهم بهتر آیات) و منبعی (استخراج علوم از قرآن) تبیین شده است. براساس نگاه منبعی، رویکرد علمی مصطلح، در بهترین حالت چیزی جز همان اعجاز علمی قرآن و نوعی تفسیر موضوعی و در بدترین حالت نیز روشی جز نوعی تحمیل یافته‌های بشری بر قرآن کریم و تفسیر به‌رأی نیست که نوعی ظاهری‌گری و سلفی‌گری است. ظهور چنین رویکردی به تفسیر علمی، می‌تواند به رسوخ نوعی «عوام‌زدگی در تفسیر» تفسیر شود. رویکردی انسدادی که خاستگاه اصلی آن، مواجهه با رشد صنعتی غرب و واکنشی برای نشان دادن عدم تعارض قرآن با علم است. درحالی‌که چنین رویکردی در دوره اوج تمدن اسلامی و بروز دانشمندانی چون خوارزمی، زکریای رازی، ابن سینا و غیره، مبنای شکل‌گیری تمدن عظیم اسلامی نبوده است. مهم‌ترین آسیب این رویکرد در تفسیر قرآن، نوعی سکولاریسم دینی و تصور تعارض عقل و وحی و یا حداقل تفکیک بین آن دو است. براساس این نوع نقد، نگاه دیگری به تفسیر علمی قابل طرح است و آن مبتنی بر علم بودن قرآن است. در این رویکرد، همه آیات قرآن، حتی اگر ناظر به آیات علمی اصطلاحی نباشد، موضوع تفسیراند.

جهت صدور، مسئله آن است که با توجه به فاصله زمانی از صدور حدیث و از بین رفتن قراین صدور و فضای متن، برداشت از حدیث چگونه است. البته این رویکرد، برخلاف رویکرد رایج است که در آن معمولاً نقد سندی و انتساب به جعل، اولین راه حل است. در حالی که در فضای ساختارمند، انتساب به جعل، آخرین راه حل است. در واقع، با توجه به ساختار، مشکل اصلی در مواجهه با متون، فهم آنهاست نه اصالت آنها. البته توسعه جعل به تحریف معنوی و تغییر فضای متن، نوعی ورود به حوزه فهم متن است. در مواجهه با خاورشناسان نیز بی‌مبنایی در فهم متون، آسیب رایج پژوهش‌های بومی است؛ به طوری که اولین و آخرین حربه، انتساب گزارش‌های مورد استناد آنان به جعل است. ضمن آنکه بر فرض پذیرش جعل، باید دانست که این امر آغاز راه است. در واقع انتساب به جعل، تنها صورت مسئله را پاک می‌کند، اما این فرایند ادامه پیدا می‌کند و این سؤال جدی مطرح می‌شود که چرا این جعل صورت گرفته و انگیزه جعل چه بوده است؟ به همین دلیل در حوزه اثبات اصالت حدیث، نوع برداشت از گزارش‌های تاریخی و قواعد فهم متن ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد.

### نتیجه‌گیری

جعل حدیث پدیده‌ای است که ارتباط میان فضای ذهنی و واقعی آن نیازمند تقریری نو است. «تلقی بسیط»، «ماهیت راه حلی» و «عدم تمایز سنت واقعه و محکیه» نمونه‌ای از پیش‌فرض‌هایی است که بر تقریر سنتی از مفهوم جعل سایه افکنده است. در سایه اصلاح این پیش‌فرض‌ها، نقدهای جدی به این تقریر سنتی وارد است. «شمول تاریخی»، «محوریّت سند» و «ماهیت گفتاری-نوشتاری» مهم‌ترین مبنای این مقاله در تقریر جدید از مفهوم جعل است. بر همین اساس، نتیجه نقدهای جدی به تقریر سنتی به پدیده جعل در مواردی چون «عدم تلازم جعل و نقل شفاهی»، «عدم تلازم ضعف و جعل» و «تمایز ارزش‌گذاری از نقل» قابل احصا است. نتیجه اصلی این مقاله آن است که پدیده جعل نمی‌تواند بدون توجه به ساختار روایی تحلیل شود. از سوی دیگر، ادعای جعلی بودن یک گزارش نیز همیشه باید به عنوان آخرین راه حل در مواجهه با یک روایت یا گزارش تاریخی مورد نظر باشد.

## منابع و مأخذ

- ابن حجر عسقلاني، شهاب الدين (١٣٧٩)، فتح الباري، ج ١، بيروت: دار المعرفة.
- الاعظمي، مصطفى (١٤٠٠)، دراسات في الحديث النبوي و تاريخ تدوينه، بيروت: المكتب الاسلامي.
- بحراني، سيد هاشم (١٤٠٣)، البرهان في تفسير القرآن، ج ٢٣، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- حيدر، اسد (١٩٨٠)، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، بيروت: دار التعارف للمطبوعات.
- خطيب بغدادي، ابوبكر (١٩٧٤)، تقييد العالم، بيروت: دار احياء السنة النبويه.
- خويي، سيد ابوالقاسم (١٤١٣ق)، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، ج ١، تهران: مركز نشر الثقافة الإسلامية.
- دياري بيدگلي، محمدتقي (١٣٩٠)، آسب شناسي روايات تفسيرى، تهران: سمت.
- رشيد رضا، محمد (١٩٨٠)، تفسير المنار، ج ١٣، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- شوئلر، گريگور (١٣٩١)، شفاهي و مکتوب در سده هاي نخستين، ترجمه نصرت نيل سان، تهران: حکمت.
- شيخ بهائي، محمد بن حسين بن عبدالصمد [بى تا]، الوجيزه في علم الدرايه، چاپ سنگي.
- شيخ طوسي، محمد بن حسن (١٤١١)، الغيبه، بيروت: دار المعارف الاسلامية.
- طباطبائي، سيد محمد حسين (١٣٩٣ق)، الميزان في تفسير القرآن، ج ١٥، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- كليني، محمد بن يعقوب (١٣٦٣)، الاصول من الكافي، تهران: دار الكتب الاسلامية.
- گلديز يهر، ايگناس (١٣٧٤)، مذاهب التفسير الاسلامي، قاهره: مكتب الخانجي.
- لساني فشاركي، محمد علي (١٣٩٠)، آموزش زبان قرآن، تهران: نشر زيني.
- مجلسي، محمدباقر (١٤٠٣)، بحار الانوار، ج ٢، بيروت: مؤسسة الوفا.
- مدير شانه چي، كاظم (١٣٩٧)، علم الحديث، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین.
- مسعودي، عبدالهادي (١٣٨٩)، وضع و نقد حديث، تهران: سمت.
- معرفت، محمد هادي (١٣٧٨)، التمهيد في علوم القرآن، ج ٢، قم: انتشارات التمهيد.
- ..... (١٤١٨)، التفسير و المفسرون، ج ٢، مشهد: الجامعة الرضويه.
- ..... (١٣٨٧)، التفسير الاثرى الجامع، قم: انتشارات التمهيد.

## برلاسیان و نقش آنان در تحولات سیاسی عصر تیموری

علیرضا ساریچلو<sup>۱</sup>

محسن بهرام‌نژاد<sup>۲</sup>

عبدالرفیع رحیمی<sup>۳</sup>

عباس برومند اعلم<sup>۴</sup>

**چکیده:** برلاسیان از مهم‌ترین ایلات تیموری بودند که بر ماوراءالنهر، آسیای جنوبی و ایران حکومت داشتند. ردّ پا و آثار برلاسیان را می‌توان در بسیاری از وقایع آن دوره یافت. تیمور در میان برلاسیان تربیت شده و با یاری برلاسیان حکومت را درست گرفته بود؛ بنابراین برلاسیان در شکل‌گیری، تثبیت و تکوین فرمانروایی تیموریان نقش داشتند. با توجه به نقش برلاسیان در حیات سیاسی الوس جغتای و به قدرت رسیدن تیموریان، طبیعی است که برلاسیان نقش‌های مهم سیاسی و نظامی در حکومت تیموریان داشتند. با توجه به سهم بسزایی که برلاسیان در حکومت تیموریان داشته‌اند، نگارندگان این پژوهش سعی دارند با رویکرد توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای، نقش برلاسیان را در تحولات سیاسی عصر تیموری بررسی کنند. بر همین اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که: برلاسیان در شکل‌گیری و تحول قدرت سیاسی تیموریان چه نقشی داشته‌اند؟ نگارندگان این جستار با بررسی رویدادهای تاریخی مرتبط با ایل برلاس در دوره تیموری، قصد بررسی ماهیت و چندوچون حیات سیاسی این ایل و میزان تأثیرگذاری آنان در رخدادهای تاریخی آن روزگار را دارند.

**واژه‌های کلیدی:** برلاسیان، تیموریان، الوس جغتای، ماوراءالنهر، ایل.

Aliirani1364@gmail.com

۱ دانشجوی دکتری گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) قزوین

Bahramnejad1345@yahoo.com

۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) قزوین (نویسنده مسؤل)

Aghabeigom@yahoo.com

۳ استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) قزوین

Aboroomanda@modares.ac.ir

۴ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۱۶ تاریخ تأیید: ۹۹/۰۳/۱۷

## The Barlases and their Role in Political Developments of the Timurid Era

Alireza Sarijlou<sup>1</sup>

Mohsen Bahramnejad<sup>2</sup>

Abdul Rafi Rahimi<sup>3</sup>

Abbas Boroumand Alam<sup>4</sup>

**Abstract:** The Barlases were the most important Timurid tribes that ruled Transnistria, South Asia and Iran. Footprints and works of the Barlases can be found in many of the events of that period. Timur was brought up among the Barlases and with the help of them, he established the government, so the Barlases were instrumental in formation, consolidation and development of the Timurid rule. Given the Barlases role in the political life of Elos Jaghtai and the Timurid power, naturally, the Barlases have played important political and military roles in Timurid rule. Considering the great contribution that the Barlases have made to the Timurid rule, this research tries to study the role of the Barlases in the political developments of the Timurid era through a descriptive-analytical and desk study method. So the main question of the study is: What role did the Barlases play in the formation and evolution of Timurid political power? This paper aims to examine the nature and extent of the political life of the tribe during the Timurid era and how they influenced the historical events of that time.

**Keywords:** Barlases, Timurid, Elos Jaghtai, Transnistria.

---

1 PhD Student, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin  
Aliirani1364@gmail.com

2 Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin  
(Corresponding Author) Bahramnejad1345@yahoo.com

3 Assistant Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin  
Aghabeigom@yahoo.com

4 Associate Professor, Department of History, Tarbiat Modares University,  
Aboroomanda@modares.ac.ir

## مقدمه

به گواه اسناد و مدارک تاریخی بر جای مانده از دوران ایلخانیان و تیموریان، نقش ایلات در حیات سیاسی آن دوران مهم و غیرقابل اغماض بوده است. رفتارهای سیاسی که ایلات در عرصه سیاسی آن روزگار ایفا می کردند، می توانست موازنه قدرت را دستخوش تغییرات اساسی کند و عرصه قدرت را از حالتی به حالت دیگر متحول کند. در چنین جو سیاسی ملتهبی که الوس<sup>۱</sup> جغتای<sup>۲</sup> دارای نقش پررنگی بودند، اعمال سیاسی ایل برلاس<sup>۳</sup> که از مهم ترین ایلات قلمرو جغتایان بود، برای امرای تشنه قدرت بسیار مهم بود. برلاسیان بازیگران مهمی در حیات سیاسی ماوراءالنهر بودند. هر امیری که می خواست حکومت قلمرو جغتایی را به دست گیرد، نمی توانست بدون جلب نظر ایلات کاری از پیش ببرد و این امر اهمیت ایلات جغتایی را در امور سیاسی دوچندان می کرد.

شخصی که سودای حکمرانی الوس را داشت، در وهله اول می بایست ایلات را حول خویش متحد می کرد و در مرحله بعدی در عرصه سیاسی حاضر می شد. اکنون با ترسیم مختصری از اوضاع سیاسی مناطق تحت سلطه جغتایان، پژوهش حاضر درصدد است در حیات پیچیده سیاسی تیموریان، نقش ایل برلاس در تحولات سیاسی دوره تیموریان را بررسی کند. پژوهش های به نسبت خوبی درباره تیموریان انجام گرفته که در هر یک، از زاویه ای به دوره تیموریان نگریسته شده و از نگاه خود، به بررسی رویدادهای تاریخی این عصر پرداخته اند. البته هنگام بررسی منابع تاریخی تیموری، کمتر پژوهشی را می یابیم که نقش ایلات در تحولات سیاسی دوره تیموری، در آن مورد بررسی قرار گرفته باشد. خانم

۱ با واو غیرملفوظ در ترکی قوم را گویند (عیات اللغات). مخفف اولوس است (آندراج). ایل و جماعت (دهخدا، ۱۳۴۲: ۱۰۸/۸).  
 ۲ چنگیز خان امپراتوری صحراگردی خویش را به چهار بخش بزرگ تقسیم کرد که پس از چندی الوس اربعه نامیده شد. او هر یک از این بخش ها را همراه با بخشی از سپاهیان به یکی از فرزندان او واگذار کرد. بخش جلگه ای ماوراءالنهر با سرزمین های شمال پامیر و کوه های تیان شان به دومین فرزند وی جغتای رسید.  
 ۳ ایل یک واحد سیاسی مستقل و از جهاتی مانند طایفه بود با این تفاوت که: ۱. جمعیت ایل بیشتر از طایفه است؛ ۲. دارای سرزمین بزرگ تری است؛ ۳ رهبر یا رهبران از قدرت بیشتری برخوردار بودند. هر ایل با توجه به بزرگی و یا کوچکی آن از تعدادی طایفه و هر طایفه شامل تعدادی تیره و هر تیره از تعدادی اولاد، هر اولاد از تعدادی خانوار تشکیل می شد (امان اللهی بهاروند، ۱۳۶۷: ۱۸۴-۱۸۵). چون برلاسیان نیز دارای طوایف مختلفی بودند پس استفاده از اصطلاح ایل به طایفه ارجحیت دارد.

۴ Barlās. [ب] [ا] (خ) یکی از چهار ایل بزرگ جغتای که پدر تیمور لنگ نیز از این ایل بود (فرهنگ فارسی معین). ز برلاس و ارلاس و بیشش شمار نمودند چندین یسال از یسار (هاتفی از تیمورنامه) (دهخدا، ۱۳۴۲: ۱۰/۹۵۸).

«بئاتریس فوربس منز» دو کتاب با عنوان برآمدن و فرمانروایی تیمور و ایران عصر تیموری تألیف کرده‌اند. در این دو کتاب اطلاعات ذی‌قیمتی دربارهٔ دورهٔ تیموریان و ایلات آن دوره بیان شده، اما نکته مهم این است که: اولاً پژوهش پیش رو فقط درباره نقش ایل برلاس در تحولات سیاسی دوره تیموری به رشتهٔ تحریر درآمده؛ درحالی‌که خانم منز نگاهی کلی به این ایل -مانند سایر ایلات- داشته است. ثانیاً اطلاعات مختصری دربارهٔ ایل برلاس آورده‌اند که نمی‌توان به‌طور موشکافانه نقش این ایل را در حیات پرتنش و ملتهب تیموری بررسی کرد. از منظری که نگارندگان این پژوهش قصد دارند ایل برلاس را مورد بررسی قرار دهند، در نوع خود نوآورانه است. در بین کتب تاریخی، پایان‌نامه‌ها و مقالات مرتبط با این حوزه، تا کنون پژوهش مستقلی در این باره صورت نگرفته است.

پرسش اصلی این است که: برلاسیان در فرایند شکل‌گیری و تحول قدرت سیاسی تیموریان چه نقشی داشته‌اند؟

فرضیه‌های پژوهش عبارت است از: برلاسیان به علت هم‌راستا بودن با سیاست‌های تیموریان و وفاداری به حکومت تیموری، نقش‌های سیاسی خطیری در بدنهٔ حکومت تیموریان داشته‌اند و در سایه همین نقش‌ها، گام‌های اساسی در شکل‌گیری، تثبیت و تکوین حکومت تیموریان برداشته‌اند.

### تبارشناسی تاریخی برلاسیان

برلاسیان گروهی از نیروهای اجتماعی و نظامی در حکومت تیموریان بودند که اثرات شگرفی بر رخداد‌های این دوره داشته‌اند. هویت و چگونگی تشکیل این ایل، موضوع یک پژوهش متفاوت است. از آنجا که موضوع این مقاله به برلاسیان اختصاص دارد، به نظر می‌رسد برای شروع بهتر است توضیحاتی درباره تبارشناسی تاریخی ایل برلاسیان ارائه شود تا منشأ و خاستگاهشان معلوم شود. برلاس اتحادیه‌ای از صحراگردان و کوچ‌روهای مغول ترک‌زبان شده در ماوراءالنهر و از شاخص‌ترین ایلات در دوره تیموریان بودند که بیشتر در ماوراءالنهر، آسیای جنوبی و ایران حکومت داشتند. در مبحث تبارشناسی برلاسیان، اولین فرد «آلان قوا»<sup>۱</sup> است (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۳۶/۱؛ فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۱۶/۱،

۱ نام جده چنگیز (دهخدا، ۱۳۴۲: ۱۵۵/۱). آلان قوا مادر بوزنجر است و به زعم مغول بوزنجر مانند حضرت عیسی



۱۴۷-۱۴۹). به نوشته یزدی در *ظفرنامه*، آلان قوا خود دختر «اوبینه بن یلدوز» از قوم قیات<sup>۱</sup> است. آلان قوا پسری به نام بوزنجر داشت که حکومتی به نام «بوزنجریان» بنا نهاد. بوزنجر جد نهم چنگیز بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۵۸، ۶۱). بعد از مرگ بوزنجر، پسر وی بوفا (جد هشتم چنگیز و قراچار نویان) حکومت کرد (همان، ۴۶). پس از بوفا، پسرش دوتومنین و پس از دوتومنین به ترتیب پسرش قیدوخان (جد ششم چنگیز و قراچار)، بایسنغر پسر قیدوخان، تومنه خان پسر بایسنغر - که اجداد تیمور با چنگیز از همین جا جدا می‌شود - (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۳۶) و قبل خان (النجیک خان) (جد سوم چنگیز) حاکم شدند (همان، ۶۱-۶۶؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۱/۲). بعد از مرگ قبل خان، پسرش برتان بهادر حکومت کرد. در زمان حکومت برتان بهادر، عمویش قاجولی - جد سوم قراچار نویان - فوت کرده بود. پس برتان بهادر، ایردمجی پسر قاجولی را گرامی داشته و به وی لقب برلاس داد و وی را ایردمجی برلاس گفتند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۷۰؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۳۵۵۵/۵؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۶/۳).

به نظر می‌رسد از زمان حکومت برتان بهادر، برلاس‌ها که از نسل ایردمجی بودند، به نوعی مشاوران سیاسی، نظامی و امیرالامرای خانان مغول شدند که سهم عمده‌ای در سیاست و لشکرکشی‌های مغولان داشته‌اند (میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۱/۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۳۶؛ منز، ۱۳۹۳: ۲۲۹). در زمان حکومت یسوکا، سوغوجیچن پسر ایردمجی در نقش پدر ظاهر شد. قراچار نویان برلاس، در خدمت چنگیز بود تا وقت مرگ وی که چنگیز دست قراچار را در دست جغتای فرزند دومش قرار داد<sup>۲</sup> و آنها را به سوی ماوراءالنهر رهنمون ساخت (شامی، ۱۳۶۳: ۱۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۴۶، ۱۶۹؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۱/۲). ایل برلاس تحت لوای قراچار به سوی سرنوشتی نو در سرزمینی جدید سوق داده شدند (خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۳۶۱؛ منز، ۱۳۹۳: ۵۰). شامی در *ظفرنامه* خود نوشته است: «جغتای از مبدأ الثای تا وسط سیحون و اقصای جیحون یکسره بوی ارزانی داشت» (شامی، ۱۳۶۳: ۱۴؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۳۶). متأسفانه! اطلاعات دیگری درباره مقام برلاسیان از زمان قراچار تا تیمور

بدون پدر در وجود آمده است (جوینی، ۱۳۸۵: ۲۵۶/۱).

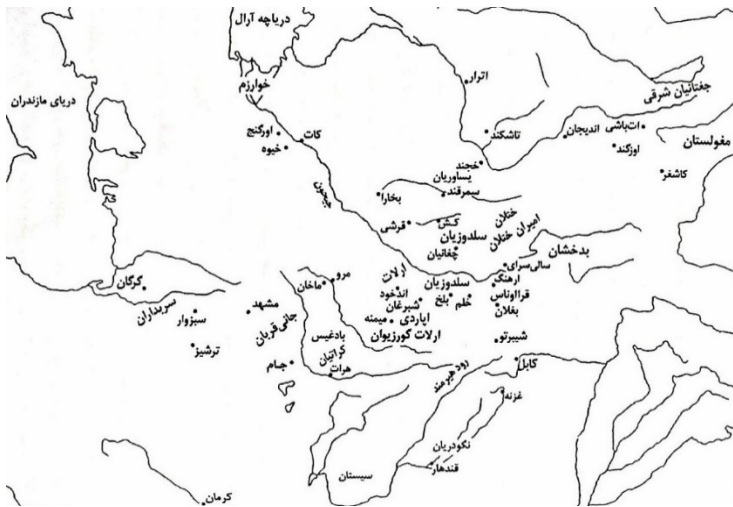
۱ یکی از ایلات فرعی قوم مغول در قدیم.

۲ صاحب‌نظران تاریخی درباره ادعای مورخان تیموری نظرات متفاوتی دارند. بارتولد درباره اهمیت قراچار و فرزندانش در قلمرو جغتایی تردید داشته است (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/۴۱۰). برای مطالعه بیشتر ر. ک. به: منز، ۱۳۹۳: ۲۳۰-۲۲۹.

نداریم. رشیدالدین دربارهٔ برلاسیان به صورت مختصر سخن گفته است. وی در فهرست توصیف قبایل، از آنان تنها در یک بند کوتاه سخن گفته و از چند تن از اعضای قبیله در بقیه اثر خود نام برده است (همدانی، ۱۳۳۸: ۵۷۶/۱).

### جایگاه برلاسیان در میان الوس جغتایی ماوراءالنهر

برلاسیان قبل از به قدرت رسیدن تیمور، ناحیهٔ کش و قرشی را به رهبری حاجی بیگ تحت سلطهٔ خود داشتند که یک تومان<sup>۱</sup> را تشکیل می‌داد (یزدی، ۱۳۸۷: ۲۶۳/۱؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۶۲؛ منز، ۱۳۹۳: ۲۲۹). متأسفانه! از برلاسیان زمان ماقبل تیمور اطلاعات بسیار کمی وجود دارد. کمبود اطلاعات به حدی است که مورخ شهیری چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز از برلاسیان به صورت کوتاه سخن گفته است.



درباره موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی ناحیهٔ کش و قرشی که تحت لوای ایل برلاس بود، باید گفت که برلاسیان در جنوب با سلدوزیان، از شمال با یساوریان و از غرب نیز با ختلانیان هم‌جوار بوده‌اند. در شرق کش و قرشی نیز رود جیحون امتداد داشته است. همین

۱ ده هزار تن سپاهی را یک تومان می‌گفتند (اشپولر، ۱۳۸۶: ۳۹۸).

مجاورت با اقوام گوناگون موجب شد برلاسیان حتی در قلمرو جدید خود یعنی قلمرو جغتاییان «بر شیوه زندگی شبانی ماندند، اما در تماس با یکجانشینان زندگی می‌کردند. آنان پس از اسلام آوردن در اعتلای فرهنگ اسلامی مشارکت کردند» (Chaliand, 2014: 151). زبان آنان نیز دچار تغییر و تحولی شگرف شد و «زبان جغتایی که یکی از شاخه‌های زبان ترکی قرلوق بود را پذیرفتند» (Asimov, 1998: 320).

### برلاسیان در زمان امیر تیمور: از شکل‌گیری قدرت تا مرگ امیر تیمور

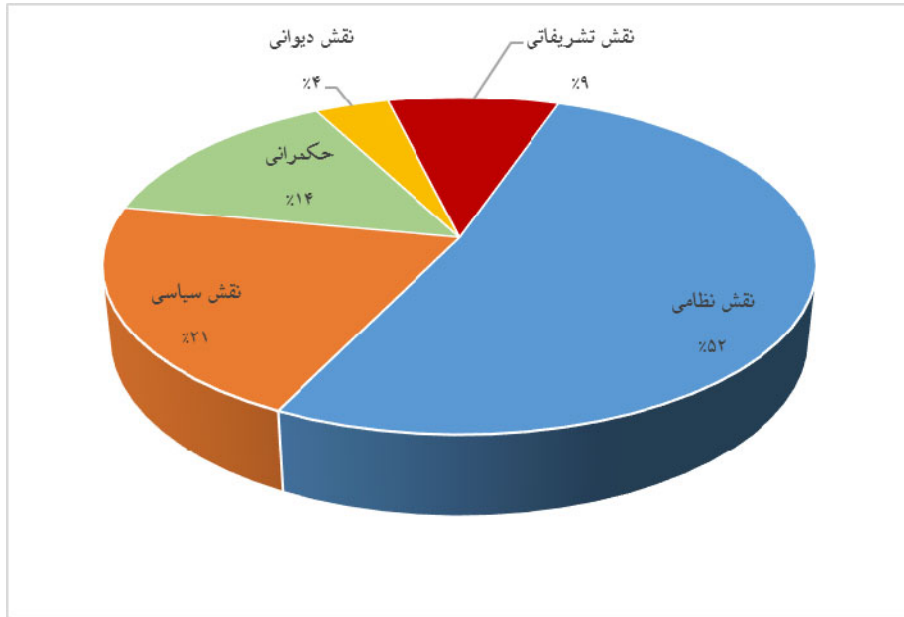
از تاریخ‌نگاری‌های تیموری انتظار می‌رود بر اهمیت برلاسیان تأکید داشته باشند، اما در توصیف رویدادهای پیش از روی کار آمدن تیمور، اطلاعات کمی درباره برلاسیان ارائه می‌دهند. معزالانساب نام بسیاری از پسران قراچار را آورده، اما فقط به شجره‌نامه مفصل پنج خاندان از آنان یعنی شیرغا، یسونت مونگک، لالا، ایلدیز و ایجل پرداخته است. این خاندان‌ها پیش از روی کار آمدن تیمور و در سراسر دوران فرمانروایی‌اش اهمیت داشتند. این خاندان‌ها هویت سیاسی جداگانه و حتی انحصاری در قدرت جنگی و سیاسی نداشته‌اند. زمانی که برای نخستین بار از برلاسیان در سال ۷۶۰ق. در منابع یاد شد، رهبر آنان حاجی بیگ از خاندان یسونت مونگک بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۳۶/۱). هنگامی که او در گذشت، رهبری ایل نه به فرزند او، بلکه به تیمور رسید که از خاندان ایجل بود (منز، ۱۳۹۳: ۲۳۰). بعدها رهبری نیروهای موروئی ایل، بار دیگر نصیب خانواده حاجی بیگ شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۸/۱، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۷۲، ۹۰، ۹۲، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۶۰، ۳۲۰).

با جست‌وجو در منابع متعدد دوره تیموری، گردآوری اطلاعات و تحلیل آماری انواع نقش‌های پذیرفته شده توسط برلاسیان، به نمودار ذیل دست یافتیم. همان‌گونه که در نمودار دیده می‌شود، برلاسیان دارای پنج نقش اساسی در حکومت تیمور بوده‌اند که در ادامه به این نقش‌ها پرداخته شده است.

### نقش نظامی

با توجه به بحث کشورگشایی تیمور و لزوم ایجاد اتحادی یکپارچه در ماوراءالنهر که لازمه تشکیل حکومت تیموری، تثبیت و ادامه حیات آن بود، برلاسیان نیز در این زمینه

نقشی پررنگ داشتند. طبق اطلاعات نمودار بالا، بخش اعظم نقش برلاسیان در دوره تیموریان، نظامی بوده است که با توجه به نیاز حکومت به بستری آرام برای شکل‌گیری و تثبیت حکومت تیموری، این امر طبیعی به نظر می‌رسد.



در بُعد نظامی، برلاسیان بی‌شماری حضور داشتند که نامشان در منابع تاریخی تیموری بارها آمده است. در درگیری امیرحسین با تیمور امرایی چون امیر جاکو، حسین برلاس و ایکو تیمور حضور داشتند (یزدی، ۱۳۸۷: ۳۲۹/۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۹۱/۱-۳۹۲، ۴۲۶؛ شامی، ۱۳۶۳: ۵۶-۵۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۱۵/۳). جاکو برلاس از امرای خوش‌نام برلاسی بود که در فتح بلخ (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۰۲/۱)، تسخیر سمرقند (همان، ۴۰۶-۴۰۷) و جنگ خوارزم (همان، ۴۲۴؛ شامی، ۱۳۶۳: ۹۱) حضور داشت.

از برلاسیان دیگر می‌توان به یادگار (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۲۱/۱، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۹۶، ۷۴۱، ۷۴۷، ۸۱۳، ۹۱۴، ۹۲۴؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۱۶، ۱۸۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۴۷۰، ۶۲۰، ۶۸۴، ۷۶۳، ۷۶۹، ۸۶۰، ۱۰۰۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۷/۴۷۹۲، ۴۸۲۷، ۴۸۸۲، ۴۹۴۱)، ایدکو (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۷۵۴؛ شامی، ۱۳۶۳: ۷۵، ۱۲۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۵۰۰)، امیرمحمد درویش (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۵۶۷، ۷۵۴، ۱۲۸۴/۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۵۹۰، ۶۹۸، ۷۰۰، ۹۴۰)

تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۴۵/۷)، علی درویش (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۴۱/۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۸۳/۲-۶۸۴)، شیخ علی ارغوی (یزدی، ۱۳۸۷: ۵۷۷/۱-۵۷۸)، جهانشاه پسر جاکو (یزدی، ۱۳۸۷: ۵۰۳/۱، ۵۴۴، ۶۰۵، ۶۵۸، ۶۹۶، ۷۴۷، ۱۱۱۵، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۲۳۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۲، ۵۹۰، ۶۱۹، ۶۵۲، ۷۱۹، ۷۸۹، ۹۴۰، ۱۰۰۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۲۷/۷، ۴۹۴۱)، محمد درویش پسر ایدکو (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۴۷، ۷۶۷؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۴۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۸۷/۲)، امیر لعل برادر طغی بوغای (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۳۸۷: ۶۲۱/۱، ۶۲۴؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۷۹۲/۷)، بهلول پسر محمد درویش (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۴۸/۲، ۹۱۸، ۹۹۶، ۱۰۱۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۸۶۵/۱، ۱۱۳۸/۲، ۱۱۳۹، ۱۲۳۰، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۴۷/۷)، اسلام پسر ایلچی بوغا (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۴۸/۱)، امیر زیرک پسر جاکو (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۲۰/۱، ۱۱۳۸/۲، ۱۱۳۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۶۹/۲، ۷۰۳، ۹۱۸)، ایدکو پسر غیاث‌الدین (یزدی، ۱۳۸۷: ۸۵۳/۱؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۷۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۲۹/۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۶۵/۷)، الله‌داد پسر امیر توکل (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۴۱/۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۰۲/۲، ۷۵۹، ۷۷۴، ۷۸۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۸۲/۷، ۴۸۸۶)، طغی بوغا (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۰۲/۱، ۶۸۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۷۸۰/۷؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۷۴۱/۱)، اسمعیل (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۴۷/۱، ۹۶۶؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۴۴، ۲۰۳؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۸۷/۲، ۷۹۴)، رستم طوغای بوغا (شامی، ۱۳۶۳: ۱۷۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۵۰/۲، ۷۵۱، ۸۷۱، ۸۷۷؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۴۱/۷؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۸۴۲/۲، ۸۸۹، ۱۰۸۷، ۱۰۹۳، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۲۸۴)، حمزه طوغای بوغا (یزدی، ۱۳۸۷: ۹۱۳/۱؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۷۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۴۶/۲، ۷۶۳)، پیرمحمد طغای بوغا برادر رستم طغای بوغا (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۰۳/۲، ۱۲۸۴)، نورک (همان، ۱۰۰۳)، دادملک (همان؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۳۳/۲)، سعید (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۱۷/۲، ۱۰۱۴؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۹۵/۷، ۴۹۷۶)، توکل پسر یادگار (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۱/۲، ۱۲۳۵؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۷۱/۷)، رستم (یزدی، ۱۳۸۷: ۹۴۵/۱؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۹۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۸۰/۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۸۶/۷)، سلیمان‌شاه (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۳/۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۵۹/۲، ۷۶۳، ۸۷۷، ۸۹۱، ۹۲۹؛ توکل (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۷۷/۲، ۹۱۹؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۳/۲، ۱۱۰۳، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹)، پاینده‌سلطان پسر جهانگیر (یزدی،

۱۳۸۷: ۱۱۱۵/۲، ۱۱۹۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۰۱/۲، ۹۶۹)، سلطان (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۱۸/۲؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۳۸/۲، ۱۱۳۹؛ شامی، ۱۳۶۳: ۲۵۵)، دولت‌خواجه (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۳۸/۲، ۱۱۳۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۱۸/۲)، یوسف (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۱۸/۲، ۱۰۱۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۳۸/۲، ۱۱۳۹، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵)؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۷۴/۷)، شادمملک (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۴۴/۲، ۱۲۴۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۱۰/۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۷۴/۷)، صدر (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۷۴/۷؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۴۴/۲، ۱۲۴۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۱۰/۲)، تغلق‌خواجه (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۱/۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۶۰/۲؛ حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۵۲)، شیخ ارسلان (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۱/۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۶۰/۲)، ایکو تیمور (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۲۸) و خدایداد (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۶۳/۷) اشاره کرد. امرایی که در بالا به آنها اشاره شده است، در عملیات نظامی یا در رکاب تیمور بوده‌اند و یا توسط تیمور به عملیات جنگی اعزام شده‌اند. لیست مفصل فوق علاوه بر آنکه نشان دهنده نقش برلاسیان در حکومت تیمور است، از اعتماد مستحکم و متقابل بین برلاسیان و تیمور نیز حکایت دارد. اعتمادی که تیمور در عملیات جنگی به برلاسیان داشت، باعث شد تا او در دیگر زمینه‌ها نیز از برلاسیان سود جوید.

### نقش سیاسی

برلاسیان بعد از مشارکت نظامی و اثبات وفاداری، به صلاحدید تیمور نقش سیاسی را می‌پذیرفتند. مقصود از نقش سیاسی عبارت بود از برعهده گرفتن وظایفی چون فرستاده سیاسی برای مذاکرات، مشاور سیاسی حکام ایالات که شاهزادگان عهده‌دار حکومت این نواحی بوده‌اند و سپردن امور ایالتی به یکی از امرای برلاس پیش و پس از عملیات نظامی که آن ناحیه به تسخیر تیمور درآمده بود. این‌گونه به نظر می‌رسد که تیمور برای واگذاری مناصب به برلاسیان، سلسله‌مراتبی داشته که به مثابه صافی عمل می‌کرد. با نگاهی به نمودار بالا می‌بینیم که تیمور پس از مشارکت برلاسیان در عملیات جنگی و احراز توانایی‌های برلاسیان، به تعدادی از آنان که سرآمدتر بوده‌اند، نقش سیاسی سپرده است. در مقایسه با نقش نظامی، تعداد کمتری از اشخاص نقش سیاسی داشته‌اند که این حاکی از حساسیت تیمور در سپردن مناصب سیاسی است. امرای نامدار و وفاداری مانند جاکو را

برای ضبط تختگاه سمرقند در جریان لشکرکشی به جانب اروس خان (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۶۴/۱؛ شامی، ۱۳۶۳: ۹۱)، یادگار را به عنوان فرستادهٔ سیاسی به منظور طلب مهداعلی-خانزاده به خوارزم (شامی، ۱۳۶۳: ۶۸؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۴۳۳/۱)، ایدکو را برای مذاکره و نصیحت توغتمش اغلان حاکم اترار و صبران (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۶۳/۱)، امیر جهانگیر برادر حاجی برلاس را به عنوان مشاور سیاسی و نظامی همراه شاهزاده میرانشاه<sup>۱</sup> به حکومت خراسان (همان، ۴۸۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۰/۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۵۹/۷)، پیرحسین را به منظور مشاوره میرانشاه برای فرمانروایی خراسان (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۵۹/۷؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۴۸۸/۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۶۹/۱)، شیخ‌علی ارغوی را همراه میرانشاه برای تنبیه تومن نکودری (یزدی، ۱۳۸۷/۱: ۵۴۰)، سیفل را به ضبط و نسق سمرقند (همان، ۵۴۵)، جهانشاه را برای جایگزینی پدرش جاکو (همان، همان‌جا؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۷۱/۷)، امیر لعل برادر طغی بوغا را برای حفظ و نگهداری سمرقند (یزدی، ۱۳۸۷: ۵۹۲/۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۱۹/۲)، بهلول پسر محمد درویش را همراه پیرمحمد<sup>۲</sup> برای حکومت زابلستان (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۴۶۸/۲؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۶۷۹/۱)، اسلام پسر ایلچی خواجه را به منظور ملازمت رکاب پیرمحمد (یزدی، ۱۳۸۷: ۶۷۹/۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۴۸/۲)، الله‌داد پسر توکل را به امارت و ضبط مال فارس (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۸۶/۲)، نورملک برادر ایدکو را برای به دام انداختن مخالفان در جیرفت (یزدی، ۱۳۸۷: ۸۵۴/۱)، سعید را به منظور ضبط شهر شیراز (همان، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۸۴/۲)، پاینده‌سلطان پسر جهانگیر و میرحسین را به ملازمت مظفرالدین ابابکر<sup>۳</sup> برای حکومت بغداد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۶۹/۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۵۹/۷) و چلبان‌شاه را ملتزم پیرمحمد عمرشیخ<sup>۴</sup> برای حکومت شیراز (یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۱۱۹۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۷۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۶۵/۷) انتخاب کرد. این افراد توانستند تیمور را برای برعهده گرفتن مناصب سیاسی راضی کنند. نکتهٔ دیگری که از آن می‌توان به عنوان یکی از معیارهای تیمور برای تصدی

۱ پسر سوم تیمور.

۲ نوه تیمور و پسر جهانگیر.

۳ نوه تیمور و پسر میرانشاه.

۴ نوه تیمور و پسر عمر شیخ.

این نقش دانست، این بود که غالباً بر لاسیانی نقش سیاسی داشتند که نسبت به سایر بر لاسیان در عملیات جنگی بیشتری حضور داشتند. برای نمونه، می‌توان به امرایی مثل جاکو، یادگار، جهان‌شاه پسر جاکو، بهلول پسر محمد درویش و الله‌داد پسر توکل اشاره کرد. البته برخی امرای بر لاسی نیز بودند که با وجود شرکت در عملیات متعدد نظامی، از طرف تیمور هیچ‌گونه نقش سیاسی نداشتند که از آن جمله می‌توان امیر زیرک پسر جاکو، اسمعیل، رستم طغای بوغا، امیر مضراب جاکو، توکل و یوسف را نام برد. بنابراین به نظر می‌رسد صرف شرکت در عملیات جنگی، ضامن سپردن نقش سیاسی به بر لاسیان نبوده و فاکتورهای دیگری به عنوان معیار تیمور برای تفویض نقش‌های مختلف به بر لاسیان مطرح بوده است.

### حکمرانی

نقش دیگری که تعداد معدودی از بر لاسیان به آن نائل آمدند، حکمرانی بود. اندک بودن بر لاسیانی که حکمرانی یک ناحیه را داشتند، نشان از این دارد که تیمور بر لاسیانی را حکمرانی داده است که واقعاً به آنها اعتماد داشته و به پاس این اعتماد مدیریت امور یک منطقه را به بر لاسیان سپرده است. به نظر می‌رسد تیمور حاکمیت یک ناحیه را فقط به بر لاسیانی داده که در گام اول شایستگی‌هایشان را در امور نظامی و سیاسی به اثبات رسانده و در گام بعدی توانسته‌اند چنان حس اعتماد تیمور را برانگیزانند که خیال تیمور از شورش احتمالی آن اشخاص علیه او آسوده بوده است؛ هرچند که حکمرانی دو تن از بر لاسیان به نام‌های محمد درویش پسر ایدکو و علی درویش نیره امیر حاجی در حوالی هرات مستثنی است. آنان به پاس مجاهدت‌های پدران‌شان در حق تیمور، به حکمرانی هرات و خوراشه دست یافتند (یزدی، ۱۳۸۷: ۵۰۵/۱؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۲۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۱۹/۲). علاوه بر این دو، تیمور جاکو را به فرمانروایی قندوز، بقلان، کابل و آن نواحی انتخاب کرد (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۲۴/۱؛ حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۳۲۲). مراد پسر جوغام را به حکومت بلخ و تواب برگزید (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۰۶/۱، ۴۰۷). امیر جهان‌شاه پسر جاکو را به حکومت در قلمرو پدر مرحومش جاکو فرستاد (همان، ۵۴۴؛ حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۳۱۰). ایدکو پسر غیاث‌الدین حاکم کرمان شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۷۲۰/۱، ۱۱۰۹/۲)؛



سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۶۹/۲، ۸۱۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۸۳۷/۷). امیر مزید به سمت والیگری نهاوند منصوب شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۸۳۶/۱؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۲۵/۲). حمزه طغای بوغا به حکومت بخارا رسید (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۵۸/۲). درباره سلیمان‌شاه و ایکو تیمور فقط گفته شده است که دارای مملکت و سرحد و حکومت بوده‌اند (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۳۱۰). به خدایداد حسینی نیز حکومت بدخشان ارزانی شد (همان، ۳۰۸). امرای نام‌برده به پاس وفاداری و خدمات متمادی نظامی و سیاسی، از جمله برلاسیانی بودند که هر یک حکومت منطقه‌ای را به عهده داشتند و به هنگام لشکرکشی‌های تیمور، سپاهیان این مناطق را به کمک تیمور می‌فرستاده‌اند.

### نقش دیوانی

تعداد بسیار معدودی از برلاسیان عهده‌دار این نقش بوده‌اند. نقش‌آفرینی برلاسیان در دیوانسالاری عصر تیمور چنان کم‌رنگ است که می‌توانیم آنها را به خاطر بسپاریم. حسین یکی از این افراد است که به سمت امیر دیوان منصوب شده بود (یزدی، ۱۳۸۷/۱: ۴۰۷). همچنین یادگار برلاس یکی از نام‌آورترین برلاسیان، در سال ۸۰۱ ق. به منصب داروغگی بلخ دست یافت (همان). الله‌داد پسر امیر توکل نیز به سال ۷۹۵ ق. برای دادرسی و بازرسی به خراسان اعزام شد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۲۷/۲). یکی از دلایل نقش به نسبت کم‌رنگ برلاسیان در این زمینه، کثرت عملیات نظامی تیمور است که فرصتی برای ایفای نقش در این زمینه باقی نمی‌گذاشت. به نظر می‌رسد اولویت تیمور اول کشورگشایی و انقیاد تمام دشمنان و مخالفانش بود تا اهمیت به دیوانسالاری. در نهایت، این شرایط سیاسی زمان تیمور بود که عامل کم‌رنگ بودن حضور برلاسی‌ها در این نقش بوده است.

### نقش تشریفاتی

مقصود از این نقش، نقش و منصبی است که در کنار مناصب اصلی، گاه بنا بر مقتضیات زمان و یا در شرایطی، وظایف دیگری به آنها محول می‌شد که مقطعی بود. تشکیل هیئت استقبال از پادشاه، برگزاری مراسم تشریفات مثل تاج‌گذاری و رتق و فتق امور اسرای جنگی که مقام پادشاهی یا شاهزادگی داشتند و تکریم آنان از نظر تیمور واجب بود، از

جمله نقش‌هایی بودند که به برلاسیان داده می‌شد.

چاکو در تاج‌گذاری تیمور از مسئولان برگزار می‌کرد و با تیمور بیعت کرده بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۰۲/۱، ۴۰۷؛ شامی، ۱۳۶۳: ۶۳، ۹۱). حسین هم از دیگر مسئولان برگزاری مراسم تاج‌گذاری تیمور بوده است (یزدی، ۱۳۸۷: ۴۰۲/۱). یادگار در برگزاری مراسم طوی که تیمور در سال ۸۰۷ ق. برای شاهزادگان گرفت، مسئولیت داشته است (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۲۱/۲). پیرحسین از طرف امیرزاده اسکندر مأمور استقبال از تیمور در ری بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۲۳۹/۲). پیرمحمد طغای بوغا برادر رستم طغای بوغا نیز در مراسم طوی حضور داشته است (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۲۲/۲). دادملک از دیگر اشخاص حاضر در مراسم عروسی شاهزادگان بوده است (همان، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲). حسن برای محافظت و اعزاز و اکرام ایلدرم شاهزاده عثمانی که اسیر شده بود، مأموریت یافته بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۴۸/۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۲۸/۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۴۵/۷).

### برلاسیان و بحران جانشینی در ساختار قدرت تیموریان

با درگذشت تیمور، نظم نوین سیاسی که در قلمرو جغتایان توسط او وضع شده بود، از این دیار پرتلاطم رخت بر بست و اغتشاش سیاسی گذشته که در اغما بود، دوباره احیا شد. نظارت‌ها و مراقبت‌های تیمور آتش سیاسی گذشته را فرو نشانده بود، اما فقدان خط مشی صریح در انتخاب جانشین توسط تیمور بسان بادی بود که بر آتش نیمه‌جان شیوه سیاسی گذشته وزید و آتش بی‌نظمی سیاسی گذشته دوباره شعله‌ور شد (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۸۷: ۱۳۵). وارثان تیمور (در ماوراءالنهر، خراسان و آذربایجان) ادعای حکومت کردند؛ ایلاتی که تیمور قدرت مانور سیاسی آنها را کم کرده بود، دوباره در عرصه سیاسی فعال شدند. نمونه بارز این امر خدایداد پسر حسین بود که به سال ۸۰۷ ق. و میان شعله‌های جدال جانشینی، با خلیل‌سلطان نبرد کرد (ابن عربشاه، ۱۳۸۱: ۲۴۳، ۲۵۰-۲۵۵؛ تاج‌السلطانی، ۱۳۹۳: ۴۰۰-۴۰۱). دوباره ایلات بودند که در عرصه سیاسی و نظامی موازنه قدرت را به هر سوی که می‌خواستند جابه‌جا کردند. «فعالیت جنگی الوس جغتای که تیمور آن را به بیرون از قلمرو الوس کشانده بود، پس از مرگ وی به درون آن برگشت» (منز، ۱۳۹۳: ۱۸۹). تک‌تک اعضای سلسله در رقابت بودند و حفظ قدرت

سیاسی غیرقابل باور بود؛ زیرا امرای ایلات به سرعت بیعت خود را از یک رهبر به رهبر دیگر تغییر می‌دادند؛ این شیوه بقای حکومت امرا در ایلات بود. در ماوراءالنهر که برلاسیان نیز در آن ساکن بودند، خلیل‌سلطان داعیه سلطنت داشت (تتوی، ۱۳۸۲: ۴۹۸۷/۷)، اما وقتی به ترکیب سپاهیان خلیل‌سلطان نظری می‌افکنیم، درمی‌یابیم که برلاسیان به ندرت از وی پشتیبانی کردند (ابن‌عربشاه، ۱۳۸۱: ۲۶۷). برای مثال، می‌توان به شیرعلی برلاس اشاره کرد که در نهایت خلیل‌سلطان را تنها گذاشت و موجبات کشته شدن وی را فراهم کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۱۶/۴).

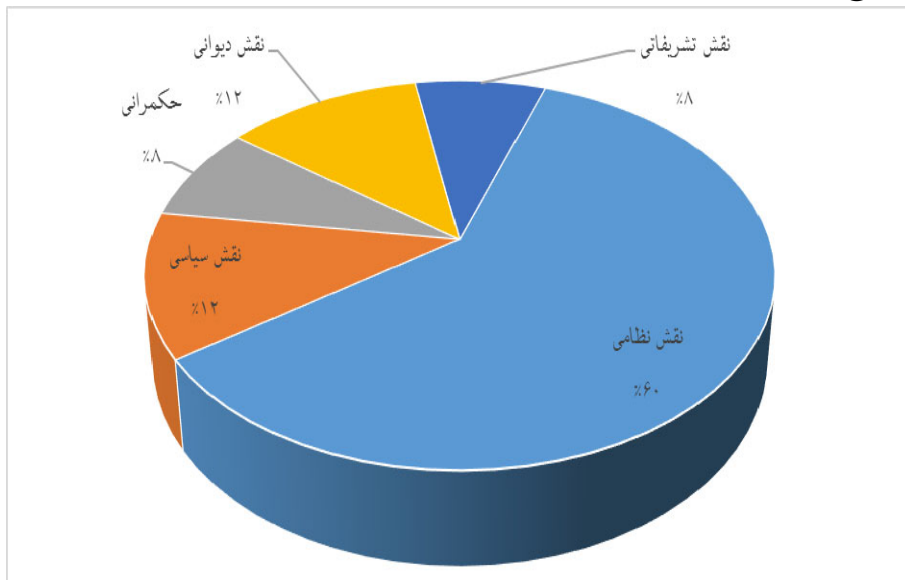
در خراسان شاهرخ حکومت می‌کرد. در این ناحیه نیز برلاسیان حضور پررنگی داشتند. در آغاز ستیزه‌های جانشینی می‌توان پیمان‌های سست را در خراسان نیز مشاهده کرد. دو تن از برلاسیانی که علیه شاهرخ شورش کردند، سلیمان‌شاه و شاه‌ملک بودند (خوافی، ۱۳۸۶: ۱۶۱/۳-۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷) که البته نتوانستند کاری از پیش ببرند و چاره را در بیعت دوباره با شاهرخ دیدند.

در آذربایجان پسر امیرانشاه یعنی عمر حاضر بود. بزرگ‌ترین دشمن وی جهان‌شاه فرزند جاکو بود که امیرالامرای آن ناحیه را به ارث برده بود. هنگامی که تیمور، عمر را حاکم آذربایجان کرد، جهان‌شاه را لایه او کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۲۲/۳). برلاسیان پیگیر دعای خویش بودند، ولی نقش اول صحنه سیاست نبودند. قدرت توسط ایلات که از بازیگران نقش اول صحنه سیاست بودند، دست به دست می‌شد و تقدیر هر آن یک مدعی را در رأس حکومت قرار می‌داد. البته تقدیر این بود که تاج و تخت بعد از نزدیک به پانزده سال رقابت و ستیزه، مالک خود یعنی شاهرخ را بشناسد.

### برلاسیان در دوره سلطنت شاهرخ

پس از کش و قوس‌های پانزده ساله اخلاف تیمور برای سلطنت بر مناطق تحت تسلط تیمور، شاهرخ بر رقابتش چیره شد و آرامش را بر قلمرو تحت حاکمیتش هدیه داد (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۴۲؛ گراتوسکی، ۱۳۵۹: ۲۳۵؛ تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۸۷: ۱۴۰). نمودار بالا نشان‌دهنده تغییر رویکرد محسوسی در قبال ایل برلاس نیست. همان‌گونه که تیمور مناصب مهم کشوری و لشکری را به برلاسیان می‌داد، شاهرخ نیز این رویه را

کماکان ادامه داد. در اوایل سلطنت شاهرخ شورش‌های متعددی رخ داد. یکی از این شورش‌ها، شورش امیر مضراب جاکو است که وارث سرزمین‌های قندوز و بقلان بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۲۹۶-۲۹۷). شورش دیگر زمانی بود که بهلول امرا را گرد هم جمع کرد و پیشنهاد داد سنجر را که برادر قیدو حاکم بلخ بود، به حکومت بلخ بگمارند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۶۳۷-۶۴۱). در مقابل این شورش‌ها، برلاسیانی بودند که جانب شاهرخ را گرفتند. یکی از آنان شیخ لقمان از مشهورترین امرای شاهرخ و از منسوبان حاجی بیگ رئیس سابق ایل برلاس بود (حافظ‌ابرو، ۱۳۵۰: ۴۲۳). با تمام این اوصاف، شاهرخ طی دو سال کنترل خود را بر نواحی تحت حکومتش تحکیم بخشید (خوافی، ۱۳۸۶: ۳/۲۳۴؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۴۷۸-۴۷۹، ۶۷۶). در حکومت شاهرخ نیز برلاسیان نقش‌های متفاوتی داشته‌اند. در وهله اول باید بررسی کرد که این ایل چه نقش‌هایی را در حکومت شاهرخ داشته‌اند و در وهله دوم چه تفاوت و تشابهی بین عملکرد برلاسیان زمان تیمور با شاهرخ وجود داشته است.



### نقش نظامی

در تحکیم و آرامش نسبی حکومت تیمور، در بُعد نظامی، برلاسیان همچنان مثل زمان

تیمور پشتیبان شاهرخ بوده‌اند. امرایی چون شیخ لقمان (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۴/۳، ۶۶، ۷۵، ۲۲۰، ۳۹۰، ۳۱۵؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۰۲۳/۷، ۵۱۲۸/۸، ۵۱۸۱؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۶۱/۳، ۱۶۳، ۱۹۱، ۲۰۱، ۳۷۳، ۵۹۸، ۶۷۶/۴، ۷۹۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۱۸/۳)، چلبان‌شاه (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۲/۳، ۱۸۸، ۱۹۱؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۱۸/۳، ۳۴۹، ۴۴۳، ۵۲۴، ۵۳۲)، امیر مضراب (همان، ۴۲/۳، ۷۵، ۱۹۱، ۲۶۱، ۳۶۳، ۳۷۲؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۷/۵۰۲۹، ۵۰۵۳)، امیر توکل (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۳/۳، ۷۵، ۱۲۵، ۲۱۲؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۳۶۳/۳، ۳۷۲، ۳۷۲، ۴۶۹، ۸۷۹/۴؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۰۵۳/۷)، امیر سعید (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۱۸/۳، ۳۴۶، ۳۴۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۳۰/۳، ۱۲۰؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۰۴۸/۷)، سلطان اویس پسر ایدکو حاکم کرمان (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۵۸/۳؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۳۸۰: ۴/۴، ۶۶۴، ۸۷۹؛ تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۸۷: ۱۱۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۵۹۷)، سلطان‌شاه (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۹۸/۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۲۴۷/۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۸۸/۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۳۸۰: ۳/۳، ۶۳۵)، شاه‌ملک (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۲۵/۳، ۲۲۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۷/۵۰۴۸؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۶۱/۳، ۲۹۸، ۳۷۳)، نوشیروان (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۰۰۹/۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۲۵/۳، ۲۲۳؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۰۱/۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۶۱، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۶۳، ۳۷۲، ۴۶۹، ۶۸۱/۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۵۷/۳)، سلطان بایزید (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۳۳/۳، ۳۱۵؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۱۲۸/۸؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۵۴۲/۳)، ابراهیم (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۱۲۸/۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۱۵، ۲۳۳/۳؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۶۷۶/۴؛ رستم (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۹۹/۳)، هری ملک پسر یادگار (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۱۲۳/۷؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۷۹/۴)، پیرحسین (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۷۳/۳) و بهلول (همان، ۶۳۷/۴) شاهرخ را در عملیات نظامی یاری کرده‌اند. در مقایسه با تعداد برلاسیانی که در زمان تیمور و شاهرخ دارای نقش نظامی بوده‌اند، باید گفت تعداد برلاسیان زمان تیمور بیشتر از زمان شاهرخ بوده است که این امر می‌تواند دلایل متعددی داشته باشد. به نظر می‌رسد دلیل اول پراکندگی مدعیان تاج‌وتخت تیموری در اقصی نقاط قلمرو تیمور بود که باعث شده بود برلاسیان در بین شاهزادگان مختلف تیموری خدمت کنند. یک عامل دیگر، حاکمیت آرامش نسبی در زمان حکومت شاهرخ است. با برقراری آرامش در قلمرو تیموریان، نیاز به لشکرکشی و عملیات‌های جنگی کمتر شد و همین امر به کاهش نقش نظامی برلاسیان منجر شد، اما درباره این

موضوع که برلاسیان بی‌شماری که در رکاب تیمور بودند، به چه کاری مشغول بودند، به علت فقدان اطلاعات تاریخی قادر به پاسخگویی نیستیم.

### نقش سیاسی

شاهرخ در سال ۸۱۰ق. امیر توکل را به ملازمت میرزا قیدو<sup>۱</sup> برگزید و حکومت بلخ را به قیدو سپرد (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۰۲۹/۷؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۹۲/۳، ۵۷۸). شاهرخ در همین سال حکومت اصفهان را به پسر خود عمر شیخ داد و امیر سعید را به سمت ملازم و مشاور وی منصوب کرد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۲۱/۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۰۳۲/۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۱/۳) و در سال ۸۱۲ق. میرزا احمد را برای حکومت خجند برگزید و سلطان‌شاه را به همراه وی فرستاد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۳۵/۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۰۴۸/۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۳/۳، ۵۹۳).

با رجوع به نمودار استخراجی در حکومت شاهرخ و مقایسه آن با نمودار مربوط به تیمور، می‌بینیم که نقش برلاسیان در عرصه سیاسی کمتر شده بود. به نظر می‌رسد از مهم‌ترین علل این امر اعتماد سطح پایین‌تر شاهرخ به برلاسیان با توجه به شورش چند تن از برلاسیان باشد. دو نمونه از شورش‌ها در سطور قبل بیان شده است؛ شورش جهان‌شاه‌بن جاکو در سال ۸۰۷ق (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۳۸)، تمرد سلیمان‌شاه از عرض ارادت و بندگی به شاهرخ (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۴۱/۳) و شورش خدایداد به سال ۸۱۲ق (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲۹۸/۳) جملگی باعث کم شدن اعتماد شاهرخ به برلاسیان شد.

### حکمرانی

اشخاصی از ایل برلاس، در زمان سلطنت شاهرخ نیز از طرف وی حاکم برخی مناطق بوده‌اند. با بررسی منابع به نام چند تن از برلاسیان برمی‌خوریم که حکومت نواحی مختلف را داشته‌اند. ایدکو در سال ۸۰۷ق. به هنگام تاج‌گذاری شاهرخ مثل گذشته حاکم کرمان بود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۳/۳). نام حاکم جربادقان در *زبده‌التواریخ* به تاریخ ۸۱۲ق. امیر سعید آورده شده است (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۳۴۹/۳).

۱ پسر پیرمحمدبن جهانگیر نوه تیمور.

با استناد به داده‌های تاریخی که در قالب نمودار گردآوری شده است، گویا شاهرخ ترجیح می‌داد از برلاسیان بیشتر در زمینه‌های نظامی استفاده کند. سرپیچی چند تن از امرای برلاسی در شروع و هنگام حکومت شاهرخ، در عدم تفویض اختیار شاهرخ به برلاسیان نمی‌توانست بی‌تأثیر باشد. همین سرپیچی‌ها باعث ایجاد واگم در شاهرخ شد که در تفویض اختیار به برلاسیان اندکی محتاط‌تر از تیمور عمل کرد؛ زیرا امکان داشت برلاسیان به سوی دیگر مدعیان گرایش پیدا کنند. علاوه بر آن به نظر می‌رسد برلاسیان آن تعلق خاطری را که به تیمور داشته‌اند، نسبت به شاهرخ نداشته‌اند. از دلایل این امر می‌تواند وجود فرزندان و نوه‌های زیاد تیمور باشد که مدعیان بالقوه سلطنت تیموری بوده‌اند. طبیعی است که شاهرخ با کم‌رنگ‌تر کردن نقش برلاسیان در مسائل سیاسی و حکومتی سعی داشته احتمال خیانت برلاسیان را به حداقل برساند. حتی با وجود سرداران وفادار برلاسی همچون شیخ لقمان، امیر مضراب، امیر توکل و نوشیروان که همواره حامی شاهرخ بوده‌اند، شاهرخ به هیچ یک از آنها حکومت ناحیه‌ای خاص را اعطا نکرد.

### نقش دیوانی

برقراری آرامش نسبی در حکومت شاهرخ سبب شد تا وی به چند تن از برلاسیان مناصب دیوانی دهد. شیخ لقمان در دیوان توچی<sup>۱</sup> امیرالامرا بود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۴۶۸/۳). در سال ۸۲۴ق. شاهرخ به محمدبن امیر جهان‌شاه برلاس منصب «توچی» داد (همان، ۴۸۰/۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۲۱۷/۸). به سال ۸۴۰ق. سلطان‌شاه برلاس توسط شاهرخ به سمت امیر دیوان مفتخر شد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۵۶۹/۳؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۲۴۵/۸؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۳۳/۳).

شاهرخ در مقایسه با تیمور، به تعداد بیشتری از برلاسیان مناصب دیوانی داده بود، اما اگر به تعداد برلاسیان در زمان حکومت تیمور و شاهرخ نظری بیفکنیم، به نظر می‌رسد که شاهرخ در اعطای مناصب دیوانی نیز جانب احتیاط را رعایت کرده است. به احتمال زیاد بی‌اعتمادی شاهرخ نسبت به برلاسیان، در همه‌تصمیم‌گیری‌های شاهرخ تأثیرگذار بوده است.

۱ جارچی و آن عبارت از شخصی بود که از جانب پادشاهان و فرماندهان به ایصال احکام و رسانیدن فرامین مأمور می‌شدند (دهخدا، ۱۳۴۳: ۱۰۶۵/۱۵).

### نقش تشریفاتی

نقش‌های تشریفاتی موقتی و مقطعی بوده‌اند و براساس مقتضیات زمانی و مکانی برعهده اشخاص نهاده می‌شدند، اما تنها اشخاصی از برلاسیان عهده‌دار این مأموریت‌ها بوده‌اند که در وفاداری آنان به تیموریان جای هیچ شک و شبهه‌ای نبوده است. در حکومت شاهرخ اشخاص انگشت‌شماری برای عهده گرفتن این نقش برگزیده شده بودند. یکی از آنان چلبان-شاه بود که به همراه هیئتی از امرا برای استقبال شاهرخ در سال ۸۱۲ق. پیش‌قدم شده بود (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۳۴۶). چلبان‌شاه یک بار دیگر نیز در سال ۸۱۷ق. مأمور شده بود اولاد میرزا اسکندر و عبدالصمد را به اردوی شاهرخ بیاورد (همان، ۵۳۸/۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۵۹۰). همچنین شیخ لقمان در سال ۸۲۰ق. برای تحصیل مالیات گردآوری شده به هزاره رهسپار شده بود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳/۲۵۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۶۰۲).

### بررسی نقش برلاسیان در اواخر حکومت شاهرخ

با گذشت ایام از حکومت شاهرخ، در سال ۸۴۰ق. شاهرخ با مشکلات فزاینده‌ای روبه‌رو شده بود که به‌ناچار موازنه قدرت دستخوش تغییر و تحول شد. اولین مشکل اساسی نیرومندتر شدن قدرت‌های خارجی بود که سرحدات تیموریان را تهدید می‌کردند و دومین مشکل مرگ ملازمان و فرزندان بزرگ شاهرخ بود. این مشکلات در روابط بین برلاسیان و حکومت نیز تأثیر گذاشت. برای نمونه، خاندان جاکو از وفادارترین امرای برلاس به تیموریان بودند که در سال ۸۱۷ق. مضراب‌بن جاکو در گذشت و مقامش به برادرزاده‌اش ابراهیم‌بن جاکو رسید، اما به دلیل بداخلاقی نامعلومی که از ابراهیم سرزد، وی تنزیل مقام یافت (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۵۸۸؛ خوافی، ۱۳۸۶: ۳/۲۲۶؛ حسینی، ۱۳۹۳: ۷۸). براساس گزارش‌های منابع تاریخی، از این زمان به بعد هیچ یک از افراد این خانواده پرنفوذ به مقام‌های بالا نرسیدند؛ هرچند که املاک و مستقلااتشان در قندوز و بغلان همچنان به قوت خود باقی بود (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۵۵۸). ناکامی‌ها همچنان برای شاهرخ ادامه داشت تا اینکه در سال ۸۴۱ق. شیخ لقمان یکی دیگر از امرای لایق شاهرخ نیز از دنیا رفت (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳/۷۰۰).



### برلاسیان در عهد جانشینان شاهرخ تا پایان تیموریان

شاهرخ در بیشتر دوره حکومت خود صلح و آرامش را برای تابعان خود فراهم کرده بود، ولی در سال‌های واپسین حکومتش مشکلاتی بروز کرد که به شورش و بهم ریختن نظم هنگام مرگ وی منجر شد. به نظر می‌رسد این بی‌نظمی در نهایت به از هم گسیختگی درون سلسله تیموری انجامید. در این منازعات جانشینی تا پایان دوره تیموریان، کماکان نقش سیاسی و نظامی برلاسیان را شاهدیم. با مرگ هر پادشاهی، به دلیل نبود قواعد متقن و مستدل برای جانشینی، در بیشتر مواقع جنگ بین بازماندگان درمی‌گرفت که نقش ایل برلاس در بعد نظامی و سیاسی پررنگ‌تر از قبل جلوه می‌کرد. این قاعده پس از شاهرخ نیز کماکان به قوت خود باقی بود. ایل برلاس منافع خود را در اتحاد با امرای برتر می‌جست و همین امر موازنه قدرت و سیاست را هر لحظه دستخوش تغییر و تحول می‌کرد. با این حال، در مورد ایل برلاس کمترین تحولات و تغییر در مناصب حکومتی رخ داده بود. الغیبگ به همراه پسرش عبداللطیف امرای برلاسی را که از اعقاب جاکو بودند، به سرحدات شمال خراسان فرستاد (طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۰۱-۳۰۲). این امر کماکان نشان از وجود اعتبار و اعتماد برلاسیان در نزد حکام تیموری داشت. از امرای نامی برلاسی در عهد الغیبگ می‌توان به سلطان‌شاه و پسرش جلال‌الدین محمد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۵۲/۴) و محمد امیر برندق نام برد (همان، ۱۰۱۷). با این حال، برخی از منابع به کارشکنی تعدادی از برلاسیان در آن دوره اشاره کرده‌اند. به گفته ابوبکر طهرانی، امرای برلاس عبداللطیف را برای عصیان علیه الغیبگ تحریک کرده بودند؛ در حالی که چندی قبل همین برلاسیان از محمد جوکی برای مبارزه الغیبگ علیه ابابکر بن امیرانشاه دعوت به عمل آورده بودند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۶۹/۳-۹۷۲؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۰۴-۳۰۵). سلطان‌شاه و پسرش با درک این مسئله که الغیبگ کاری در مقابل عبداللطیف از پیش نخواهد برد، به سهولت پیمان خود را گسستند و الغیبگ را در صحرا رها کردند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۴/۴؛ طهرانی، ۱۳۵۶: ۳۰۶؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۸۵/۳-۹۹۲). آنها با این کار از تمایل خود برای روی آوردن به عبداللطیف پرده برداشتند. ملاحظه می‌شود که با مرگ هر حاکمی، در اوایل حکومت حاکم بعدی شورش‌هایی در می‌گرفت که در بیشتر شورش‌ها ایلات نقش

بزرایی داشتند. این شورش‌ها همان پیمان‌های شکننده و ناپایدار بودند که ایلات الوس جغتای و به‌ویژه برلاسیان بر پایه این شیوه سیاسی بقای حیاتشان ممکن می‌شد. این شیوه سیاسی تا پایان سلسله تیموری رواج داشت.

از دیگر برلاسیان مشهور که در رکاب عبداللطیف بودند، می‌توان به سلطانشاه و سلطان بایزید اشاره کرد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۶۰۵/۴؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۲۵۲/۸). در دوره زمامداری ابوالقاسم بابر نیز برلاسیانی چون پیر سلطان (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۲۸۴/۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۳۸/۴) هم در لشکر فرمانروا بوده و هم حکومت قندوز و بقلان را بر عهده داشته است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۴/۴). برلاسی دیگری به نام امیرعلی فارسی حکومت کاشان را در دست داشته است (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۵۵/۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۵/۴). حکومت ابوسعید تیموری با خدمتگزاری برلاسیانی چون غیاث‌الدین پسر علی فارسی (همان، ۸۶۹: میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۶۰) حاکم ولایت فارس در سال ۸۷۳ق (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۹۶۷/۴)، جلال‌الدین محمود حاکم کرمان به سال ۸۷۳ق (همان، ۹۶۷: تتوی، ۱۳۸۲: ۵۳۴۳/۸؛ میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۸۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸۸/۴)، نظام‌الدین احمد توکل (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۱۹/۴، ۱۰۳۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۷۹/۴، ۸۸، ۱۰۱، ۱۵۸؛ میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۷۰)، برندق (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۳۵۳/۸) و امیر سلطان (همان، ۵۳۵۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۱۷/۴) مقارن شده بود. فریدون پسر شیخ لقمان در خدمت یادگار محمد بود (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۰۳۷/۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۴۶/۴). سلطان حسین بایقرا با وجود برلاسیانی چون مظفر (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۳۷۰/۸؛ خواندمیر، ۱۳۸۷-۵۳۹۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۲۶/۴، ۱۳۱، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳؛ میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱) که مهرداد سلطان نیز بود (میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۷۰؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۲۷/۴، ۱۵۹؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۳۸۹/۸)، ابراهیم (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۳۷۰/۸)، جنید (همان، ۵۴۱۸)، احمدعلی فارسی (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۵۵/۴؛ میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۶۹، ۱۸۴)، شجاع‌الدین محمد (میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۶۴/۴، ۲۰۸؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۵۳۹۶/۸، ۵۴۰۵) و جهانگیر (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۶۴/۴؛ میرخواند، ۱۲۷۰: ۱۷۱، ۱۸۱) با دشمنان و مدعیان تاج و تخت تیموری مبارزه می‌کرد. بدیع‌الزمان نیز از وجود برلاسیان در امور نظامی و سیاسی حکومت خود سود برد. این برلاسیان عبارت بودند از: اسلام (خواندمیر،

۱۳۸۰: ۲۰۸/۴)، ابراهیم سلطان، شاه محمد، جهانگیر، بایزید و محمدبرندق (میرخواند، ۱۳۷۰: ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۹).

برلاسیان در اواخر حکومت تیموریان نیز در ابعاد مختلف دارای نقش‌های متفاوت و حائز اهمیتی بودند، اما نبود یک حاکم قدرتمند و عمر کوتاه حکومت‌های واپسین تیموری سبب شده بود که برلاسیان بیشتر در حوزه نظامی به کار گرفته شوند و فرصت بیشتری برای عرض‌اندام آنان در سایر حوزه‌های سیاسی باقی نبود.

### نتیجه‌گیری

با بررسی منابع تاریخی دوره تیموریان، می‌توان به نقش پررنگ برلاسیان در عرصه حکمرانی تیموریان پی برد. برلاسیان در شکل‌گیری، تثبیت و تکوین سلسله تیموریان نقش مهمی ایفا کرده‌اند. آنها در حکومت تیموریان بیشتر در عرصه نظامی خدماتی شگرف به تیموریان عرضه کرده‌اند. رفته‌رفته با اثبات وفاداری برلاسیان به حکام تیموری، شاهد نقش‌آفرینی برلاسیان در سایر زمینه‌های سیاسی نیز هستیم. برای مثال، عده زیادی از آنان حکومت نواحی مختلف را برعهده داشتند، دارای مناصب دیوانی بودند، نقش مشاوران و مربیان سیاسی شاهزادگان تیموری را ایفا می‌کرده‌اند و مأموریت‌های موقتی را که در این پژوهش نقش تشریفاتی نامیده شدند، برعهده داشتند. تمام این نقش‌های خطیر، نشان از اعتماد و اعتبار بالای متقابل بین حکام تیموری و برلاسیان دارد. در مقاطع مختلف تاریخی دوره تیموریان، این ایل برلاس بود که در هر سه مرحله حیاتی شکل‌گیری، تثبیت و بزنگاه‌های تاریخی این سلسله، با پذیرفتن انواع نقش‌ها یاریگر تیمور و اعقاب وی شده بودند. نقش این ایل و فداکاری‌های متعدد که در حکومت تیموریان انجام داده بودند، چنان برجسته و عظیم است که می‌توانیم شورش انگشت‌شمار تنی چند از امرای برلاسی علیه حکام تیموری را با دیده اغماض بنگریم. درهم‌تنیدگی روابط بین تیموریان و برلاسیان چنان مستحکم و پیچیده است که ناروا نخواهد بود اگر بگوییم تیموریان همان برلاسیان بوده‌اند و برلاسیان همان تیموریان.

## منابع و مأخذ

- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۸۱)، زندگی شگفت‌آور تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۶)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر (۱۳۶۷)، کوچ‌نشینی در ایران: پژوهشی درباره عشایر و ایلات، تهران: انتشارات آگاه.
- بارتولد، واسیلی (۱۳۶۶)، ترکستان‌نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه کریم کشاورز، ج ۱، تهران: آگاه.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰)، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران: خیام.
- تاج‌السلطانی (۱۳۹۳)، تاریخ‌نامه (شمس‌الحسن)، تصحیح، تحقیق و تعلیقات اکبر صبوری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- تاریخ ایران کمبریج (۱۳۸۷)، ویراستاری پیتر جکسون و لورنس لکه‌هارت، ترجمه تیمور قادری، تهران: نشر مهتاب.
- تتوی، قاضی احمد (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، تحقیق غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۵، ۷، ۸، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوینی، علاء‌الدین عطاملک (۱۳۸۵)، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۵۰)، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، تحقیق خانبابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- ..... (۱۳۸۰)، زبده‌التواریخ، تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی، ج ۱، ۳، ۴، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی تربتی، ابوطالب (۱۳۴۲)، تزوکیات تیموری، تهران: کتابفروشی اسدی.
- حسینی، جعفر بن محمد بن حسن (۱۳۹۳)، برگزیده تاریخ جعفری، تصحیح عباس زریاب خوئی، قم: نشر مورخ.
- خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین الحسینی (۱۳۵۲)، وقایع‌السنین و الاعوام، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- خوافی، احمد بن محمد (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ج ۳، تهران: اساطیر.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن خواجه همادالدین محمد (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، ۴، تهران:

- کتابخانه خیام.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۲)، *لغت نامه*، تحت نظر دکتر محمد معین، ج ۱، ۸، ۱۰، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
- ..... (۱۳۴۳)، *لغت نامه*، تحت نظر دکتر محمد معین، ج ۱۵، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج ۱، ۲، ۳، ۴، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه: تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی*، تصحیح محمد احمد پناهی سمیانی، تهران: سازمان نشر کتاب انتشارات بامداد.
- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶)، *کتاب دیاربکریه*، تصحیح نجاتی لوغال و فاروق سومه، تهران: نشر کتابخانه طهوری.
- گرانوسکی، الف.آ. (۱۳۵۹)، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: پویش.
- منز، بئاتریس فوربس (۱۳۹۳)، *برآمدن و فرمانروایی تیمور*، ترجمه منصور صفت گل، تهران: انتشارات رسا.
- میرخواند، محمدین خاوندشاه بلخی (۱۳۷۳)، *روضه الصفا*، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خوبی، تهران: انتشارات علمی.
- ..... (۱۳۷۰ق)، *روضه الصفا*، ج ۲، [بی جا]: [بی نا].
- نطنزی، معین الدین (۱۳۸۳)، *منتخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران: نشر البرز.
- ..... (۱۳۳۸)، *جامع التواریخ*، تصحیح بهمن کریمی، ج ۱، تهران: اقبال.
- یزدی، شرف الدین (۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، تصحیح سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوائی، ج ۱، ۲، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- Asimov, Muhammad Seyfeydinovich, Bosworth, C.E (1998), *History of civilizations of Central Asia*, v. 4: The Age of achievement, A.D. 750 to the end of the fifteenth century, France: the United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization.
- Chaliand, Gerard (2014), *A Global History of War: From Assyria to the Twenty-First Century*, translated by Michèle Mangin-woods & David Woods, Foreword by R. Bin Wong, California: University of California Press.



## جایگاه منطقهٔ پسیخان در تحولات سیاسی و نظامی جنبش جنگل

بشیر سراجی<sup>۱</sup>

عباس پناهی<sup>۲</sup>

عبدالله همتی گلیان<sup>۳</sup>

**چکیده:** منطقه پسیخان به سبب موقعیت جغرافیایی ویژه که در مسیر ارتباطی رشت به فومنات قرار داشت، یکی از مهم‌ترین نقاط راهبردی جنبش جنگل بوده است. از آنجا که جنگلی‌ها در بیشتر حیات سیاسی و نظامی جنبش بر سرزمین فومنات تسلط داشتند، موقعیت جغرافیایی این منطقه نقش مهمی در موازنهٔ سیاسی رشت و فومن، به‌ویژه در هجوم‌های متقابل بین جنگلی‌ها، روس‌ها و قوای دولتی انجام می‌گرفت، ایفا می‌کرد. پسیخان به سبب آنکه در منطقه‌ای محصور شده از مرداب، رودخانه، جنگل، بیشه‌زارها و موانع طبیعی قرار گرفته بود، بدان اندازه مهم بود که تصاحب آن از سوی جناح‌های درگیر در جنگ، به تصرف سراسر فومنات و یا رشت منجر می‌شد. براساس گزارش‌های سیاسی در بیشتر نبردهایی که جنگلی‌ها با نیروهای انگلیسی، قوای دولتی، خوانین محلی و قزاق‌ها داشتند، پسیخان به عنوان نقطهٔ تلاقی و استراتژیک این نبردها به شمار می‌رفت. مسئلهٔ اصلی نوشتار حاضر بر این محور قرار دارد که پسیخان چه نقشی در تحولات سیاسی و نظامی جنبش جنگل داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد پسیخان به سبب موقعیتی که از نظر طبیعی داشته، یگانه گذرگاه طبیعی بین رشت و فومن بوده است. در نتیجه، دسترسی و تسلط بر پسیخان بین دو سوی نیروهای درگیر در جنبش، به تسلط تاکتیکی بر حریف مقابل منجر می‌شد. بر همین اساس، یکی از اهداف استراتژیکی کوچک‌خان حفظ پسیخان بوده است. پژوهش حاضر با رویکرد تحلیلی و کتابخانه‌ای همراه با بررسی‌های پیمایشی - میدانی به نگارش درآمده است. نگارندگان تلاش کرده‌اند تا جایگاه جغرافیای پسیخان را در فراز و فرودهای جنبش جنگل مورد بررسی و تحلیل قرار دهند.

**واژه‌های کلیدی:** پسیخان، جنبش جنگل، جغرافیا، رشت، فومن.

۱ دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

Bashir.Seraji@yahoo.com

apanahi@guilan.ac.ir

hemati@um.ac.ir

۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه گیلان، پژوهشکده گیلان‌شناسی

۳ دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۰۸ تاریخ تأیید: ۹۹/۰۵/۰۱

## Place of Pasikhan Region in Political and Military Developments of the Jungle Movement

Bashir Seraji<sup>1</sup>

Abbas Panahi<sup>2</sup>

Abdollah Hemmati Golian<sup>3</sup>

**Abstract:** Pasikhan region was considered to be one of the most important strategic points for Jungle Movement due to its special geographical location on the route from Rasht to Fumanat. Since the members of this movement dominated most of the political life of the movement over the land of Fumanat, the geographical location of Pasikhan played an important role in political balance of Rasht and Fuman, especially in the reciprocal attacks between the members of this movement, the Russians, the British and government forces. Pasikhan was so important because it was located in areas surrounded by swamps, rivers, forests, and natural obstacles; that is why its occupation by warring factions led to the capture of all of Fumanat or Rasht. The main question of the paper is: What was the place of Pasikhan in political and military developments of the Jungle Movement? The authors try to study and analyze the geographical position of Pasikhan in the ups and downs of the Jungle Movement.

**Keywords:** Pasikhan, Jungle Movement, geography, Rasht, Fuman.

---

1 PhD Student in History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad (Corresponding Author), Bashir.Seraji@yahoo.com

2 Associate Professor, Department of History, University of Guilan, Institute of Guilan Studies, apanahi@guilan.ac.ir

3 Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad hemati@um.ac.ir



## مقدمه

جنبش جنگل یکی از رویدادهای تأثیرگذار تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. این جنبش حدود سال ۱۲۹۳ش/۱۳۳۳ق/۱۹۱۵م. با نام «هیئت اتحاد اسلام» شروع به فعالیت کرد. در اردیبهشت ۱۲۹۸ش. با ورود ارتش سرخ به ایران، اعلام جمهوری کرد که دیری نپایید کودتایی توسط جناح چپ نهضت علیه میرزا کوچک صورت گرفت و نهضت مزبور حدود یک سال بعد از این جریان، سرانجام در آذر ۱۳۰۰ش. با شهادت میرزا به حیات خود پایان داد (سراجی، ۱۳۹۳: ۴۲۲-۴۲۳).

منطقه پسیخان همواره شاهد نزاع‌هایی میان حاکمان گیلان و جنبش‌های گوناگون بود که نمونه بارز آن در دورهٔ جنبش جنگل بوده است. در این زمان بخش غربی رودخانهٔ پسیخان و عمارت آن، یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های جنگلی‌ها به‌شمار می‌رفت. این بخش که به طرف فومن امتداد داشت، مرتفع‌تر و آن سوی رودخانه به طرف رشت، در موضعی پست‌تر واقع بود. به سبب ارتفاع مذکور، در ساحل چپ رودخانه، دیدبان‌ها با دقت کامل بر رفت‌وآمد مخالفان از رشت تا پسیخان اشراف داشتند و عرابه‌های توپ را در آنجا قرار داده بودند تا در مواقع لزوم و بروز خطر بتوانند تا حوالی رشت را مورد هدف قرار دهند که این قابلیت موجب قوت بخشی مبارزان می‌شد.

پسیخان در طول فعالیت جنبش جنگل، سنگر و خاک‌ریز مجاهدان محسوب می‌شد و در آنجا ملاقات‌ها و قراردادهایی با سران و نمایندگان قوای روس و انگلیس، بلشویک‌ها و نمایندگان دولت انجام می‌گرفت. این منطقه از آن جهت که در میانه مسیر رشت (مرکز ایالت گیلان) و فومنات (مرکز تشکیلات جنگل) قرار داشت، برای ارتباط با سران نهضت و تجمع و اسکان آنان، نسبت به دیگر نقاط، از موقعیت مناسب‌تری برخوردار بود. در دوره‌ای از نهضت، بخشی از شرق پسیخان به دست انگلیسی‌ها افتاد که بخش تصرف نشدهٔ آن به همراه غرب منطقه، خاک‌ریز اول و سنگر آخر جنگلی‌ها به شمار می‌آمد. بعد از کودتای بلشویکی، شرق منطقه در دست بلشویک‌ها و غرب آن در تصرف جنگلی‌ها قرار گرفت. در این زمان نیز پسیخان غربی، آخرین سنگر مجاهدان برای جلوگیری از ورود بلشویک‌ها به فومنات بود. شاید موارد مذکور، در کنار حضور مستمر جنگلی‌ها در پسیخان و رابطه گسترده میرزا و جنگلی‌ها با این منطقه سبب شده

بود که پیترو آوری<sup>۱</sup> پسیخان را به اشتباه زادگاه میرزا کوچک<sup>۲</sup> و یقیکیان<sup>۳</sup> عمارت پسیخان را منزل او بیان کند. با وجود اهمیت پسیخان در تحولات سیاسی و نظامی جنبش جنگل، متأسفانه جایگاه جغرافیایی آن چندان مورد توجه رابویان جنبش و همچنین پژوهشگران این حوزه قرار نگرفته است. بر همین اساس، نگارندگان این پژوهش تلاش کرده‌اند با استفاده از یادداشت‌های پراکنده‌ای که در این زمینه موجود است و همچنین اشاره‌های مختصر اسناد آرشیوی و مطالعات میدانی، نقش استراتژیکی پسیخان در تحولات سیاسی و نظامی جنبش جنگل را مورد بررسی قرار دهند.

### پیشینه پژوهش

با وجود پژوهش‌های متنوعی که درباره فراز و فرودها و جریان‌های سیاسی جنبش جنگل انجام شده، پیرامون جغرافیای سیاسی جنبش پژوهش‌های جدی صورت نگرفته است. (پناهی، ۱۳۹۵). یکی از این مناطق مهم در جغرافیای جنبش جنگل، پسیخان است. بازماندگان جنبش نیز در خاطراتشان با وجود اهمیت جغرافیایی که پسیخان در جنبش داشته، به این موضوع نپرداخته‌اند. در خاطرات احمد کسمایی (۱۳۸۲) نیز گزارش چندان‌ی درباره نقش کسما و مناطق پیرامونی آن نظیر پسیخان مطالبی قابل تأمل ارائه نشده است. در کتاب نهضت جنگل (اسناد محرمانه و گزارش‌ها) نوشته فتح‌الله کشاورز (۱۳۹۱) سه سند مرتبط با پسیخان دوره جنبش جنگل از آرشیوهای نظمی رشت، اداره روس وزارت امور خارجه و وزارت داخله گرد آمده است. در بین آثار پژوهشی منتشر شده، میلاد زخم پژوهش خسرو شاکری (۱۳۸۶) جامع‌ترین کتاب در حوزه جنبش جنگل است. با این حال، بدان سبب که شاکری دیدگاهی جغرافیایی به جنبش نداشته، پسیخان و نقش جغرافیایی آن چندان جلوه‌ای در کتاب حاضر ندارد. بیشتر تکیه شاکری در کتاب یاد شده

1 Peter Avery

۲ یونس جنگلی معروف به میرزا کوچک در محله استادسرای رشت متولد شد.

۳ Garigur Yaqikian، گریگور یقیکیان از ارمنیان مقیم رشت بود. کتاب شوروی و جنبش جنگل او از منابع ارمنیان در نهضت جنگل است. یقیکیان در روز ورود نیروهای ارتش سرخ به رشت، سمت مترجمی میرزا کوچک‌خان را در گفت‌وگو با اورژیکینیدزه، راسکولنیکف و رهبران نیروهای نظامی شوروی داشت. او در پسیخان با کوچک‌خان دیدار کرد و درباره مسائل سیاسی به گفت‌وگو نشست. وی در سال ۱۹۵۱/م ۱۳۲۹ ش. درگذشت (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۱۲؛ سرتیپ‌پور، ۱۳۷۰: ۶۱۹).

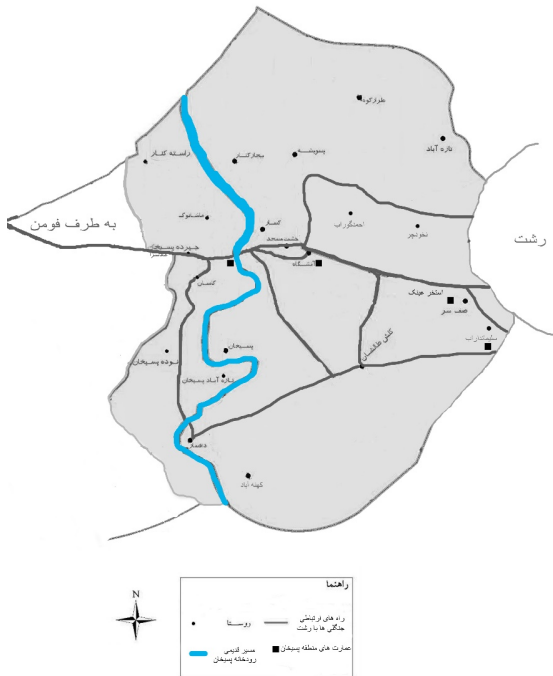
تحلیل درباره مواضع جنگلی‌ها به‌ویژه نقش کشورها و کارکرد بلشویک‌ها در این جنبش در اواخر عمر جنبش است. در آخرین شاخص مورد بررسی شاکری نیز که به واقعهٔ ملاسرا اختصاص یافته، وی اهمیتی به نقش جغرافیایی این منطقه که بین رشت و فومن و در نزدیکی پسیخان واقع بوده، نداده است، بلکه برآیند این حادثه و تأثیر آن بر فروغ جنبش را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. در بین آثار توصیفی و مآخذ دست اول جنبش، فخرایی (۱۳۵۴) در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی خود نکات زیادی درباره نقش جغرافیایی پسیخان در جنبش و اهمیت آن ارائه داده است. یقیکیان (۱۳۶۳) نیز در یادداشت‌های خود با توجه به اینکه با دقت به حوادث پایانی جنبش پرداخته، به برخی از تحولات تاریخی که پسیخان به عنوان پلی تاریخی بازیگر جغرافیایی آن بوده، اشاره‌های متعدد کرده است. از آنجا که این منطقه برای نهضت جنگل دارای اهمیت راهبردی بوده، در پژوهش حاضر تلاش شده است تا ضمن بررسی جغرافیای پسیخان، به اهمیت آن در تحولات سیاسی جنبش پرداخته شود. بر همین اساس، با توجه به اینکه یکی از شاخص‌های مهم در کامیابی‌ها و ناکامی‌های جنبش، جغرافیای مناطق گوناگون گیلان بوده، بررسی حاضر می‌تواند به اهمیت مناطق روستایی و نقش آن در فراز و فرودهای جنبش بپردازد. شیوه گردآوری مطالب، کتابخانه‌ای، آرشیوی و میدانی بوده است.

### موقعیت جغرافیایی پسیخان

پسیخان منطقه‌ای در گیلان که از شمال به شهرستان صومعه‌سرا و رشت، از جنوب به شهرستان شفت و رشت، از شرق به شهر رشت و از غرب به شهرستان شفت (فومنات سابق) متصل می‌شود. نام منطقه نشانگر سه مصداق به صورت‌های: ۱. منطقه بزرگ و تاریخی پسیخان (۲۲ روستا)؛ ۲. ناحیه پسیخان؛<sup>۱</sup> ۳. روستایی بدین نام است. منطقه مزبور از توابع بیه‌پس و فومنات است و در ادوار گوناگون شامل ۲۲ روستا می‌شد<sup>۲</sup> که در امتداد

۱ در دوره قاجار به پسیخان شرقی و دهستان امروزی «ناحیه پسیخان» می‌گفتند (رابینو، ۱۳۵۷: ۲۷۱).  
 ۲ صفه‌سر، سلیمانداراب، نخودچر، طرازکوه، احمدگوراب، آتشگاه، پس ویشه، بیچارکنار، خشت مسجد، کسار، دافسار، سه آبادی به نام تازه‌آباد، کلش طالشان، گالش‌مجله، راسته کنار، کاسان، ماشاتوک، جیرده و نوده از روستاهای منطقه پسیخان در ادوار گوناگون بوده‌اند. امروزه از میان روستاهای منتسب به این منطقه، یازده روستا در دهستانی به همین نام از توابع بخش مرکزی شهرستان رشت و شش روستا با پسوند منطقه در دهستان ملاسرا از توابع بخش مرکزی شهرستان شفت قرار دارند که در امتداد جاده فومنات، از آتشگاه شروع و به جیرده پسیخان ختم می‌شوند.

جاده رشت- فومن، از صفه‌سر، سلیمانداراب و نخودچر شروع می‌شود و به جیرده پسیخان و قسمتی از ملاسرا ختم می‌گردد. به مرور زمان و طبق تقسیمات کشوری، روستاهای آن بین دو دهستان از دو شهرستان مختلف و در دو طرف رودخانه پراکنده شدند. رودخانه پسیخان به عنوان دومین رودخانه بزرگ گیلان، بخش بیه‌پس گیلان را به «یس» و «پیش» پسیخان (پسیخان شرقی و غربی) تقسیم کرده است (کاشانی، ۱۳۴۸: ۵۷؛ مرعشی، ۱۳۶۴: ۵۰۶؛ خودزکو، ۱۳۵۴: ۱۱، ۱۲؛ رایینو، ۱۳۵۷: ۴، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۵۴؛ مهدوی لاهیجانی، [بی‌تا]: ۲۲۵؛ موسوی، [بی‌تا]: ۵۴؛ عظیمی، ۱۳۹۵: ۳۱۹؛ فاخته، ۱۳۸۳: ۱۴۱؛ سالنامه آماری کشور ۱۳۷۵، ۱۳۷۶: ۱۰؛ طرح هادی روستای خشت مسجد، ۱۳۷۵: ۸، ۹، ۱۷۵؛ عبداللهی، ۱۳۹۴: ۷۱-۷۲؛ پندی، ۱۳۹۴: ۲۴۹؛ همو، ۱۳۸۷: ۳۸-۳۹).



نقشه شماره ۱: جغرافیای پسیخان در دوره نهضت جنگل، راههای ارتباطی به رشت و عمارت‌های آن  
(نگارندگان)

آبادی‌هایی چون صفه‌سر، احمدگوراب، سلیمانداراب، نخودچر و تازه‌آباد سیاه اسطبلخ به شهر رشت انتقال یافتند و دیگر نام و نشانی از پسیخان بر روی آنها نیست.

در منطقه پسیخان، روستای کاسان به دلیل برخورداری از عمارت پسیخان<sup>۱</sup>، آتشگاه به سبب وجود عمارت حاجی داوود و بارگاه امامزاده هارون، روستاهای پس‌ویشه، کلش طالشان، نوده و دافسار به سبب راه‌های مخفیانه و گریزگاه‌های فراوان از میان جنگل و بیشه‌زار، سلیمانداراب به دلیل وجود باغ و عمارت مدیریه و انبار مهمات، احمدگوراب و صقه‌سر به سبب وجود استخرعینک و عمارت صقه‌سر و سرتاسر این منطقه به دلیل در اختیار داشتن رودخانه پسیخان و مهم‌ترین مسیر جاده‌ای رشت و فومنات، اهمیت استراتژیک داشت.

### نقش جغرافیایی پسیخان در تحولات سیاسی و نظامی جنبش جنگل

نخستین هستهٔ مبارزاتی جنبش جنگل، در فاصله اردیبهشت تا مرداد ۱۳۹۴/۱۹۱۵م. میان جنگل‌های فومن و تولم بنا نهاده شد. در نتیجه، نیروهای دولتی برای دستیابی به جنگلی‌ها باید از مسیر پسیخان می‌گذشتند (جنگلی، ۱۳۵۷: ۶۲؛ عظیمی، ۱۳۸۸: ۱۴؛ مهرداد، ۱۳۸۲: ۷؛ میرابوالقاسمی، ۱۳۷۷: ۴۴). گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که پسیخان پس از جنگل‌های فومن و کسما یکی از پایگاه‌های اصلی جنگلی‌ها در طول جنبش بوده است. براساس گزارش‌های سفارت انگلستان، نیروهای جنبش به دو بخش جغرافیایی تقسیم می‌شدند که یک بخش آن در پسیخان استقرار داشت و فرماندهی بخش مزبور برای مدتی در آتشگاه و در شرق منطقه بود که در اواسط و اواخر نهضت به بخش باختری جنبش منتقل شد (میرزا صالح، ۱۳۶۹: ۲۵).

گزارش‌های راویان جنگل نشان می‌دهد که جنگلی‌ها به منظور اطلاع از وضعیت مخالفان خود، از مردم پسیخان برای خبرگیری استفاده می‌کردند. آنها پس از احساس هرگونه خطر، با روش‌های گوناگون به مجاهدان جنگل خبررسانی می‌کردند. این چنین بود که روزانه گزارش‌هایی از جزئیات کارهای نیروهای بیگانه، قزاق‌ها و دیگر مخالفان توسط زارعان منطقه به جنگلی‌ها داده می‌شد (لطیفی، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۱/۱۹). به

۱ عمارت پسیخان (کاسان)، در فاصله صد متری شمال غربی پل پسیخان قرار داشت. در زمان نهضت جنگل، مالک این عمارت امجدالسلطنه محمودی پسر بزرگ مدیرالملک ارباب کاسان بالا و سلیمانداراب بود. وی بعد از پدرش و بعد از او پسرش محمود ارباب شدند. در حال حاضر، مالک زمین‌هایی که عمارت در آن قرار داشت، غلامحسین لطیفی است و از عمارت جز تعدادی آجر باقی نمانده است (لطیفی، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۱/۱۹).

گزارش گیلک، روس‌ها سیصد قزاق روسی و پنجاه قزاق ایرانی را با تجهیزات کامل به سمت فومن اعزام کردند. هنوز از پسیخان رد نشده بودند که خبر آنان به جنگلی‌ها رسید (گیلک، ۱۳۷۱: ۳۰). راین نیز در این باره نوشته است: «روس‌ها در پسیخان آماده‌باش بودند که به جنگلی‌ها حمله کنند، اما پس از آگاهی جنگلی‌ها توسط دهقانان و اقدامات اطلاعاتی به شدت غافلگیر شدند» (جنگلی، ۱۳۵۷: ۲۸). در تأیید این مطلب می‌توان به روایت صبوری دیلمی استناد کرد که ادعا کرده بود جنگلیان آشکارا تا پسیخان رفت و آمد داشتند و تمام رعیت‌های آن حدود با آنان کاملاً همراهی می‌کردند که این همراهی شامل خبررسانی نیز می‌شد (صبوری دیلمی، ۱۳۵۸: ۳۶).

برخی منابع گواه این موضوع اند که با آنکه تعداد جنگلی‌ها در اوایل جنبش اندک بود، اما همه نقاط فومنات و اطراف رشت را زیر نفوذ خود داشتند و دهقانان و رعایا پس از آگاهی از ایجاد خطر برای جنگلی‌ها، حتی زودتر از تلفن و تلگراف، جنگلی‌ها را متوجه اوضاع می‌ساختند (فخرایی، ۱۳۵۴: ۶۵-۶۶؛ کریمیان، ۱۳۷۲: ۶۸). با توجه به تعداد کم جنگلی‌ها و استناد به شواهد موجود، از اهالی پسیخان در این امور کمک گرفته می‌شد. یکی از راه‌های مهم ارتباطی مردم با جنگلی‌ها که سبب تسریع در خبررسانی می‌شد، برخورداری از امکانات مخابراتی در عمارت پسیخان بود که به جز این نقطه، تا فومن چنین امکانی وجود نداشت. در این زمینه کوچک‌پور نوشته است: «میرزا به واسطه تلفن، به جنگلی‌ها در پسیخان اطلاع داد. تلفن در عمارت نصب بود» (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۴۳-۴۲). کوچک‌خان نیز بعد از درگیری کوچک‌پور با بلشویک‌ها در نامه‌ای نوشته است: «با تلفن به آنها فرمان عقب‌نشینی دادم» (گیلک، ۱۳۷۱: ۳۲۷؛ یقیکیان، ۱۳۶۳: ۱۷۵).

پسیخان همزمان با جنبش، علاوه بر برخورداری از امکانات مخابراتی، به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه مانند قرار داشتن در مرکز ثقل فومنات و رشت و وجود راه‌های مناسب جاده‌ای، به گونه‌ای بود که اگر اتفاقی در آنجا رخ می‌داد به راحتی و در کمترین زمان به مناطق اطراف آن نشر پیدا می‌کرد و شرق و غرب گیلان را تا حدودی پوشش می‌داد؛ به همین دلیل مخالفان نهضت جنگل تصمیم گرفتند از این موقعیت سوء استفاده کنند و با رواج دزدی و ناامنی در لباس جنگلی‌ها در این منطقه، به نهضت خدشه وارد

نمایند. این چنین بود که گروهی به نام «منگلی»<sup>۱</sup> در این ناحیه سر برآوردند. غلامحسین نامی از مجاهدان مشروطیت با دسیسه و کمک حکومت و صاحب‌نفوذان محلی، در مرداد ۱۲۹۴ش/ ۱۹۱۵م. به همراه چند نفر دزد و اوباش خود را منگلی نامید و در پسیخان بنای دزدی گذاشت که این خبر به جنگلی‌ها را رسید. از آنجا که عملیات این دسته ممکن بود به آبروی جنگل لطمه وارد کند، مصمم شدند منگلی‌ها را از بین ببرند. براساس این تصمیم، میرزا ده نفر از مجاهدان مسلح را انتخاب کرد که شبانه به پسیخان رفتند و آنها را بدون آنکه تیری خالی کنند، دستگیر کردند (گیلک، ۱۳۷۱: ۲۰).

براساس برنامه‌ای از پیش طراحی شده، افسینکوف (اوسینکو)<sup>۲</sup> کنسول روس، مفاخرالدوله حکمران گیلان را وادار کرد تا هرچه زودتر جنگلی‌ها را دستگیر و اعدام کند. حکمران پس از یک هفته، فردی به نام غلامحسین را مأمور سرکوب جنگلی‌ها کرد. وی شش نفر سوار مسلح را به نام منگلی به پسیخان برد. میرزا کوچک که توسط کمیتهٔ اصلی دهقانان، بین راه از مسیر حرکت و تعداد منگلی‌ها آگاه شده بود، در پسیخان آنها را دستگیر و شش تفنگی را که همراه داشتند، ضبط کرد (جنگلی، ۱۳۵۷: مقدمه راین، ۲۱). از یادداشت‌های اوسینکو می‌توان دریافت که وی برای یاغی خواندن و بدنام کردن جنگلی‌ها دستور انجام این کار را داده بود (اوسینکو، ۱۳۹۵: ۱۸۰-۱۸۲).

انگلیسی‌ها نیز پس از پی بردن به اهمیت استراتژیکی پسیخان، از این منطقه همانند ابزاری برای فشار به جنگلی‌ها استفاده کردند. در نتیجه، آنها هنگامی که قصد داشتند جنگلی‌ها را به صلح یا متارکهٔ جنگ وادار کنند، به این نقطه هجوم می‌بردند؛ به همین دلیل روزانه دو هواپیمای انگلیسی از قزوین، پسیخان را بمباران می‌کرد (فخرایی، ۱۳۵۴: ۱۴۰، ۱۵۳). آنها چندین بار در منطقهٔ مزبور بمباران هوایی انجام دادند. برای نمونه، در صبح چهارشنبه ۲۲ شوال ۱۳۳۶ ق (۱۲۹۷ش) در احمدگوراب پسیخان و مرکز پسیخان و صبح یکشنبه نیز در این دو مکان مشغول بمباران شدند و هر دفعه ده تا دوازده بمب پرتاب کردند که در منطقه پسیخان جز کشته شدن چند قاطر خسارتی وارد نشد (گیلک، ۱۳۷۱: ۱۸۶).

۱ منگلی بر وزن جنگلی لفظی مهمل و بی‌معنی است که از طرف مخالفان برای کوچک شمردن جنگلی‌ها به کار می‌رفت (مهرداد، ۱۳۸۲: ۱۴).

منطقهٔ پسیخان به دلیل وسعت جغرافیایی، وجود کمینگاه‌ها و گریزگاه‌های طبیعی (کشتزارها، باغ‌ها، مرداب‌ها، جنگل و رودخانه)، یکی از مناسب‌ترین مکان‌ها برای مخفی شدن و استقرار مجاهدان جنگل بود که مخالفان نهضت نیز از این قضیه آگاهی داشتند. این چنین بود که حاکم وقت گیلان<sup>۱</sup> به دستور اوسینکو (کنسول روس)، به کاپیتان محمودخان (متین) رئیس شهربانی، مأموریت داد همراه با پنجاه پلیس سوار و پنجاه قزاق به منظور بازرسی و یافتن محل اجتماع جنگلی‌ها، از رشت به طرف پسیخان برود و مشاهدات خود را بی‌درنگ گزارش دهد. کنسول روس، باغدانف را به عنوان ناظر، همراه این عده گسیل داشت و آنان بازرسی را از پل چمارسرا شروع کردند و منطقه پسیخان را به ترتیب از صفه‌سر، احمدگوراب، آتشگاه و حوالی پل پسیخان تا جمعه‌بازار پیمودند. با همهٔ بازرسی‌های دقیق، اطلاعی از اجتماع جنگلی‌ها به دست نیاورند (فخرایی، ۱۳۵۴: ۶۴؛ جنگلی، ۱۳۵۷: ۶۳؛ میرابوالقاسمی، ۱۳۷۷: ۵۶؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۲۱؛ کریمیان، ۱۳۷۲: ۵۹). مأموران اعزامی پس از یأس از یافتن کانون اجتماع جنگلی‌ها، یک عده پلیس سوار را همراه مأموران تأمینات در پسیخان به مراقبت ایاب و ذهاب عابران گماشتند تا هر کس را که مظنون تشخیص دادند بازداشت کنند، اما در نهایت بدون هیچ نتیجه‌ای به رشت بازگشتند (فخرایی، ۱۳۵۴: ۶۵؛ جنگلی، ۱۳۷۱: ۶۳).

پسیخان به دلیل آنکه در سرحد رشت و فومنات واقع بود و بازار بزرگ و عمارت‌های مجلل داشت، به عنوان پناهگاه و استراحتگاه مسافران، مبارزان و همهٔ رهگذران در نظر گرفته می‌شد. شاهد مدعا، قسمتی از خاطرات احسان‌الله دوستدار است که نوشته است: «به همراه کوچک‌خان عازم منطقهٔ پسیخان گشتیم و مدتی طولانی در آنجا توقف کردیم. نیروهای ما تا اوایل جولای تا حدودی جان تازه‌ای گرفتند و به تصور ما قادر به انجام عملیات فعالانه شدند» (دوستدار، ۱۳۸۶: ۴۰). در زمان حمله هوایی انگلیسی‌ها به جنگلی‌ها، پسیخان به دلیل موقعیت جنگلی، موضع مناسبی برای اختفا بود (همان، ۴۲).

زمانی که شرق منطقه در دست مخالفان نهضت، از جمله انگلیسی‌ها و بلشویک‌ها بود، جنگلی‌ها برای رفتن به رشت گاهی از مسیر نوده پسیخان - دافسار به طرف

۱ در ظاهر حکمران گیلان در این زمان حشمت‌الدوله بوده است.



سلیمانداراب و از آنجا به رشت می‌رفتند. در یکی از این روزها سلیم سلیمی<sup>۱</sup> در دافسار پسیخان، میزبان شصت نفر از جنگلی‌ها بود و بعد از صرف ناهار و استراحت، راهی سلیمانداراب شدند (رهنما، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۴/۱۶). روستای نوده پسیخان نیز از آنجا که استراحتگاه بین راهی مناسبی برای جنگلی‌ها بود و راه فرعی و مخفی پسیخان به رشت محسوب می‌شد، پذیرای مجاهدان برای استراحت موقت بوده است (بیجاری، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۵/۱).

پس از وقوع درگیری درون گروهی بین جنگلی‌ها، آنها توافق کردند که پسیخان به دلیل اینکه منطقه‌ای آباد و مسکونی است، از میدان جنگ مصون باشد و جنگ را به جنگل‌های کسما، گوراب زرمیخ، خلخال و ماسوله بکشاند (تمیمی طالقانی، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۴)، اما بعد از کودتای بلشویکی، این قاعده توسط کودتاگران رعایت نشد. از جمله شواهد و گزارش‌های نقض این قاعده، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ابلاغیه کوچک‌خان در عصر ۱۱ مرداد ۱۲۹۹ (۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۳۸/ سوم اوت ۱۹۲۰) که شکایت او از افراد کودتاگر درباره جنگ در پسیخان و نقض عهد را نشان می‌دهد. در قسمتی از این ابلاغیه آمده است: «در پسیخان بدون اطلاع من جنگ در گرفت و چند نفر را کشتند» (گیلک، ۱۳۷۱: ۳۲۷؛ یقیکیان، ۱۳۶۳: ۱۷۵).

۲. جواب کوچک‌خان به نامه مدیوانی<sup>۲</sup> در تاریخ ۲۴ مرداد ۱۲۹۹ (۳۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۸) اشاره‌ای به جبهه نبودن پسیخان و جنگ در آنجا می‌کند که گزیده آن چنین است: «من دیدم در رشت بمانم باید با آنها جنگ کنم، ولی معایب جنگ داخلی را می‌دانستم. از این جهت از شهر خارج شدم. رفقای شما به این اندازه قانع نشده متعاقب ما به پسیخان آمده و به عده‌ای از مجاهدان بی‌خبر از همه جا حمله کردند. در ابلاغیه خود

۱ سلیم فرزند قلی (جد سلیمی‌ها و زمانی‌ها) کدخدای دافسار و نمایندهٔ نواب الملک طهماسب در دوره قاجار بود.  
 ۲ Boo de pg medivani. بو دو پ.گ مدیوانی (۱۸۸۷-۱۹۳۷) از سال ۱۹۰۳م. عضو حزب کمونیست بود. اصلیت او گرجی و بیش از همه در قفقاز فعال بود. قبل از انقلاب جنگل چند سال در رشت و انزلی نماینده تجارت‌خانه خوشتاریا بود. پس از انعقاد قرارداد دوستی ایران و شوروی، مدیوانی نماینده تجاری شوروی در ایران شد و با بازرگانان تهران و شهرستان‌ها روابطی داشت و به‌ویژه بازرگانان گیلان از وی راضی بودند. وی در ایام انقلاب گیلان در ۹ مرداد ۱۲۹۹ وارد ایران شد و بیش از شش ماه امور سیاسی ارتش سرخ و دولت انقلابی ایران را اداره کرد. در سال ۱۹۲۱م. رئیس حکومت انقلابی در گرجستان شد و دارای مقام‌های بالای دولتی در آنجا شد (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۱۷۰، ۴۸۱؛ رواسانی، ۱۳۸۴: ۲۱۹).

صومعه سرا، انزلی و پسیخان را فرونت<sup>۱</sup> اسم گذاشتند. از شما می‌پرسم پسیخان و صومعه سرا و انزلی فرونت بود؟» (گیلک، ۱۳۷۱: ۳۴۵-۳۵۳؛ عربانی، ۱۳۷۴: ۲/۲۱۵؛ فخرایی، ۱۳۵۴: ۲۹۵؛ یقیکیان، ۱۳۶۳: ۲۱۸).

از نظر استراتژی نظامی جنگلی‌ها، پسیخان پایگاهی موقت برای عملیات غافلگیرانه آنها در برابر دشمنانشان بود. براساس گزارش‌های تاریخی، این غافلگیری‌های نظامی نقش مؤثری بر آینده تحولات سیاسی جنبش جنگل داشت.

مشهورترین عملیات تاریخی که جنگلی‌ها در آغاز نبرد خود در برابر قوای دولتی انجام دادند، غافلگیری عبدالرزاق شفتی در دافسار پسیخان بود. پس از مطرح شدن عملیات جنگلی‌ها، کنسول روس و حکمران گیلان، عبدالرزاق خان شفتی از خان‌های محلی تالش را مأمور سرکوب جنگلی‌ها کردند، اما این عملیات نظامی که با نیرویی بزرگ پشتیبانی می‌شد، به ناکامی وی انجامید (گیلک، ۱۳۷۱: ۲۲؛ کریمیان، ۱۳۷۲: ۶۸؛ جنگلی، ۱۳۵۷: ۶۳، ۶۵). مدنی معتقد است یکی از دلایل ناکامی عبدالرزاق شفتی عدم آشنایی وی با منطقه پسیخان بوده است (مدنی، ۱۳۷۷: ۴۵).

### نقش جغرافیایی پسیخان به عنوان مخفیگاه موافقان و مخالفان جنگل

از کارکردهای مهم و مؤثر پسیخان هنگام استقرار انگلیسی‌ها در رشت برای جنگلی‌هایی که در فومنتات موضع گرفته بودند، ایفای نقش خاک‌ریز در برابر نیروهای انگلیسی بود (فخرایی، ۱۳۵۴: ۳۰۳). کوچک‌پور پایگاه‌هایی از استخر عینک تا مرکز منطقه در بین راه تعیین کرد که در احمدگوراب، نخودچر، آتشگاه، خشت مسجد و بقیه در حوالی عمارت پسیخان مستقر بودند (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۳۹-۴۱). *روزنامه ایران* پسیخان را آخرین پایگاه مجاهدان عنوان کرده است (*روزنامه ایران*، ۱۳۳۵ق: ش ۸۲، ص ۲). منظور از آخرین پایگاه، غرب منطقه و قسمتی از شرق رودخانه پسیخان است. در بیشتر درگیری‌ها و نبردها خواه‌ناخواه تجمع و عقب‌نشینی‌ها به پسیخان منتهی می‌شد؛ با این تفاوت که در زمان

۱ فرونت (Front): به فرانسوی و انگلیسی جبهه، جبهه جنگ (تمیمی طالقانی، ۱۳۸۹: ۳۲۰، پاورقی؛ کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۱۶۰، پاورقی).

۲ این درگیری در صبح جمعه ۲۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۳/۸ مهر ۱۲۹۴/۱ اکتبر ۱۹۱۵ در گرفت. جغرافیای این نزاع توسط فخرایی و درویش، دافسار دانسته شده است (فخرایی، ۱۳۵۴: ۶۵-۶۶؛ درویش، ۱۳۸۷: ۸۸-۸۹؛ کریمیان، ۱۳۷۲: ۶۸).

درگیری‌های فومن، مخالفان جنگل به شرق رودخانهٔ پسیخان عقب می‌نشستند و در زمانی که نزارها در رشت انجام می‌شد، جنگلی‌ها به غرب رودخانه عقب‌نشینی می‌کردند. اینکه عقب‌نشینی‌ها بر چه اساس و تأکیدی بوده، اطلاعاتی در دست نیست، اما وجود رودخانه به عنوان مانع طبیعی بی‌تأثیر نبوده است. به‌طور کلی می‌توان گفت علاوه بر جنگلی‌ها، گاه مخالفان آنان نیز پسیخان را برای عقب‌نشینی برمی‌گزیدند.

#### الف. عقب‌نشینی مخالفان

۱. عقب‌نشینی نظامیان مفاخرالملک: <sup>۱</sup> نیروی اعزامی این عده، در چهارم بهمن ۱۲۹۴ش/ ۱۳۳۴ق. بعد از شکست در جنگ کسما به شرق پسیخان عقب نشست و تا دو ماه در آنجا و حوالی آن بلا تکلیف مانده بود (تمیمی طالقانی، ۱۳۸۹: ۵۶).

۲. عقب‌نشینی قزاق‌های روس: هنگام نبرد جنگلی‌ها با قزاق‌های روس، آنها در زمان کوتاهی متواری شدند و از دویست قزاق فقط هفده نفر باقی ماندند که آنها نیز به شرق این منطقه عقب‌نشینی کردند (جنگلی، ۱۳۵۷: ۲۸).

۳. در هجوم بلشویک‌ها به فومنات که به کشته شدن مشهدی‌انام منجر شد، کوچک‌پور و نفراتش آنها را شکست دادند تا جایی که با شتاب هر چه تمام‌تر به پسیخان عقب نشستند (فخرایی، ۱۳۵۴: ۳۰۳).

#### ب. عقب‌نشینی جنگلی‌ها

برای عقب‌نشینی جنگلی‌ها به پسیخان غربی می‌توان به بعد از شکست جنگ منجیل و کودتای بلشویکی اشاره کرد.

۱. بعد از شکست منجیل (خرداد ۱۲۹۷/ ۱۳۳۶ق/ ۱۹۱۸م) و ایجاد قحطی در رشت، کوچک‌خان دستور داد قبل از ورود روس‌ها و انگلیسی‌ها به رشت، تا حد ممکن برنج، سایر مواد خواربار و پول تهیه کنند و به پسیخان بفرستند که بعد از آن رشت را تخلیه کردند و به غرب پسیخان عقب نشستند (گیلک، ۱۳۷۱: ۱۴۷؛ افشار، ۱۳۸۵: ۳۶). مجاهدان در پسیخان به عنوان واحد پوششی عمل می‌کردند تا جلوی نفوذ نیروهای دولتی به جنگل را بگیرند (دوستدار، ۱۳۸۶: ۳۹).

۲. زمانی که احسان‌الله خان دوستدار با همدستی همفکرانش کودتایی علیه کوچک‌خان ترتیب داد، کوچک‌خان برای جلوگیری از درگیری، به غرب پسیخان عقب‌نشینی کرد (لنچافسکی، ۱۳۵۲: ۱۹۴؛ فخرایی، ۱۳۵۴: ۲۶۹). کوچک‌پور در این باره اشاره کرده است که: «میرزا در پسیخان بود. قوا از رشت عقب‌نشینی کرده و در آنجا مستقر شدند» (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۷۴). کوچک‌خان پس از عقب‌نشینی یعنی از ۱۸ تیر ۱۲۹۹ش / ۹ ژوئن ۱۹۲۰م. تا زمان مرگ، نتوانست پای بر ساحل شرقی رودخانه پسیخان که مرز قلمرو دو حکومت بلشویکی و جنگلی تعیین شده بود، بگذارد (عظیمی، ۱۳۸۸: ۱۲۷، ۱۹۱).

### نقش پسیخان در مذاکرات و جلسات جنگلی‌ها

پسیخان علاوه بر اینکه از نظر جغرافیایی نقشی مؤثر در تحولات سیاسی و نظامی جنبش داشت، در بخشی از حیات سیاسی جنبش نیز به دلیل نزدیکی به رشت به عنوان مرکزی برای مذاکرات و جلسات جنگلی‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. این منطقه حتی برای ملاقات و مذاکرات با سران دولتی، انگلیسی‌ها و بلشویک‌ها نیز حائز اهمیت بود.

### الف. جلسات داخلی جنبش

۱. یکی از جلسات مجاهدان، برای چاره‌جویی به منظور مقابله با قحطی بود. در این زمان فرماندهان و سران جنگل در پسیخان جمع شدند و راه حلی در کار خویشتن جست‌وجو کردند (گیلک، ۱۳۷۱: ۱۷۲-۱۷۳).

۲. متعاقب ورود حیدر عموغلی به گیلان در خرداد ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱م. کمیته انقلابی جدیدی تشکیل شد و هفته‌ای دو بار در مرز بین جیرده پسیخان و ملاسرا (سه‌راه شفت، باغ‌چای محمدرضا خان رفیع) جلسه می‌گذاشتند (فخرایی، ۱۳۵۴: ۳۲۶). این جلسات در نهایت با واقعه ملاسرا<sup>۱</sup> که به واقعه پسیخان نیز شهرت دارد، در تاریخ شش یا هفت مهر ۱۳۰۰ / ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ به پایان رسید و مقدمه‌ای برای انحلال نهضت جنگل شد (آلیانی، ۱۳۷۵: ۱۵۴؛ عظیمی، ۱۳۸۸: ۱۶۶).

۱ درباره واقعه ملاسرا، شاکری توضیح و تحلیل مفصلی درباره نقش و تأثیر این حادثه بر فرایندهای سیاسی جنبش آورده است (ن. ک. به: شاکری، ۱۳۸۶: ۵۱۸-۵۲۶). همچنین بشیر سراجی و عبدالرحیم قنوت به واکاوی این واقعه از زوایای گوناگون پرداخته‌اند (سراجی و قنوت، ۱۳۹۸: ۴۱-۷۲).

## ب. ملاقات و مذاکرات با عناصر بیرونی جنگل

ملاقات‌هایی میان سران جنگل با مخالفان، سران حکومتی و بسیاری دیگر در پسیخان صورت گرفت که به نمونه‌هایی از مهم‌ترین آنها پرداخته می‌شود.

۱. ملاقات سران نیروی انگلیس با کوچک‌خان در آتشگاه:<sup>۱</sup> براساس آنچه که منابع اذعان دارند، درخواست ملاقات از طرف انگلیسی‌ها بوده است. بنا بر گفتهٔ درویش: «نامه از کنسول انگلیس مقیم رشت رسید که ژنرال دنسترویل و کلنل استوکس (استکس) می‌خواهند با شما ملاقات کنند، وقت و محل آن را تعیین فرمایید. بالأخره آتشگاه<sup>۲</sup> محل ملاقات تعیین شد» (درویش، ۱۳۸۷: ۹۵؛ کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۱۵، ۱۵۹؛ دنسترویل، ۱۳۵۷: ۲۲۳؛ فخرایی، ۱۳۵۴: ۱۱۷؛ کسمایی، ۱۳۸۲: ۷۵).

براساس سندی<sup>۳</sup> از وزارت خارجه، نیکیتین<sup>۴</sup> کنسول روس در ارومیه، به همراه مائز استوکس<sup>۵</sup> برای مذاکره با هیئت اتحاد اسلام وارد رشت شدند و در آتشگاه با هم ملاقات کردند (عظیمی، ۱۳۷۷: ۱۰۷). در خاطرات نیکیتین نیز به این ملاقات در آتشگاه اشاره شده است (افشار، ۱۳۸۵: ۲۹۲). مدنی در این ملاقات فقط از کلنل استوکس نام برده است (مدنی، ۱۳۷۷: ۵۳). بنا بر نوشته مدنی، این احتمال تقویت می‌شود که بعضی از مجاهدان جنگل مانند کوچک‌پور و درویش در خاطرات خود نیکیتین را با ژنرال دنسترویل اشتباه گرفته‌اند؛ زیرا اسماعیل جنگلی خواهرزاده کوچک‌خان نیز از کلنل استوکس و نیکیتین

۱ علاوه بر ملاقات در آتشگاه، قرار بود ملاقات دیگری صورت بگیرد که لغو شد. انگلیسی‌ها در تاریخ ششم فرودین ۱۲۹۸ با کوچک‌خان و حاج احمدکسمایی مکاتبه‌هایی کردند که در روز شنبه هشت فروردین قبل از ظهر در عمارت صفه‌سر حاضر شوند. در جواب نامه نوشته شد که به واسطهٔ پیشامدی برای کوچک‌خان، در این تاریخ حضور ممکن نیست و اگر ممکن است روز یکشنبه ۹ فرودین در عمارت پسیخان چهار ساعت به غروب مانده که مطابق دو ساعت از ظهر گذشته است، تشریف بیاورید. در نهایت این ملاقات لغو شد و انگلیسی‌ها بدون هیچ دلیلی نقض عهد کردند و ظرف پنج روز اطاعت کامل جنگل را به حکومت وثوق‌الدوله ضرب‌الاجل قرار دادند (گیلک، ۱۳۷۱: ۱۹۳-۱۹۴؛ افشار، ۱۳۸۵: ۲۹۵؛ مدنی، ۱۳۷۷: ۶۲؛ فخرایی، ۱۳۵۴: ۱۴۵-۱۴۶، ۱۶۶؛ جنگلی، ۱۳۵۷: ۱۱۳).

۲ باغ آتشگاه بزرگ و معروف بود. درختان میوه زیادی داشت و دارای عمارت و خیابان‌های متعدد بود و درختان سرسبزی در اطراف آن باغ کاشته شده بودند. فخرایی از مکان این ملاقات به آتشگاه (مدفن امامزاده هارون) یاد کرده است (فخرایی، ۱۳۵۴: ۱۱۷؛ تحقیقات میدانی).

۳ در تاریخ ۲۸ شعبان ۱۳۳۶ / ۱۸ جوزا ۱۲۹۷ ش.

۴ Nicelyt Basil، بازیل نیکیتین مدتی منشی کنسولگری روس در رشت (۱۹۱۲) و بعد کنسول روس در ارومیه بود (افشار، ۱۳۸۵: ۲۷۹).

یاد کرده است (جنگلی، ۱۳۵۷: ۸۹). احمد کسمایی از آنجا که ملاقات در آتشگاه را با قرارداد صلح در صفه سر اشتباه گرفته، از طرف قشون روس به یک نفر افسر روسی به نام بارائف و از طرف انگلیسی‌ها به کلنل استوکس اشاره کرده است. وی در جای دیگر از ژنرال ساکس و استوکس نام برده است (کسمایی، ۱۳۸۲: ۸۹، ۹۷).

۲. ملاقات یقیکیان با کوچک‌خان: به گفته یقیکیان، بنا به خواهش چند نفر از دوستان برای ملاقات با کوچک‌خان به پسیخان رفت. درباره اوضاع و پیشامدها صحبت کردند و در پایان سؤالاتی از کوچک‌خان درباره ملاقات با سران روس و انعقاد قرارداد با آنها پرسید (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۷۶-۷۸). یقیکیان در جای دیگر از ملاقات دومش در پسیخان با میرزا نوشته است (همان، ۸۱).

۳. ملاقات رئیس پلیس رشت و مأموران عالی‌رتبه دولتی با کوچک‌خان: میرزا بعد از تنظیم موافقت‌نامه با بلشویک‌ها، چند نفر را برای محافظت از پسیخان فرستاد و خودش نیز به آنجا رفت (فخرایی، ۱۳۵۴: ۲۴۵؛ دوستدار، ۱۳۸۶: ۶۳). رئیس پلیس رشت در روز سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹/۱۸ مه ۱۹۲۰ با یک درشکه کرایه‌ای، خود را به پسیخان رساند (شهرستانی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۸). دیگر مأموران عالی‌مقام دولت نیز از وی کمک می‌خواستند (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۸۴).

۴. ملاقات حاکم گیلان با کوچک‌خان: احمدخان اشتری<sup>۱</sup> حکمران گیلان، با عده‌ای از اهالی موجه که از قبل با آنها مذاکره کرده بود، به پسیخان رفت و در ملاقات با کوچک‌خان از طرف خود و به نمایندگی از طرف عموم اهالی از او دعوت کرد تا به شهر برود و زمام امور گیلان را به دست گیرد (فخرایی، ۱۳۵۴: ۲۴۵؛ دوستدار، ۱۳۸۶: ۶۴؛ عظیمی، ۱۳۸۸: ۶۷). درباره انگیزه احمدخان گفته شده است که وی احساس کرده بود به زودی کوچک‌خان وارد رشت می‌شود و امور را قبضه خواهد کرد؛ به همین دلیل خود پیش‌دستی کرد و کوچک‌خان را دعوت کرد (عربانی، ۱۳۷۴: ۲۰۷/۲). حاکم گیلان هر روز به پسیخان می‌رفت و درباره امنیت گیلان و رشت با کوچک‌خان مذاکره می‌کرد و از او خواهش می‌کرد به رشت برود و امور را اداره کند (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۸۴).

۱ میرزا احمدخان اشتری معروف به «امور» فرماندار گیلان که مردی شاعر بود و «یکتا» تخلص داشت و بعد از احمد آذری حاکم گیلان شد.

کوچک‌خان در جواب درخواست حاکم گیلان می‌گفت تا از طرف اهالی دعوت نشوم، از پسیخان حرکت نخواهم کرد (همان، ۴۵۶).

۵. ملاقات ساکنان و اهالی رشت با کوچک‌خان: احمدخان، نمایندگان از طرف ساکنان رشت به پسیخان نزد کوچک‌خان فرستاد و از او به نام ساکنان درخواست کرد به رشت برود و اداره امور را به دست گیرد (همان، ۹۰). اهالی رشت نیز می‌خواستند کوچک‌خان وارد رشت شود و اداره امور را برعهده گیرد؛ به همین دلیل هر روز هزار نفر از اهالی رشت به پسیخان می‌رفتند. به گونه‌ای که پسیخان امامزاده‌ای برای اهالی شده بود (همان، ۸۴). صد نفر از تجار و کسبه و علمای رشت با درشکه حرکت کردند و در پسیخان به کوچک‌خان پیوستند و در جلوی عمارت آنجا با وی به مذاکره پرداختند (صوری دیلمی، ۱۳۵۸: ۱۵۰-۱۵۴). فدوی کارگزار رشت نیز در نامه‌ای به وزارت امور خارجه، ملاقات جمعی از محترمان شهر و بعضی از رؤسای ادارات با کوچک‌خان را ثبت کرده است (عظیمی، ۱۳۷۷: ۱۸۵).

۶. سایر ملاقات‌ها: کنسول انگلیس قبل از ترک رشت به پسیخان رفت و با کوچک‌خان ملاقات کرد (گیلک، ۱۳۷۱: ۲۹۱؛ یقیکیان، ۱۳۶۳: ۸۴). اسناد سفارت انگلیس ملاقات کوچک‌خان با خالو قربان (۲۶ خرداد ۱۳۰۰/۱۶ ژوئن ۱۹۲۱) در پسیخان را ثبت کرده است (میرزا صالح، ۱۳۶۹: ۲۰). احتمالاً خالو قربان می‌خواست از حمله خودسرانهٔ احسان‌الله‌خان به تهران خبر دهد (پرسیس، ۱۳۷۹: ۹۲). در ماه‌های آخر نهضت نیز رضاخان که وزیر جنگ بود، برای ملاقات با نمایندگان کوچک‌خان و مذاکره به آتشگاه پسیخان رفت (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۸۳).

### ج. اهمیت جغرافیای پسیخان در انعقاد قراردادهای جنگلی‌ها

یکی از وقایعی که در عصر جنبش جنگل پسیخان روی داده بود، انعقاد قراردادهایی میان جنگلی‌ها با مخالفان جنبش بوده است. از جملهٔ آنها می‌توان به قرارداد صفه‌سر و قرارداد متارکهٔ جنگ در روستای آتشگاه اشاره کرد.

۱. قرارداد صفه‌سر: پس از مذاکرهٔ انگلیسی‌ها در آتشگاه، آنها که نتیجه‌ای از مذاکره عایدشان نشد، مواضع جنگلی را مورد حمله قرار دادند (گیلک، ۱۳۷۱: ۱۸۶). در نهایت،

چون از ادامه فشار چیزی به دستشان نیامد و خط عبورشان از قزوین تا انزلی در معرض تهدید قرار داشت، صلاحشان را در صلح و سازش دیدند؛ به همین دلیل قرارداد صلح دوجانبه‌ای بین کمیته اتحاد اسلام و سران انگلیس منعقد شد (فخرایی، ۱۳۵۴: ۱۵۳). این قرارداد به وساطت مسیو ژول سمپ<sup>۱</sup> کنسول فرانسه در رشت و کلنل ماتیسوس<sup>۲</sup> فرمانده قشون انگلیس و مستر مایر<sup>۳</sup> از طرف انگلیسی‌ها و ابوالقاسم فرید و رضا افشار از طرف جنگلی‌ها در ۲۲ مرداد ۱۲۹۷ (۱۲ اوت ۱۹۱۸) در صفه سر امضا شد (فخرایی، ۱۳۵۴: ۱۵۳؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۱۸۷؛ متولی، ۱۳۷۳: ۴۹). یقیناً این قرارداد را در آتشگاه دانسته است (یقیناً، ۱۳۶۳: ۴۷). نوشته‌های نیکیتن گویای این مطلب است که ملاقات آتشگاه و قرارداد صفه سر دو واقعه مستقل بوده‌اند و ماجرای بمباران پسیخان دو هفته قبل از قرارداد صفه سر رخ داده است (افشار، ۱۳۸۵: ۳۰۵). میر احمد مدنی نیز قرارداد با انگلیسی‌ها را در صفه سر بیان کرده است (مدنی، ۱۳۷۷: ۵۷).

۲. قرارداد آتشگاه: این قرارداد، توافقی برای متارکه جنگ بود که بین رضاخان و جنگلی‌ها منعقد شد. در این قرارداد توافق شد ظرف ۴۸ ساعت جنگ متارکه شود. از طرف جنگل علی آقاخان و علی دیلمی و از جانب دولت حاجی علی‌خان و دو افسر دیگر، قرارداد متارکه را به نمایندگی در آتشگاه امضا کردند (فخرایی، ۱۳۵۴: ۳۷۷).

### اهمیت راهبردی جغرافیای پسیخان در تداوم حیات جنبش

پسیخان در طول حیات جنبش همانند سنگری برای حفاظت از مراکز کلیدی جنگلی‌ها، نظیر گوراب زرمیخ، کسما، فومن و دیگر مناطق تالش‌نشین بود که حامیان جنبش در آن پهنه مستقر بودند. در نتیجه، حفظ منطقه پسیخان برای جنگلی‌ها اهمیت بسیار داشت (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۴۷). بعد از کودتای بلشویکی در جنبش، قسمت شرقی پسیخان که

1 Jules Sempe

2 Colonel Matthias

3 Master meyer

۴ این قرارداد می‌توانست سرنوشت جنگل را به گونه‌ای دیگر رقم بزند که با جنگ ناخواسته میان شیخلسکی و نعمت آلیانی در ماسوله معادله را برهم زد. وقتی خبر جنگ به سردار سپه رسید، بسیار عصبانی شد و نمایندگان را دستگیر کرد. سوء ظن رضاخان به سبب واقعه ملاسرا و نامه جعلی ساخته شده توسط انگلیسی‌ها با امضای میرزا، مزید بر علت شد تا نهضت جنگل مانند آتشی زیر خاکستر برود (فخرایی، ۱۳۵۴: ۲۷۹، ۳۸۰؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۲۰۳).



در قلمرو جناح بلشویک قرار گرفته بود، به دلایل اقتصادی، سیاسی و غیره، اهمیتی به مراتب بیشتر از محدوده‌ای داشت که توسط جنگلی‌ها در قسمت غربی اداره و کنترل می‌شد (عظیمی، ۱۳۸۸: ۹۳، ۱۱۳). با وجود از دست رفتن شرق منطقه، بخش غربی آن در اواخر نهضت به این دلیل مهم بود که واگذاری آن موجب از دست رفتن کل فومنات می‌شد؛ به همین دلیل در محافظت از آن می‌کوشیدند. در این بخش به نمونه‌هایی از محافظت پسیخان اشاره شده است:

۱. حفاظت از پسیخان در زمان خطر هجوم انگلیسی‌ها به جنگل: در این زمان کوچک‌خان دستور داد عده‌ای به پسیخان بروند و مراقب باشند تا انگلیسی‌ها به طرف جنگل حمله نکنند. بدین ترتیب، سلطان داودخان با عده‌ای سوار خود مأمور شد و داوطلبانه به آنجا رفت. پیش‌قراول‌های آنها در احمدگوراب و نخودچر سنگربندی کردند. انگلیسی‌ها روزهای اول با عده‌ای از چمارسرا به طرف جنگل آمدند، ولی به علت شلیک سربازان عقب‌نشینی کردند. کوچک‌خان نیز شبانه با شمار زیادی در حدود پانصد نفر به مرکز پسیخان آمد (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۱۱).

۲. محافظت از رودخانهٔ پسیخان: حفظ رودخانه به عنوان مانعی طبیعی از اهمیت زیادی برخوردار بود؛ چنان‌که کوچک‌خان در نهم اسفند ۱۲۹۹/۲۸ فوریه ۱۹۲۱ چند بار با فرستادن نامه به کوچک‌پور مرزبان جنگلی‌ها در پسیخان، تأکید کرد که هیچ کس حق ندارد از رودخانهٔ پسیخان به طرف فومنات عبور کند. در نامهٔ اول آمده است: «از این تاریخ به بعد بلشویک‌ها حق ندارند از آب پسیخان به اینجا بیایند» (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۱۸۵، جنگلی، ۱۳۵۷: ۳۶). در نامه دوم نیز آمده است: «ابداً هیچ کس حق ندارد چه با اسلحه چه بی اسلحه از آب پسیخان به این طرف بیاید» (کوچک‌پور، ۱۳۶۹: ۱۸۴). کوچک‌خان تلاش داشت که رودخانه پسیخان بین جنگلی‌ها و دسته بلشویک‌ها مرزی مطمئن باشد و برای حفظ آن حتی کوچک‌پور را تهدید به عزل از سمتش کرده بود (جنگلی، ۱۳۵۷: ۴۰). کوچک‌خان خطاب به کوچک‌پور نوشته بود: «باید نفرات خودتان را هم سفارش کنید که نگذارند شهری‌ها به این طرف آب بیایند و اگر نمی‌توانید حکم را اجرا کنید اطلاع دهید تا مسئولیت به میرزا نعمت‌الله (آلیانی) واگذار شود» (همان، ۴۰).

در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۰ / ۱۹۲۱م. کوچک خان نامه‌ای به کوچک پور نوشت و در آن تأکید کرد که به چهار نفر اشخاص جدیدالورود اجازه دهید به آن طرف رودخانهٔ پسیخان بروند و در ضمن به آنان و توسط بلشویک‌ها به سایرین اخطار دهید مادام که مراودات دو طرف مقطوع است، به هیچ وجه از آب عبور نکنند و به این سمت نیایند (عظیمی، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

### نقش مردم پسیخان در جنبش جنگل

علاوه بر ناگفته‌های متعدد دربارهٔ جایگاه جغرافیایی پسیخان در جنبش جنگل، به نقش مردم پسیخان نیز در جنبش اشاره نشده است. براساس شواهد موجود، علاوه بر خبررسانی، شماری از اهالی جزو مجاهدین جنگل بودند و افرادی نیز آذوقهٔ جنگلی‌ها را فراهم می‌کردند. زنان نیز در تهیه خوراک جنگلی‌ها فعالیتی مؤثر داشتند (صبوری دیلمی، ۱۳۵۸: ۳۶).

درباره حضور زنان پسیخان در نهضت جنگل و کمک‌های آنها اطلاعات زیادی به جا نمانده است، اما بدون شک حضور آنها دوشادوش مردان پررنگ بوده است. چنین نقل شده است که وقتی جنگلی‌ها در پسیخان حضور داشتند، زنی که جلوی دو رأس گاو خود راه می‌رفت، گفت اطرافیانم از دیروز شما را مدّ نظر دارند و به من اطلاع دادند که شما از دیروز غذایی نخورده‌اید. این دو گاو را آورده‌ام که پیروز قصاب برایتان سر ببرد و بخورید. زنان پسیخان را بسیج کرده‌ام که برایتان نان درست کنند. از امروز صبح تا به حال مقداری نان درست شده است و بقیه را هم دارند درست می‌کنند. پنج جوان را با من بفرستید تا بیایند و نان‌ها را به اینجا بیاورند و شما بخورید. هر چه پنیر بود جمع کردیم، برایتان می‌فرستم. بخورید تا گرسنگی شما را از پای درنیاورد (شهرستانی، ۱۳۹۱: ۱۲۲).

یکی دیگر از کمک‌های اهالی پسیخان، انتقال اسلحه از منطقهٔ مزبور تا دیگر نقاط فومنات بود. برای نمونه، مرحوم محمدتقی خانزاده جیردهی به نقل از پدرش در این زمینه گفته است: «مرتضی خانزاده، اسماعیل مقدس، صادق مقدس، رستم خجسته از طرف جنگلی‌ها مأموریت یافتند تا سلاح‌هایی را در پسیخان دریافت کنند و در گوراب زرمیخ تحویل مجاهدان جنگل دهند و دست‌نوشته‌ای به عنوان امان‌نامه بگیرند و برگردند. این

چند نفر در مقصد، سلاح‌ها را تحویل دادند و توانستند کوچک‌خان را ببینند. کوچک‌خان نیز به هر یک از آنها یک جفت چَموش<sup>۱</sup> و لباس داد. در راه برگشت، سربازان جنگل جلوی آنها را گرفتند که با نشان دادن دست‌نوشته (اجازه نامه تردد) به راهشان ادامه دادند تا به پسیخان رسیدند» (خانزاده جیردهی، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۴/۲۹).

یکی از پسیخانیانی که در جرگهٔ مجاهدان جنگل بود، میرزا رضا لطیفی از اهالی کاسان پسیخان بود. وی به دلیل داشتن سواد، صندوق‌دار و از مسئولان مالی جنبش شد. بعد از فرجام کار جنگلی‌ها مدتی مخفی بود و سپس درگذشت (لطیفی،<sup>۲</sup> تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۱/۱۶).

علی سلیمی فرزند سلیم از اهالی دافسار نیز از مجاهدان جنبش بود. وی از آخرین نیروهای پسیخانی جنبش جنگل به شمار می‌رفت. وی دستگیر و به زندان فومن انتقال داده شد. بعد از هفت روز آقا میرحبيب<sup>۳</sup> (فرزند آقا پیل آقا که به «سید هندی» معروف بود) با اعتباری که داشت، او را آزاد کرد (رهنما، تاریخ مصاحبه: ۹۶/۴/۱۶). از میان اهالی دافسار علاوه بر علی سلیمی، فردی به نام شعبانعلی نیز به همراه تعدادی دیگر از مردم دافسار همراه کوچک‌خان بودند، اما نامهایشان مشخص نیست (همان). به دلایل گوناگون اطلاعات بیشتری از نقش اهالی و حضور آنها در نهضت یافت نشد.

### پسیخان و فرجام جنگلی‌ها

در ماه‌های پایانی جنبش جنگل، پس از آنکه آتش دودستگی به سبب دعوای درون گروهی بین هواداران کوچک‌خان و بلشویک‌ها در جنبش زبانه کشید، بسیاری از جنگلی‌ها که بوی مرگ یا پول به مشامشان رسید، ترجیح دادند از جنبش کنار بکشند و به قوای دولتی بپیوندند. یکی از این شخصیت‌ها سید جلال چمنی بود که پیش از رویداد ملاسرا، از کوچک‌خان جدا شد و به رضاخان پیوست و حفاظت از پیرامون احمدگوراب را در پسیخان به دست گرفت و به سرکوب نیروهای جنگل پرداخت (پرتو، ۱۳۹۱: ۳۹۰).

۱ نوعی کفش بومیان گیلان که با چرم دباغی نشدهٔ پوست گاو تهیه می‌شد.

۲ احمد لطیفی که برادرزاده میرزا رضا است، حضور میرزا و مجاهدان جنگل را در عمارت کاسان پسیخان از دوران کودکی‌اش به خاطر دارد.

۳ آقا میرحبيب بدان سبب که صاحب‌نفوذ بود و با دولت روابطی داشت، توانست علی سلیمی را از زندان فومن آزاد کند.

در روزهای آخر فعالیت نهضت، وقتی جنگلی‌ها پسیخان را ترک کردند، در ساعت دو بعدازظهر ۲۵ مهر ۱۳۰۰ ش. خبر رسید که نیروهای سردار سپه (قزاق‌ها) آنجا را تصرف کرده‌اند (کوپال، [بی‌تا]: ۲۶؛ عظیمی، ۱۳۸۸: ۲۰۰). بعد از این زمان، پرونده نهضت جنگل در پسیخان بسته شد و قوای دولتی و قزاق‌ها از رودخانه پسیخان گذشتند و خود را به جمعه‌بازار رساندند و به آسانی تا اقامتگاه‌های دیگر جنگلی‌ها پیش رفتند (فخرایی، ۱۳۵۴: ۳۸۰؛ عظیمی، ۱۳۸۸: ۲۰۰). در گزارش سفارت انگلیس، تعداد کشته شدگان دولتی در تصرف پسیخان و جمعه‌بازار ۶۸۰ نفر و تلفات جنگلی‌ها نیز همین تعداد برآورد شده است (میرزا صالح، ۱۳۶۹: ۵۶). بدین ترتیب، در ۲۷ مهر ماه تمام شرق گیلان و رشت، شرق و غرب پسیخان تا جمعه‌بازار در دست قوای سردار سپه قرار گرفت (عظیمی، ۱۳۸۸: ۲۰۱). در نتیجه، از دست دادن پسیخان از عوامل مهم شکست نهضت جنگل و تصرف فومنات به دست قوای دولتی شد.

### نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های انجام گرفته از جغرافیای پسیخان و یادداشت‌های سیاسی فعالان جنبش جنگل و همچنین گزارش‌های مأموران داخلی و خارجی، پسیخان به سبب واقع شدن در مسیر رشت به فومنات و موقعیت طبیعی خاص، نقش مؤثری از نظر جغرافیایی و انسانی در تحولات جنبش از طلوع تا فروغ آن داشت. منطقه پسیخان در میانه شاهراه کهن رشت-فومن، پایگاه و سنگر جنگلی‌ها برای مقاومت در برابر انگلیسی‌ها، روس‌های تزاری (روس‌های سفید)، دولت مرکزی و بلشویک‌ها (روس‌های سرخ) بود. این منطقه هرگز مرکز تشکیلات جنگل نبود، اما به سبب آنکه حد و مرز جغرافیایی فومنات و رشت محسوب می‌شد، جزء نقاط راهبردی و استراتژیک جنبش بوده است. منطقه یادشده به سبب برخورداری از رودخانه پسیخان، باغ‌ها و جنگل‌های فراوان، چند عمارت مشهور متعلق به فرادستان گیلان و راه‌های فرعی مخفی و مسیر جاده‌ای مناسب، حائز اهمیت بوده است. بسیاری از ملاقات‌ها، قراردادهای و جلسات داخلی و بیرونی تشکیلات جنگل در این منطقه صورت گرفته است. حفظ پسیخان نیز به مثابه ادامه حیات جنبش بود؛ به همین دلیل عقب‌نشینی جنگلی‌ها از پسیخان بعد از کودتای بلشویک‌های ایرانی،

سبب شد مهاجمان روس و بلشویک‌ها به راحتی از پسیخان بگذرند و به جمعه‌بازار بروند و بتوانند برنامه‌های خود را عملی سازند. علاوه بر این ماجرا، جنگلی‌ها به سبب عقب‌نشینی از منطقه، در برابر نیروهای دولتی نیز ضربه‌پذیر شدند و مقدمه شکست آنها در سراسر سرزمین‌های فومنات فراهم شد. با توجه به مطالعات و استنتاجات به دست آمده می‌توان گفت پسیخان بدان سبب که دروازهٔ رشت و فومنات بود، از نظر جغرافیایی نقش مؤثری در تحولات سیاسی و نظامی جنبش ایفا کرد؛ همان‌گونه که در ماه‌های پایانی جنبش، پس از تصرف پسیخان توسط قوای دولتی، آنها به راحتی بر فومن دست یافتند. پسیخان دژ طبیعی برای محافظت از دو سوی خود یعنی رشت و فومن بود. از نظر انسانی و اقتصادی نیز نقش اهالی پسیخان در زمینه خبررسانی، تأمین نیروی انسانی، فراهم آوردن سلاح و آذوقهٔ مورد نیاز جنگلی‌ها از اهمیت زیادی برخوردار بود. این نکته در فراز و فرودهای جنبش به وضوح نمایان است.

### منابع و مآخذ

- آلیانی، شاهپور (۱۳۷۵)، *نهیضت جنگل و معین‌الرعايا (حسن‌خان آلیانی)*، تهران: میشا.
- آوری، پیتر (۱۳۷۷)، *تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*. ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: عطائی.
- افشار، ایرج (۱۳۸۵)، *برگ‌های جنگل (نامه‌های رشت و اسناد نهیضت جنگل)*، تهران: فرزانه روز، چ ۲.
- اوسینکو، لئوآکسیویچ (۱۳۹۵)، *یادداشت‌های اوسینکو*، ترجمهٔ افشین پرتو، رشت: فرهنگ ایلیا.
- تمیمی طالقانی، محمد (۱۳۸۹)، *داستان جنگل چه بود دکتر حشمت که بوده؟*، تصحیح محمد داودی، تهران: رسانش.
- برسیس، مویسی (۱۳۷۹)، *بلشویک‌ها و نهیضت جنگل*، ترجمهٔ حمید احمدی، تهران: شیرازه.
- پرتو، افشین (۱۳۹۱)، *گیلان و خیزش جنگل*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- پناهی، عباس (۱۳۹۵)، *مآخذشناسی تحلیلی جنبش جنگل*، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
- پندی، کیوان (۱۳۹۴)، *گیلان در آینهٔ زمان*، رشت: طاعتی.
- ..... (۱۳۸۷)، *رشت در آینهٔ تاریخ*، رشت: کتیبه گیل.
- جنگلی، اسماعیل (۱۳۵۷)، *قیام جنگل*، تهران: انتشارات جاویدان.
- خودزکو، آکساندر (۱۳۵۴)، *سرزمین گیلان*، ترجمهٔ سیروس سهامی، تهران: پیام.
- درویش، سعادت‌الله (۱۳۸۷)، *خاطرات سعادت‌الله درویش*، به کوشش جهانگیر درویش، تهران: مؤسسهٔ

- مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- دوستدار، احسان‌الله (بهار ۱۳۸۶)، «خاطرات احسان‌الله‌خان دوستدار»، مقدمه و تعلیق عبدالله متولی، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۱۶، صص ۱۱-۸۱.
  - دنسترویل، ماژور (۱۳۵۷)، *امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز*، ترجمه حسین انصاری، تهران: منوچهری.
  - رایینو، ه. ل. (۱۳۵۷)، *ولایات دارالمرز ایران گیلان*، ترجمه جعفر خمایی‌زاده، رشت: بنیاد فرهنگ ایران.
  - رواسانی، شاپور (۱۳۸۴)، *اولین جمهوری شورائی ایران*، تهران: چاپخش، چ ۳.
  - روزنامه ایران (شعبان ۱۳۳۵)، «مجاهدان جنگل»، ش ۸۲، ص ۲.
  - سالنامه آماری کشور ۱۳۷۵ (۱۳۷۶)، مرکز آمار ایران، تهران.
  - سراجی، بشیر (۱۳۹۳)، «بازنگری تاریخی عوامل اختلافات فکری و عملی احسان‌الله‌خان و میرزا کوچک»، مجموعه مقالات همایش ملی جنبش جنگل، به کوشش عباس پناهی، گیلان: دانشگاه گیلان، صص ۴۲۱-۴۵۲.
  - سراجی، بشیر و عبدالرحیم قنوت (پاییز ۱۳۹۸)، «واکاوی گزارش‌های واقعه ملاسرا و قتل حیدر عمواوغلی در نهضت جنگل؛ با تکیه بر روش محورهای معنادهی استفورد»، *مطالعات تاریخی جنگ*، ش ۳ (پیاپی ۹)، صص ۴۱-۷۲.
  - سرتیپ‌پور، جهانگیر (۱۳۷۰)، *نامها و نامدارهای گیلان*، رشت: گیلکان.
  - شاکری، خسرو (۱۳۸۶)، *میلاذ زخم*، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: اختر.
  - شهرستانی، نعمت‌الله (۱۳۹۱)، *گائوک (افسر آلمانی در ارتش نهضت جنگل)*، گیلان: دانشگاه گیلان.
  - صبوری دیلمی، محمدحسین (۱۳۵۸)، *نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل*، تهران: [بی‌نا].
  - طرح هادی روستای خشت مسجد (دهستان پسیخان) (۱۳۷۵).
  - عبداللهی، فرشته (۱۳۹۴)، *جایگاه و نقش گیلان در سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: آوای کلار، چ ۲.
  - عربانی، اصلاح (۱۳۷۴)، *کتاب گیلان*، ج ۲، رشت: گروه پژوهشگران ایران.
  - عظیمی، رقیه‌سادات (۱۳۷۷)، *نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه*، تهران: اداره انتشار اسناد.
  - عظیمی، ناصر (۱۳۸۸)، *جغرافیایی سیاسی جنبش و انقلاب جنگل*، مشهد: نیکا.
  - ..... (۱۳۹۵)، *تاریخ گیلان*، رشت: فرهنگ ایلیا.
  - فاخته، قربان (۱۳۸۳)، *کرونولوژی تاریخ گیلان*، رشت: گیلکان.
  - فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۴)، *سردار جنگل*، [بی‌جا]: جاویدان، چ ۵.
  - کاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۴۸)، *تاریخ الجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
  - کریمیان، علی (زمستان ۱۳۷۲)، «نخستین درگیری جنگلی‌ها به روایت اسناد»، *گنجینه اسناد*، ش ۱۲، صص ۵۹-۷۰.

- کسمایی، احمد (۱۳۸۲)، یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل، گردآوری، تصحیح و تحشیه منوچهر هدایتی خوشکلام، رشت: کتیبه گیل.
- کشاورز، فتح‌الله (۱۳۹۱)، نهضت جنگل و اتحاد اسلام (اسناد محرمانه و گزارش‌ها)، تهران: سازمان اسناد ملی و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی کشور.
- کوپال (سالار نظام) [بی‌تا]، «چگونه انقلاب گیلان خاموش شد؟»، مجله خواندنی‌ها، س ۱۰، ش ۷۰، صص ۲۳-۲۶.
- کوچک‌پور، صادق (۱۳۶۹)، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی-اجتماعی گیلان و قزوین، به کوشش سید محمدتقی ابوالقاسمی، رشت: نشر گیلکان.
- گیلک (خمایی)، محمدعلی (۱۳۷۱)، تاریخ انقلاب جنگل، رشت: نشر گیلکان.
- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۲)، غرب و شوروی در ایران، سی سال رقابت ۱۹۱۸-۱۹۴۸م، ترجمهٔ حورا یآوری، تهران: ابن‌سینا.
- متولی، عبدالله (۱۳۷۳)، بررسی تطبیقی دو نهضت جنگل و خیابانی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مدنی، میر احمد (۱۳۷۷)، جنبش جنگل و میرزا کوچک‌خان، به کوشش سید محمدتقی میرابوالقاسمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۴)، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح و تحشیه منوچهرستوده، تهران: اطلاعات.
- مهدوی لاهیجانی، محمد [بی‌تا]، جغرافیای گیلان، نجف اشرف: المطبعة النعمان.
- مهرداد، سید جعفر (۱۳۸۲)، مدخلی بر بازشناسی نهضت جنگل، تهران: بنیاد اندیشه اسلامی.
- موسوی، سید صفا [بی‌تا]، آئین باستان و تاریخ گیلان، [بی‌جا]: [بی‌تا].
- میرابوالقاسمی، سید محمدتقی (۱۳۷۷)، گیلان از انقلاب مشروطیت تا زمان ما، رشت: ره‌آورد گیل.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۶۹)، جنبش میرزا کوچک‌خان برابر گزارش‌های سفارت انگلیس، تهران: تاریخ ایران.
- یقیکیان، گریگور (۱۳۶۳)، شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان، تهران: انتشارات نوین.

#### مصاحبه‌ها

- اسلامی، محمد، متولد ۱۳۱۲ش، فرزند غلام (متولد حدود ۱۲۷۰ش) (تاریخ مصاحبه: ۱/۱۵/۱۳۹۶).
- موضوع مصاحبه: تاریخچه نهضت جنگل به نقل از غلام اسلامی سلمانی جنگلی‌ها.
- بیجاری، منوچهر، متولد ۱۳۳۵ش، فرزند میرزا گل، فرزند علی اصغر (تاریخ مصاحبه: ۱/۵/۱۳۹۶).
- موضوع مصاحبه: تاریخچه نوده پسیخان به نقل از علی اصغر بیجاری.
- خانزاده جیردهی، محمدتقی، متولد ۱۳۱۵ش، فرزند مرتضی (تاریخ مصاحبه: ۴/۲۹/۱۳۹۶). موضوع مصاحبه: تاریخچه پسیخان.

- رهنما، سیده فاطمه، متولد ۱۳۲۰ش، فرزند سید عباس (تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۴/۱۶). موضوع مصاحبه: نهضت جنگل در دافسار به نقل از علی سلیمی.
- لطیفی، احمد، متولد ۱۳۹۴ش (تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۱/۱۹). موضوع مصاحبه: خاطراتی از پسیخان در دوره نهضت جنگل.



## اندرزنامه‌نویسی در دوره قاجار: علل تداوم، نمودهای تحول

زهرا علیزاده بیرجندی<sup>۱</sup>

الهام ملک‌زاده<sup>۲</sup>

سمیه پورسلطانی<sup>۳</sup>

**چکیده:** اندرزنامه‌نویسی در دوره قاجار به عنوان میراث ادب و اندیشه سیاسی ایران، جایگاه مهمی در مطالعات تاریخی، علوم سیاسی و ادبیات دارد. یکی از ادوار مهم در بررسی پیشینه‌های اندرزنامه‌نویسی و سیر تطور آن در تاریخ ایران، دوره قاجاریه است. در میان اندرزنامه‌نویسان سیاسی عهد قاجار، دسته‌ای به سبک اندرزنامه‌های کهن، هم در ساحت اندیشگانی و هم در سطوح ادبی وفادار ماندند، اما دسته‌ای دیگر ضمن حفظ قالب صوری و الگوگیری از برخی مبانی نظری متون پیشین، بنا بر مقتضیات زمانه تغییراتی در آن پدید آورده‌اند. عملکرد دو طیف نویسندگان نشان‌دهنده استمرار سنت اندرزنامه‌نویسی در روزگار قاجاران است. نگارندگان مقاله حاضر با اتخاذ رویکرد توصیفی-تحلیلی، کوشیده‌اند دلایل استمرار این سنت و همچنین نمودهای تحول این متون را مورد واکاوی قرار دهند. یافته‌های حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که عمده‌ترین دلایل استمرار اندرزنامه‌نویسی، مبانی خردورزانه و تجارب سیاسی ایرانیان در کشورداری، وجود الگوهای تمرکزگرایانه، جایگاه اندیشه ایرانشهری در تبیین مناسبات دین و دولت و ظرفیت قالب اندرزنامه‌نویسی برای طرح مفاهیم نو در اندرزنامه‌های سیاسی بوده است.

**واژه‌های کلیدی:** اندرزنامه‌های سیاسی، قاجاریه، تحول، تداوم

Zalizadehbirjandi@Birjand.ac.ir

۱ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول)

۲ هیأت علمی و رییس گروه تاریخ فرهنگی، پژوهشکده علوم تاریخی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
elhammalekzadeh@ihcs.ac.ir

s.poursoltani82@gmail.com

۳ کارشناس ارشد تاریخ

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۰۱ تاریخ تأیید: ۹۹/۰۵/۰۶

## Study of the Thematic Development of Political Treatises in Qajar Era and Its Reasons

Zahra Alizadeh Birjandi<sup>1</sup>

Elham Malekzadeh<sup>2</sup>

Somayeh Poursoltani<sup>3</sup>

**Abstract:** Political advice, as the legacy of Iranian political thought, has an important place in historical studies and political science. Qajar era is one of the most important periods for examining the evolution of writing in Iranian history. This is important due to multitude of such treatises and changes in their content. The purpose of this paper is to provide an overview of the themes in the Qajar Rules of Procedure, to explain their thematic developments and the factors affecting them. The findings of the present paper, while illustrating the thematic developments of such texts in Qajar epoch under the influence of some factors such as a rationalist approach, critical position and application of new political concepts, challenge the view of those who considered the Qajar era to be an era of decadent.

**Keywords:** Political treatises, Qajar, critique, king.

---

1 Associate Professor of History, Birjand University (Corresponding Author)  
Zalizadehbirjandi@Birjand.ac.ir

2 Faculty and Head of Cultural History Department, Research Institute of Historical Sciences, Institute for Humanities and Cultural Studies, elhammalekzadeh@ihes.ac.ir

3 Master of History, s.poursoltani82@gmail.com

## مقدمه

اندرزنامه سیاسی به متونی در عرصه سیاست و تأملات سیاسی اطلاق می‌شود که با هدف توصیه رفتار مناسب در زندگی و سلوک سیاسی صاحبان قدرت نگاشته شده باشد. در این متون علاوه بر دستورهای اخلاقی و ادبیات تعلیمی، آیین کشورداری و روش‌های حفظ اقتدار و مشروعیت قدرت سیاسی نیز مجال طرح پیدا کرده است. گستره موضوعی این آثار سبب اختلاف نظرهایی در خاستگاه اندرزنامه‌نویسی سیاسی شده است؛ به همین دلیل برخی اندرزنامه‌نویسی را ادامه آیین‌های کشورداری و تلاشی برای حفظ استقلال ایران از تسلط فکری اعراب دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۳۱). برخی نیز این متون را بخشی از قلمرو فراخ فقه و حکمت عملی به شمار آورده‌اند (فیرحی، ۱۳۷۸: ۵۷).

در ورای این اختلاف‌نظرها، سرچشمه‌های این متون به دوران ایران باستان بازمی‌گردد. از روزگار باستان تا عهد قاجاران، ادب اندرزنامه‌نویسی با وجود فراز و فرودهای آن، تحولات صوری و محتوایی استمرار پیدا کرد. در جریان استمرار این متون در دوره اسلامی، اندیشه‌های سیاسی ایران باستان و ادبیات حکمی پهلوی، به‌ویژه اندیشه ایرانشهری به دوران اسلامی راه یافت. در راهیابی این اندیشه‌ها به دوران اسلامی، تحت تأثیر عوامل گوناگون و اقتضائات زمانه، برخی مفاهیم دچار تغییر و بازتعریف شد. تغییر و تفسیر و بازتعریف مفاهیم اندرزنامه، بسترساز تداوم آنها شد. واکاوی سیر تطور اندرزنامه‌نویسی در ایران و دلایل تداوم آن از جنبه‌های گوناگون، به‌ویژه از منظر مطالعات تاریخ سیاسی و سیر تحولات اندیشه‌های سیاسی در تاریخ ایران حائز اهمیت است. با توجه به اهمیت این‌گونه مطالعات، در مقاله پیش رو تلاش شده است به واکاوی علل استمرار سنت اندرزنامه‌نویسی در دوره قاجار و تبیین نمودهای تحول در این متون پرداخته شود. بر این اساس، نگارندگان پژوهش حاضر با اتکا به روش توصیفی-تحلیلی درصد پاسخگویی به سؤالات ذیل بوده‌اند:

- چه عللی در تداوم سنت اندرزنامه‌نویسی در دوره قاجاریه دخیل بوده است؟
- در روند استمرار اندرزنامه‌نویسی، چه تحولاتی در این متون راه یافت؟

دربارهٔ پیشینه تحقیق باید گفت در مقاله‌های «اندرزنامه‌نویسی سیاسی در عصر ایلخانی» نوشتهٔ محبوبه شرفی، «قابوسنامه عنصرالمعالی و جریان اندرزنامه‌نویسی سیاسی در ایران دوران اسلامی» از فریدون الهیاری و «بررسی روش‌شناسی بنیادین سیاست‌نویسی در دوره میانه» نوشتهٔ سعید مقدم، به سنت اندرزنامه‌نویسی در دوره ایران اسلامی اشاره شده است. وجه تمایز مقاله حاضر با پژوهش‌های نام‌برده در مقطع زمانی مورد مطالعه است. دربارهٔ اندرزنامه‌های دوره قاجار تنها یک مقاله با عنوان «پندنامه یحویه؛ دریچه‌ای به افکار و اندیشه‌های امیر نظام گروسی» از عباس قدیمی قیداری و مرتضی خسروپناه وجود دارد. تمرکز این پژوهش بر یک اندرزنامه قرار گرفته و تفاوت مقاله حاضر با این پژوهش در گستره مطالعاتی و رویکرد تحلیلی آن است.

### ویژگی‌های ساختاری و محتوایی اندرزنامه‌های سیاسی دوره قاجار

اندرزنامه‌نویسی در ادبیات و تاریخ فرهنگ ایران سابقه‌ای دیرینه دارد. در میان ادوار باستانی ایران، عصر ساسانی در بردارندهٔ آثار و پندهای بسیاری منسوب به بزرگان و رجال دینی و سیاسی این دوره است. در دوره اسلامی، ادبیات ایران باستان با ادبیات اسلامی در هم آمیخت (شرفی، ۱۳۹۰: ۹۵) و سنت نگارش اندرزنامه‌ها تا عصر مشروطه تداوم یافت. اندرزنامه‌های دوره قاجار را از نظر ساختاری و محتوایی می‌توان در چند دسته طبقه‌بندی کرد. نخست، متونی که نشان دهندهٔ تأثیر اندیشهٔ پیشینیان است. این اندرزنامه‌ها از نظر ساختاری، محتوایی، منطقی گفتار و چگونگی استدلال تابع سیاست‌نامه‌های گذشته‌اند. در این زمینه می‌توان رسالهٔ *تحفه خاقانیه* نوشته نظام‌العلمای تبریزی را مثال زد. نظام‌العلماء از عبارات آغازین و تحمیدیه رسالهٔ خویش تا پایان، پایبندی به آیین اندرزنامه‌های پیشین و اندیشهٔ *ظل‌اللهی* سلطان را (که بازتعریف اندیشهٔ ایرانشهری در دوره اسلامی است) نشان داده است. استناد مکرر به آیات و روایات در تبیین شئون *ظل‌اللهی* سلطان از شاخصه‌های این اثر و نوعی وام‌گیری از سیاست‌نامه‌های کهن به شمار می‌آید. براساس اظهارات نظام‌العلماء، «انتظام عاشر و معاد رعیت» به «ادای حقوق پادشاهان» و اطاعت از آنها وابسته است. از این رو، نویسندهٔ *تحفه خاقانیه* وجود پادشاه ستمکار در چهل روز را بهتر از

رعیتی مهمل و سرخود در یک ساعت از روز دانسته است. وی با تکیه بر شواهد نقلی، قیام به طاعات و عبادات، تصحیح معاملات و بقای تمدن و انتظامات را به وجود «سلاطین با تمکین» پیوند داده است (نظام‌العلمای تبریزی، ۱۳۹۵: ۱۷۰/۴-۱۷۱). نظام‌العلمای همچنین «تیغ سیاست سلطان» را برای جلوگیری از ویرانی بنیان ملک ضروری می‌دانست (همان، ۱۸۹/۴).

اندرزنامه دیگری که به لحاظ سبک در این دسته نخست جای می‌گیرد، رساله در وجوب دعای شاه تألیف ذوالریاستین شاگرد حاج ملاهادی سبزواری است. در این رساله کاربرد صفات، مدایح، استناد به آیات و روایات، برای اثبات قداست مقام سلطان و توجیه شرعی اقدامات و پاسخ به شبهاتی است که در مورد عملکرد ناصرالدین‌شاه مطرح شده است (ذوالریاستین، ۱۳۹۵: ۲۵۷/۴، ۲۶۳). این اندرزنامه‌نویس بر مشعوف و مسرور بودن «قلب مبارک سلطان» تأکید کرده و ثمرات این شغف و سرور را «انتظام امورات مردم» دانسته است. به باور ذوالریاستین، شوکت شاه در مجالس مهمانی و عیش و تفریح رفتن با ندیمه‌ها و عشق‌ورزی به معشوقه‌ها، برای رفع خیالاتی است که اگر در رفع آن چاره‌ای نشود، امور سلطنتی مختل می‌ماند (همان، ۲۶۴/۴). در خاتمه رساله و پس از بیان این توجیحات و به قول نویسنده «اجتهاد خود»، وی بر وجوب دعا برای پادشاه تأکید ورزیده و به بدگویان پادشاه هشدار داده است که اگر قوت داشته باشد، آن بدگویان را تنبیه خواهد کرد (همان، ۲۶۵/۴).

دسته دوم اندرزنامه‌های دوره قاجار آثاری‌اند که ضمن حفظ برخی ساختارها تحت تأثیر اندیشه‌های نوگرایانه آن روزگار، مفاهیم جدیدی را نیز در خود جای داده‌اند. نمونه‌ای از این دسته دوم رساله در اصلاح امور به قلم «خان خانان» است. نویسنده ضمن حفظ ساختارها و شاکله اندرزنامه‌های کهن و حتی کاربرد برخی واژه‌ها و عبارات رایج در اندرزنامه‌های پیشین نظیر «سایه یزدان» و «چوپان اقبال برای رمه پریشان» (خان خانان، ۱۳۹۵: ۲۷۱/۴)، از «سیاحت در اقطار فرنگ» و مفاهیمی نو سخن گفته است. نویسنده در تبیین انواع سلطنت، به برتری سلطنت معتدله در ممالک اروپا اشاره کرده و نظام جمهوری را مورد انتقاد قرار داده است (همان، ۲۷۵/۴). گفتار خان خانان با تشریح مفهوم آزادی و تمایز آن با هرج و مرج از طریق استناد به فرمان علی(ع) به مالک اشتر و

حفظ حقوق دیگران خاتمه می‌یابد (همان، ۲۷۸/۴).

براساس این شواهد می‌توان دریافت که اگرچه مفاهیم نو به ساختار اندرزنامه‌های سیاسی دوران قاجار راه یافته، اما در سطوح ادبی و شیوه استدلال، استمرار سنت اندرزنامه‌نویسان گذشته نمایان است. مهم‌ترین مضامین و مباحثی که با تأثیرپذیری و الگوگیری از اندرزنامه‌نویسی سنتی به اندرزنامه‌های سیاسی قاجار راه یافته، در ذیل بیان شده است:

- ویژگی‌های سلطان و شئون سلطنت، نظیر فرهنگدی (وجه کاریزمایی سلطان) (دماوندی، ۱۳۹۵: ۵۴/۲)؛ تسلط بر شریعت (کشفی، ۱۳۸۶: ۲۳۸/۱)؛ حیا (مروزی، ۱۳۹۵: ۱۱۹/۱)؛ ادب (همان، ۱۲۲)؛ سخاوت (همان، ۱۲۹)؛ شجاعت (همان، ۱۳۳)؛ حلم (همان، ۱۳۸)؛ عفو (همان، ۱۴۰)؛ عزم راسخ (کشفی، ۱۳۸۶: ۱۸۰/۱)؛ آگاهی از علم سیاسات مدن (آقاسی، ۱۳۸۶: ۴۸۳/۱).

- وظایف سلطان: دین‌مداری (مروزی، ۱۳۸۶: ۱۰۵/۱)؛ استخدام جاسوسانی هوشیار و راست‌گفتار (همان، ۳۰)؛ مشورت کردن با اصحاب حلّ و عقد و با علم و بصیرت (بهبهانی، ۱۳۹۵: ۲۰۶-۲۰۷/۳)؛ کرمانشاهی، ۱۳۹۵: ۲۸۰/۳)؛ برقرار کردن عدالت (مروزی، ۱۳۹۵، ۱۲۶/۱)؛ روح الاسلام و صراط‌المستقیم علی الانام، ۱۳۹۵: ۳۷۶/۲)؛ توجه به سپاهیان (آقاسی، ۱۳۸۶: ۴۸۵/۱)؛ استخدام کارگزاران کاردان (همان، ۴۸۴).

- راه‌های خلل در سلطنت؛ مانند عدم نظارت بر عملکرد سپاهیان (مازندرانی، ۱۳۸۶: ۶۵۳/۱)؛ تکبر و خودبینی سلطان (کشفی، ۱۳۸۶: ۱۸۳/۱)؛ عشرت‌طلبی (همان، ۲۴۵)؛ بی‌نظمی دستگاه دیوان (بهبهانی، ۱۳۹۵: ۱۴۹/۳)؛ دخالت حرم‌خانه در امور مملکتی (ملکم‌خان، ۱۳۹۵: ۱۹/۳)؛ ظلم سلطان (سپهر، ۱۳۹۵: ۳۷۳/۴)؛ اختلاف در دین (ذوفنون، ۱۳۹۵: ۹۸/۳).

### علل تداوم سنت اندرزنامه‌نویسی در دوره قاجار

در واکاوی دلایل استمرار این قالب در عصر قاجاریه می‌توان دو دسته عوامل (ریشه‌ای و آنی) را مدّ نظر قرار داد. منظور از علل ریشه‌ای، عواملی است که به‌طور کلی دلایل تأثیرگذار در دوران ایران اسلامی و نه فقط عصر قاجار را نشان

می‌دهد؛ و علل آنی نیز به مسائلی می‌پردازد که به‌طور خاص سبب‌ساز استمرار این‌گونه متون در روزگار قاجار شده‌اند. از جمله علل ریشه‌ای تداوم سنت اندرزنامه‌نویسی می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

- **نیاز شاهان به آموزش سیاسی:** پیدایش اندرزنامه‌های سیاسی را می‌توان ناشی از نیاز سلاطین به فراگیری اصول و قواعد کشورداری دانست. این اصول و دانش آن نزد دیوانیان و وزیران خردمند ایرانی به صورت سنتی محفوظ مانده بود. در تاریخ ایران بعد از اسلام، به سبب فقدان شاهان ایرانی و خلأ تربیت شاهانه مطابق با رسوم دربارهای ایرانی، نیاز به یادگیری قواعد کشورداری پدیدار شد (فرزانه‌پور، عباسی و نوروزی، ۱۳۹۵: ۹۵). این احساس نیاز را می‌توان از مقدمه‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی در *سیاست‌نامه* درک کرد. «... کدام شغل است که پیش از این پادشاهان شرایط آن بجای می‌آورده‌اند و ما تدارک آن نمی‌کنیم و نیز هر چه از آیین و رسم ملک و ملوک است و در روزگار گذشته بوده است از ملوک سلجوق بیندیشید و روشن بنویسید...» (طوسی، ۱۳۷۸: ۳-۴). خواجه نظام‌الملک در ادامه‌ی این سخنان، به فواید کتاب خود اشاره کرده و آگاهی از آن را برای پادشاهان ضروری دانسته است: «... هیچ پادشاه و صاحب فرمانی را از داشتن و دانستن این کتاب چاره نیست خاصه در این روزگار که هر چند بیشتر خوانند ایشان را در کارهای دینی و دنیای بیداری بیشتر افزایند... و روش کارها و راه تدبیرهای صواب برایشان گشاده شود و قاعده درگاه و بارگاه و دیوان مجلس و میدان اموال و معاملات و احوال لشکر و رعیت برایشان روشن شود» (همان، همان‌جا).

این نیاز به آموزش پیامد دیگری را با خود دارد و آن اینکه دیگر مانند دوران پیش از اسلام، شاهان نماد اخلاق، دین و عدل و دیگر خصوصیات شهریار آرمانی به شمار نمی‌آمدند؛ به همین دلیل در جایگاه اندرز دادن نبودند، بلکه در جایگاه اندرزپذیری قرار داشتند (فرزانه‌پور، عباسی و نوروزی، ۱۳۹۵: ۹۶).

- **نیاز شاهان به آموزش دینی:** در دوران پس از اسلام، پادشاهان دیگر نماد خرد و سیاست و دین‌مداری نبودند، بلکه به نماد قدرت و ظلم عنان‌گسیخته تبدیل شدند؛ زیرا بسیاری از پادشاهان ترک و مغول بعدها به اسلام گرویدند و به همین دلیل

پادشاه از اغلب رعایای خود از درجه پایین‌تری در دینداری برخوردار و از این رو، به آموزش‌های دینی نیازمند بود (همان، ۹۸).

**- فقدان قواعد کشورداری:** فقدان اصول و قواعد کشورداری سبب وام‌گیری از ادبیات اندرزی ایران باستان شد. با وجود عدم هماهنگی برخی درون‌مایه‌های ادبیات اندرزننامه‌ای دوران باستان با دوران اسلامی، این تداوم همچنان تا روزگار مشروطه تداوم یافت. آنچه بسترساز این تداوم با وجود برخی ناهماهنگی‌های فرهنگی شد، گزینشی بودن مواد اقتباسی از اندرزننامه‌های پیشاسلامی و بازسازی آن است (فوشه کور، ۱۳۷۷: ۶-۷؛ به نقل از: نوروزی و دولت‌آبادی، ۱۳۹۴: ۱۲۵).

**- تداوم نقل قول‌های پیشاسلامی ایران بعد از اسلام:** در متون ایران اسلامی به آثار و اقوال پیش از اسلام بارها استناد شده است. این امر به‌ویژه در متون تاریخی، اخلاقی و سیاسی بسیار چشمگیر است. حکما و وزرای ایرانی اغلب به نقل قول‌های این منابع استناد کرده و از آنها بهره برده‌اند. برای نمونه، عنصرالمعالی در مقدمه *قابوس‌نامه* از استنادات خود به اقوال انوشیروان این‌گونه سخن‌ها گفته است: «از قول نوشین‌روان عادل ملک ملوک عجم اندر این کتاب یاد کردم تا تو نیز بخوانی و بدانی و یادگیری و کاربند باشی و کاربستن این سخن‌ها و پند آن پادشاه ما را واجب‌تر باشد که ما از تخمه ملوکیم» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۲: ۳۴).

در جای دیگر از *قابوس‌نامه*، عنصرالمعالی توصیه کرده است که این سخنان و پندها را نباید خوار شمرد؛ زیرا این اقوال نیز سخنان حکما و سخن پادشاهان را دربردارد (همان، ۳۹). در اظهارات عنصرالمعالی به دو عامل در تداوم سنت اندرزننامه‌نویسی اشاره شده و آن، صبغه حکمت‌آموزی اندرزننامه‌ها و همچنین صبغه سیاسی و پیوند آن با ملک‌داری است. به نظر می‌رسد ویژگی‌های گفته‌شده تأثیر مهمی در شهرت و رواج و ترجمه خدای‌نامه‌ها از دوران باستان به دوران اسلامی داشته است. خدای‌نامه‌ها که خود شاخه‌ای از ادب سیاسی به شمار می‌آیند، مجموعه‌ای از خردورزی‌های سیاسی ایرانیان و تجارب کشورداری و فرمانروایی سلاطین و دولت‌مداری وزیران و رجال سیاسی است که به نوبه خود شاخه‌ای از درخت تنومند خرد، حکمت و اخلاق ایرانی به شمار می‌روند (فرزانه‌پور، عباسی و نوروزی، ۱۳۹۵:



۷۹). همین ویژگی‌ها و غنای محتوایی این متون و نیاز زمامداران در دوران اسلامی به این گونه متون، رمز تداوم و بقای ادب اندرزنامه‌نویسی پس از اسلام و به‌ویژه در روزگار قاجار بوده است. در اندرزنامه‌های دوره قاجار نیز می‌توان نشانه‌هایی از استناد به اقوال حکما و اشاره به سلوک سیاسی انوشیروان را یافت. برای نمونه، ملک المورخین در سیاست‌نامه خویش بهترین شیوه مالیات گرفتن را عشریه عنوان کرده و این روش مالیات‌گیری را شیوه انوشیروان عادل دانسته است (ملک‌المورخین، ۱۳۹۵: ۴/۴۱۳). سپهر نیز در آغاز رساله سلوک و ملوک مظفری به بهره‌گیری خویش از اقوال حکمای باستان اشاره کرده است. وی در قسمتی از رساله خویش با استناد به سخن «پادشاه دادگر انوشیروان»، مدار سلطنت را بر پنج امر به این شرح استوار دانسته است: «اول حفظ و حراست مملکت، دوم پیروی از شریعت، سیم نیکان را نیک داشتن، چهارم بدان را سزای بد دادن، پنجم لطف و عنف را به جای خود به کار بستن» (سپهر، ۱۳۹۵: ۴/۳۷۷).

– ارتباط دین و سیاست در دوران اسلامی: پیوند دین و سیاست در اندیشه‌های ایران باستانی است و در تعالیم زرتشت نیز – که بخشی از اصول اندیشه ایرانشهری از زبان اوست – بر وحدت دو حوزه دین و سیاست تأکید شده است. اندیشه ایرانشهری همواره قدرت شه‌ریار را برتر از همگان قرار داده است. این اصل در عرصه نظری به معنای خودکامگی و اعمال قدرت سیاسی در جهت اهداف شخصی نبوده است. در دوره اسلامی، اندیشه پیوند دین و سیاست تداوم پیدا کرد. تأکید بر تفوق قدرت سلطان، از محورهای اصلی اندیشه اندرزنامه‌نویسان و استمرار بخش مهمی از میراث اندیشه ایرانشهری است. سخنان خواجه نظام‌الملک نیز بر این امر صحنه می‌گذارد (طوسی، ۱۳۷۸: ۸۰). خواجه در سیاست‌نامه ضمن تعدیل اندیشه ایرانشهری که شاه را از نژاد برتر و خمیرمایه او را از جهان الوهی می‌دانست، برتری شه‌ریار را فقط به توان او در اجرا و اعمال تصمیمات حکومتی منحصر کرده است. اینکه خواجه در سیاست‌نامه اصطلاح «فرمان‌روا» را به عنوان عامل تمایزی میان پادشاه و دیگر مقطعان و مردمان دانسته (همان، ۱۱)، حاکی از آن است که مؤلف سیاست‌نامه تفاوت بین شه‌ریار و سایر مردم را به چگونگی کار کردها مربوط دانسته و نظریه برتری نژادی

شهیاران را به نظریه‌ای کارکردی تنزل داده است. در اندیشه خواجه نظام‌الملک، توجیه سلطنت مطلقه و تکوین نظام سیاسی متمرکز به عنوان یک اصل محوری مطرح شده است و خواجه به دلیل تأکید بر این اصل محوری، سایر وجوه و ابعاد اندیشهٔ ایرانشهری را به دست فراموشی سپرده است (فرزانه‌پور، عباسی و نوروزی، ۱۳۹۵: ۱۷۱). مبانی فکری خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه که تلفیقی از تجارب سیاسی او و برداشت وی از اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری است، به تدوین نظریهٔ سلطنت مطلقه و نظام سیاسی متمرکزی منجر شد که نزدیک به هزار سال، یعنی تا زمان فراهم آمدن مقدمات مشروطه‌خواهی در ایران، شالودهٔ نظریه حکومت در ایران به شمار می‌آمد (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۶۱).

در روزگار قاجاران با وجود فراز و فرودهای مناسبات دین و دولت،<sup>۱</sup> این اندیشه ادامهٔ حیات داد. در پرتو این مناسبات در دوران فتحعلی‌شاه، میرزا ابوالقاسم قمی در اندرزنامه خویش / ارشادنامه شاه را «السلطان ظل الله فی الارض» خطاب کرده است (الگار، ۱۳۶۹: ۱۰۲). نمود بارز این پیوند را در اندرزنامهٔ تحفه خاقانیه و عبارت «الملک و الدین توأمان» می‌توان یافت (تبریزی، ۱۳۹۵: ۱۶۶/۴). در دوره قاجار تبعیت از الگوی شاه-وزیر که خواجه نظام‌الملک پایه‌گذار آن بود، به صورت ویژه‌ای در دوران سلطنت محمدشاه (دوران قائم‌مقام) و ناصرالدین‌شاه دیده می‌شود. در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌ویژه در دوران صدارت امیرکبیر و سپهسالار، اندیشهٔ ایرانشهری البته در قالب تعدیل شدهٔ آن (الگوی خواجه نظام‌الملک) که تمایز سلطان را در وجوه کارکردی او جست‌وجو می‌کرد، ادامه یافت. گفتنی است تداوم نظریهٔ اندیشه ایرانشهری آن هم مدل خواجه نظام‌الملکی آن، فقط در ساحت عمل و سیاست‌های صدراعظم‌ها استمرار پیدا نکرد، بلکه در محتوای سیاست‌های این دوره نیز می‌توان این تداوم را به روشنی دید.

علاوه بر عوامل گفته‌شده، برخی علل آنی هم - که نشأت گرفته از شرایط زمانه و تحولات آن دوران بوده - در استمرار اندرزنامه‌نویسی در دوره قاجار مؤثر بوده است.

۱ در زمینه مناسبات دین و دولت ببینید: حامد الگار (۱۳۶۹)، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: توس.

در این زمینه می‌توان علل زیر را برشمرد:

- اهمیت تمرکزگرایی در خط مشی سیاسی دولتمردان اصلاح‌طلب: یکی از آسیب‌های سیاسی- اجتماعی دوره قاجاریه، فقدان تمرکز سیاسی و چندگانگی منابع قدرت بوده است. این آسیب را می‌توان از عنوان «ممالک محروسه ایران» دریافت. صدراعظم‌های اصلاح‌طلب و نوگرایی دوره قاجار، نظیر امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپهسالار تلاشی جدی را در راستای تمرکزگرایی و اقتدار دولت مرکزی انجام دادند (ر.ک. به: آدمیت، ۱۳۴۸؛ همو، ۱۳۵۶). پیامدهای عدم تمرکز دولت، در بلواها و شورش‌های دوران قاجار و سرکشی‌های حکام ایالات، به‌ویژه در هنگامه بحران جانشینی به خوبی دیده می‌شود.

با توجه به آنچه که گفته شد، ادب اندرزنامه‌نویسی به‌ویژه آثاری چون سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک که در آن راهکارهای اقتدار حکومت و تمرکزگرایی تبیین شده بود، می‌توانست راه خود را برای تداوم در دوره قاجار پیدا کند. پیروان الگوی تمرکزگرایی در دوره قاجار، سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک و روش او را الگویی مناسب می‌دانستند. خواجه کوشیده بود با تکیه بر نگرش ایرانیان به امر سلطنت، جایگاه شاه سلجوقی را فراتر از جایگاه فرماندهی سران قبایل ترک، به مقام سلطانی فرهمند و با اقتدار تغییر دهد (اکبری، ۱۳۸۷: ۱۰۳). نظام‌الملک با رواج این اندیشه که به تکوین یک حکومت مرکزی مقتدر منجر می‌شد، تلاش کرد از نابسامانی‌های ناشی از قدرت نامتمرکز جلوگیری کند (استاجی، صادقی‌منش و قادری سهی، ۱۳۹۶: ۲۶).

- ظرفیت قالب اندرزنامه‌نویسی: اندرزنامه‌نویسان قاجاری اعم از وفاداران به اسلوب و مضمون اندرزنامه‌های سنتی، نظیر نظام‌العلمای تبریزی و ذوالریاستین و اندرزنامه‌نویسان نوگرا چون خان‌خانان و حسین‌بن محمود الموسوی، همگی قالب اندرزنامه‌نویسی را برای تبیین اهداف و ایده‌هایشان مناسب تشخیص داده بودند. استمرار این قالب به معنای حفظ همه موازین اندرزنامه‌های کهن نبوده است؛ بنابراین نمی‌توان وجود واژه‌هایی چون برادری، توأمانی دین و دولت، عدالت و نظم در اندرزنامه‌های پیشین و اندرزنامه‌های قاجاری را مفاهیمی همسان به شمار

آورد. این واژه‌ها به اقتضای شرایط زمانه، ترجمه کتب حقوقی و سیاسی به‌ویژه ترجمه قانون‌های اساسی سایر دول و انتشار آثار و ایده‌های روشنفکری تحول پیدا کرد. در نتیجه این تحول، مقوله‌های چالشی نظیر مساوات و آزادی به ساحت اندرزنانه‌های سیاسی راه یافت.

در همین راستا باید از نویسنده *میزان الملوک* یاد کرد که با طرح مقوله چالشی «مساوات» و بیان این ادعا که اجرای عدل ربطی به دینداری ندارد، اعتقاد خویش به عدالت عرفی را آشکار ساخت. جرئت این اندرزنانه‌نویس تا بدان حد است که انحصار مقام ظل‌اللهی را به چالش کشیده و همه موجودات حتی ماه و خورشید و ستارگان را برخوردار از شأن ظل‌اللهی دانسته است (کشفی دارابی، ۱۳۹۵: ۱۰۰/۲-۱۰۱). در مجموع، می‌توان گفت اندرزنانه‌نویسان قاجاری از طریق بازتعریف و تفسیر مفاهیم کهن و ورود مقوله‌های نو و چالشی، در روند استمرار این ژانر ایفای نقش کردند.

### نمودهای تحول اندرزنانه‌نویسی سیاسی در عصر قاجاریه

تحت تأثیر شرایط زمانه و ورود اندیشه‌های نوگرایانه، انتقاد که به عنوان بارزترین ویژگی نثر فارسی در این دوران شناخته می‌شد (جهانگرد، ۱۳۹۰: ۶۴)، به اندرزنانه‌های قاجاری راه پیدا کرد و نقد نظم سیاسی-اجتماعی موجود، در کنار مقایسه وضعیت ایران با دول اروپایی، به یکی از مضامین اندرزنانه‌ها تبدیل شد. مباحثی چون قانون‌مداری، تشکیل نهادهای نو نظیر مجلس، بهداشت و سلامت، تشکیل کمپانی‌ها و شرکت‌های تجاری، تأسیس بیمه، حفاظت از محیط زیست و صنعت و تجارت، از مفاهیم جدید راه‌یافته به اندرزنانه‌های این دوران بوده است. در ادامه با آوردن شواهدی از اندرزنانه‌ها، نمودهای تحول به شیوه مصداقی مطرح شده است.

- **نقد سلطان:** برخی اندرزنانه‌نویسان انتقادات خود را نسبت به سلطان در یک گفت‌وگوی خیالی بیان می‌کردند؛ چنان‌که رستم‌الحکما در گفت‌وگو با سلطان، عقل کامل، از این مسئله شکایت داشته که اگر در عین ارادت و اخلاص و دور از ریا، مطلبی را بیان کند، از رنجش خاطر سلطان می‌ترسد «زیرا که گفته‌اند الحق مرّ»

(رستم‌الحکما، ۱۳۸۶: ۳۴۲/۱). با این حال، او بدون اشاره به نام سلطان وقت، بر او خرده گرفته است که عمر را به بوالهوسی و پیروی از شهوات جسمانی و شیطانی گذرانده و سلطان را اندرز می‌دهد که در باقیمانده عمر به امور حقانی و رحمانی بپردازد (همان، ۳۴۹-۳۵۰). رستم‌الحکما عملکرد مطلوب پادشاه خوب را در گرو عدم متابعت از نفس، مشورت با عقلا، برپایی عدل و حسن سیاست در امور رعیت و مملکت می‌دانست (همان، ۳۶۳).

میرزا سعیدخان انصاری در رساله قانون ناصری ضمن اذعان به تمایز وجود پادشاه نسبت به سایر مردم و تذکر شئون ظل‌اللهی سلطان، بر پاکی و بی‌غش بودن ساحت پادشاهی و انصراف خاطر وی از کامروایی و اهتمام به انتظام امور دولتی و تمهید اسباب ترقی مملکت تأکید ورزیده است. انصاری ضمن رعایت جانب احتیاط آرزو کرده است که کاش سلطان با بذل همت و وقت، امور سلطنت را به گونه‌ای رهبری کند که ثمرات و فواید بیشتری از آن عاید شود (انصاری، ۱۳۹۵: ۳۵۰/۳-۳۵۲).

ملکم نیز با اشاره به کشته شدن امیر کبیر، وزیرکشی را عادت شاهان قاجار دانسته، بر مرگ امیر تأسف خورده است. او این اقدام را ناشی از هوی و هوس جاهلانۀ پادشاه جوان و میل خاطر رأی بانوان حرم می‌دانست (ملکم، ۱۳۹۵: ۱۸/۳).

**نقد دولتمردان قاجاری:** از جمله دولتمردانی که مورد انتقاد اندرزنامه‌نویسان قرار گرفته بودند، میرزا آقاخان نوری و حاج میرزا آقاسی می‌باشند. ذوالفنون در قالب حکایت پادشاه نیمروز، به ماجرای مراجعت میرزا آقاخان نوری به دربار و برکشیدن او توسط امیر کبیر اشاره کرده و از دسیسه‌چینی نوری برای قتل امیر سخن گفته است (ذوالفنون، ۱۳۹۵: ۶۹/۳-۷۰). ملک‌خان نیز میرزا آقاخان نوری را «پسرکی طبع پرست، به صورت یگانه و به سیرت بیگانه» خوانده که «نه از شرع شریف شرمی و نه از مردان مرد، آزرمی داشت. ریشه حرص در اعماق زمین ایران بدوانید... جواهر (و نقود) ایران را به فریب و فسون فراهم آورده... تمام حواس خمسه آن پیرگرگ همین بود که صدارت ایران پشت بر پشت در خانواده نوری‌ها برقرار بماند» (ملکم‌خان، ۱۳۹۵: ۱۷/۳-۱۸).

او در ادامه بر اقدامات حاج میرزا آقاسی خرده گرفته و اظهار تاسف کرده که

در عهد صدارت وی ناموس مملکت و خزانه سلطنت در دست ترک‌ها قرار گرفت و به سبب سوء تدبیر این وزیر نادان و ناهمسازی دخل و خرج، بنیاد مملکت روی به انهدام نهاد (همان، ۲۵).

ذوالفنون در دو مقطع اقدامات ملکم را مورد شماتت قرار داده است. یک بار هنگام انعقاد عهدنامه پاریس که او و امین‌الدوله را متهم به اخذ رشوه از بریتانیایی‌ها کرده و بار دیگر برای تأسیس فراموشخانه (ذوالفنون، ۱۳۹۵: ۹۱/۳-۹۲).

ابوظالب بهبهانی با شکایت از عدم اعتبار پول ایران در ممالک خارجه و بها ندادن به قول و فعل اتباع ایرانی، دلیل این امر را در ضعف و تنزل دولت و عملکرد دولتمردان دانسته و به همین دلیل از دولتیان خواسته که در سیاست و شیوه حکمرانی خود تغییر رویه دهند (بهبهانی، ۱۳۹۵: ۱۴۷/۳).

**– اهتمام دولت در امر صنعت، تجارت و زراعت:** ثروت و مکنت یک کشور وابسته به وضعیت زراعت، تجارت و صنعت آن است و هر یک از وزارتخانه‌ها موظف به تأمین مایحتاج فعالان این حوزه و رفع موانع موجود می‌باشند. زمانی که دسترنج مردم با علم و فکر همراه شود، حاصل آن نیز دوچندان خواهد شد. تشکیل کمپانی‌های تجاری و کارخانه‌های صنعتی منافع بسیار برای مملکت و رعیت دارد؛ پس می‌باید که دولت با کسب نظر مساعد علما و حمایت سرمایه‌داران به ترویج این امر اهتمام ورزد (قاجار، ۱۳۹۵: ۱۵۰/۴).

**– حمایت از کالای داخلی:** ملک المورخین در لزوم توجه به این مسئله نوشته است: «مملکت ایران بحمدالله تمام مایحتاج و لباس مردم را دارد، از قییل برک و آقزی و شال ترمه و سلسله و شال شیرازی ... و قلمکار ... و قالی و قالیچه ... و توپ و تفنگ ... و غیره که به هیچ وجه محتاج به آوردن امتعه از خارج نیست ... وقتی که مردم پیکر مبارک (سلطان) را زیارت نمایند که به پارچه ایرانی ملبس است، وزراء عظام هم تأسی خواهند کرد و سایرین هم به ایشان تأسی می‌کنند ... کم کم ترویج امتعه ایران می‌شود و دیگر پول به خارج نمی‌رود» (ملک المورخین، ۱۳۹۵: ۴۱۸/۴).

**– حفاظت از جنگل‌ها:** ملک المورخین با هشدار نسبت به از بین بردن جنگل‌ها نوشته است: «... خوب است قدغن شود آتش جنگل به کلی موقوف باشد و هر کس

درختی از آن جا می‌برد، برای سوختن و فروختن، فوراً به جای آن درخت دیگر نشانند. در حقیقت برای هر جنگلی یک نفر ممیزی از دیوان لازم است که در آن جا بماند که ناظم این کار باشد و فایده کلی هم برای دولت پیدا می‌شود» (همان، ۴۲۵). این دقت نظر نویسنده در حفظ محیط زیست و راهکارهای وی از نکات نو و بدیع در این گونه متون است

- **تنظیم قیمت‌ها:** ملک‌المورخین از مغشوش بودن قیمت کالاها در ایران و خرابی و پریشانی زندگی مردم شکایت کرده و پیشنهاد داده است که قانونی تعیین شود که براساس آن نرخ کالاها در هر منطقه معین شود و به اندازه‌ای باشد که مردم از عهده پرداخت آن برآیند (همان، ۴۳۵).

- **حفظ وحدت:** هر ملتی که عداوت‌های شخصی را در کارهای عمومی به کناری نهاده و همچون اعضای بدن در کسب مراتب موفقیت و سرافرازی مملکت با یکدیگر همدست و متفق باشند، هیچ‌گاه مورد طعن و سرزنش دشمنان کشور قرار نمی‌گیرند (همان، ۴۳۵).

- **بهبود وضعیت بهداشت:** یکی از وظایف دولت فراهم کردن لوازم حفظ صحت رعیت است. آبله کوبی، جلوگیری از سرایت بیماری‌های واگیر، تحصیل آب سالم، استخدام پزشکان حاذق، استقرار عطار دواشناس، جلوگیری از مصرف مأكولات فاسد، آب‌پاشی خیابان‌ها و ترتیب باغات عمومی، از جمله اقداماتی است که می‌بایست در این راستا انجام شود (خان‌خانان، ۱۳۹۵: ۳۲۹/۴).

- **قانون‌مداری:** برخی اندرزنامه‌نویسان از قانون‌مداری مملکت فرنگستان تمجید کرده، آن را برای برقراری نظم و اداره صحیح امور جامعه ضروری دانسته‌اند و بی‌قانونی را عامل پریشانی و هرج‌ومرج کشور معرفی کرده‌اند: «پس می‌باید که عقلای دولت و ملت دور هم جمع شده و قانون جدید، تدبیر و تمهید نمایند که ... موجب تأمین عامه و تأسیس عدل شود» (بهبهانی، ۱۳۹۵: ۱۵۳/۳).

- **حمایت از مخترعان:** ابوطالب بهبهانی از دولت می‌خواست که برای ارباب فطانت و ذکاوت امتیازاتی را در نظر بگیرد تا بتوانند با اختراع یا اکتشافات خود به دولت و عامه مردم منفعت برسانند (همان، ۱۸۵).

- تأسیس انجمن بیمه: نویسنده رساله در اصلاح امور ضمن اشاره به مؤسسات موجود در فرنگ، از انجمن بیمه نیز نام برده و نوشته است: «مطابق دستورالعمل و تحت الحفظ دولت، به تدریج اقساط معینی که بر حسب التزام اداره متفاوتست، دریافت نموده، به موجب شروط مشخصه، در وجه مودیان اقساط، کارسازی می کنند (خان خانان، ۱۳۹۵: ۳۴۳/۴).

- تأسیس بانک: خان خانان وجود بانکها را به عنوان مرکزی برای معاملات اعتباری ادارات، اخذ وجه، دادوستد تجارتي و ارائه تسهیلاتی در وصول و ایصال وجوه لازم می دانست. وی پس از بیان کارکرد بانکها در جامعه، بر لزوم نظارت دولت بر معاملات بانکها و در اختیار گرفتن اجازه انتشار اسکناس تأکید کرده است (همان، ۳۴۴).

- تقابل گفتمان سنتی رعیت- سلطان با گفتمان دولت- ملت: در گفتمان سیاسی سنتی ایران که وجه غالب تفکر سیاسی قبل از شکل گیری مشروطه و رواج اندیشه های روشنفکران قاجاری بود، رعیت ناگزیر بود از سلطانی بی قید و شرط اطاعت کند. پس از رواج اندیشه های انتقادی و رواج مفاهیم جدید سیاسی توسط روشنفکران، تقابلی میان گفتمان کلاسیک و دوگانه دولت- ملت پدید آمد (اکبری، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۵).

در نتیجه رواج اندیشه های سیاسی جدید در عصر ناصری، به ویژه طرح رگه های نخستین حقوق شهروندی در این دوره و افزایش آگاهی های سیاسی جامعه، گفتمان جدیدی در برابر گفتمان سنتی عرض اندام کرد. تقابل این دو گفتمان به خوبی تأثیر خود را در تحول مضمونی اندرزنامه های سیاسی به جا گذاشت و واژه هایی چون «ملت» به عنوان بدیل «رعیت» در گفتمان سنتی و حقوق جدیدی که از ملزومات گفتمان دولت- ملت بوده است، در این اندرزنامه ها پدیدار شد.

- رشد عقلانیت و خردگرایی: رشد عقلانیت و خردگرایی یکی از شالوده های مهم تجدد و نوگرایی است. عنصر عقلانیت به اندرزنامه های این دوره نیز راه پیدا کرد تا جایی که کشفی دارایی در اندرزنامه اش به ستایش عقل پرداخته و تشخیص حسن و قبح اشیا را امری عقلانی دانسته است (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۳۲). با وجود مشرب



عرفانی کشفی، شیوه استدلال وی در میزان الملوک به‌ویژه در مباحث مربوط به عدل و ظل‌اللهی احتجاج عقلانی است. کشفی در توصیه‌های خود مبنی بر خودداری از سپردن یک شغل به چند نفر دلایلی را اقامه کرده و نتایج و آسیب‌های ناشی از این اقدام را برشمرده است:

- محروم شدن مردمان باکفایت؛ که نتیجه آن دشمنی محروم‌شدگان و آرزوی آنها برای تغییر و انقلاب است؛

- باقی نماندن کار و اشتغال برای دیگران؛

- عدم توانایی فرد در انجام تعهدات و مسئولیت‌های مربوط به چند شغل (همان، ۳۸).  
 رستم‌الحکما نیز در *داستان سؤال و جواب حکیمانه*، به هنگام تبیین رسوم سلطنت و بیان ویژگی‌های محتسب، صفت عقلانیت را بر سایر صفات، حتی بر متدین بودن او مقدم دانسته است (رستم‌الحکما، ۱۳۸۶: ۲۷۷).

### نتیجه‌گیری

شواهد ارائه شده در این نوشتار نشان دهنده استمرار اندرزنامه‌نویسی و کثرت نگارش این متون سیاسی در دوره قاجار است. مهم‌ترین دلایل تداوم این متون، نیاز شاهان به آموزش سیاسی و تجارب سیاسی گذشتگان، غنای محتوایی و مبانی خردورزانه اندرزنامه‌های پیشین، میراث اندیشه ایرانی‌شهری بر تبیین مناسبات دین و دولت و وجود الگوهای تمرکزگرایانه و راهکارهای حفظ اقتدار حکومت است. در کنار این دلایل باید از ظرفیت قالب اندرزنامه‌نویسی و قابلیت آن برای پردازش مفاهیم جدید در حوزه‌های حقوق فردی، حقوق سیاسی و بیان تأسیسات اقتصادی جدید یاد کرد. ظرفیت این قالب نگارش به گونه‌ای بود که عنصر نقد نیز توفیق راهیابی به ساحت اندرزنامه‌های سیاسی قاجار را پیدا کرد. بدین ترتیب، در اندرزنامه‌های سیاسی عصر قاجاریه می‌توان استمرار سنت اندرزنامه‌نویسی و نمودهای تحول را یافت.

## منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۶)، اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)، تهران: خوارزمی.
- ..... (۱۳۴۸)، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۵۶)، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران: آگاه.
- آقاسی، عباس (۱۳۸۶)، «چهار فصل سلطانی»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- استاجی، ابراهیم، علی صادقی‌منش و هستی قادری سهی (تابستان ۱۳۹۶)، «تحلیل مناسک حافظ نظام اتوکراتیک در سیاست‌نامه نظام‌الملک طوسی با تمرکز بر آرای روان‌شناختی اریک برن»، فصلنامه مطالعات فرهنگی-اجتماعی خراسان، ش ۴، صص ۷-۲۹.
- اکبری، احمدرضا (۱۳۸۷)، «خواجہ نظام‌الملک و فلسفه نگارش سیاست‌نامه»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۹، صص ۱۰۱-۱۰۳.
- اکبری، محمد علی (۱۳۸۴)، تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- الگار، حامد (۱۳۶۹)، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- انصاری، سعید (۱۳۹۵)، «قانون ناصری»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۳، تهران: نگارستان اندیشه.
- بهبهانی، ابوطالب (۱۳۹۵)، «منهاج‌العلی»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۳، تهران: نگارستان اندیشه.
- تبریزی، نظام‌العلما (۱۳۹۵)، «تحفه خاقانیه»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۴، تهران: نگارستان اندیشه.
- جهانگرد، فرانک (پاییز ۱۳۹۰)، «رویکرد انتقادی مبنای دگردیسی انواع نشر ادبی در عصر قاجار»، مجله نقد ادبی، ش ۱۵، صص ۶۱-۸۶.
- خان‌خانان (۱۳۹۵)، «رساله در اصلاح امور»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۴، تهران: نگارستان اندیشه.
- دماوندی، محمدحسین (۱۳۹۵)، «تحفة الناصریه فی معرفة الالهیه»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۲، تهران: نگارستان اندیشه.
- ذوالریاستین، محمد (۱۳۹۵)، «رساله در وجوب دعای پادشاه»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۴، تهران: نگارستان اندیشه.

- ذوالنون (۱۳۹۵)، «ادب وزراء»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۳، تهران: نگارستان اندیشه.
- رستم‌الحکما (۱۳۸۶)، «داستان سؤال و جواب حکیمانه»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- «روح الاسلام و صراط المستقیم علی الانام» (۱۳۹۵)، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۲، تهران: نگارستان اندیشه.
- سپهر، عباسقلی (۱۳۹۵)، «سلوک و ملوک مظفری»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۴، تهران: نگارستان اندیشه.
- شرفی، محبوبه (پاییز ۱۳۹۰)، «اندرزنامه‌نویسی سیاسی در عصر ایلخانی»، مطالعات تاریخ اسلام، ش ۱۰، صص ۹۳-۱۱۴.
- طباطبایی، جواد (۱۳۷۵)، *خواجه نظام‌الملک*، تهران: طرح نو.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۷)، *دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۷۸)، *سیر الملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.
- کرمانشاهی، محمدعلی (۱۳۹۵)، «احکام‌المدن»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۳، تهران: نگارستان اندیشه.
- کشفی دارابی، جعفر (۱۳۸۶)، «آثار عقل در سیاست مدن»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ..... (۱۳۹۵)، «میزان الملوک و الطوائف و صراط المستقیم فی سلوک الخلائف»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۲، تهران: نگارستان اندیشه.
- عنصرالمعالی، کیکاووس (۱۳۴۲)، *قابوس‌نامه*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: فروغی.
- فرزانه‌پور، حسین، حبیب‌الله عباسی و حامد نوروزی (۱۳۹۵)، «بررسی تحول نظریه سیاسی در ایران از دوره ساسانی تا حمله مغول (با تأکید بر سیاست‌نامه‌نویسی فارسی)»، طرح پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند.
- فیرحی، داوود (۱۳۷۸). *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی.
- قاجار، علی‌بخش (۱۳۹۵)، «میزان‌الملل»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۴، تهران: نگارستان اندیشه.
- مازندرانی، اسدالله (۱۳۸۶)، «خصایل الملوک»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- مروزی، محمدصادق (۱۳۸۶)، «تحفه عباسی»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه

- غلامحسین زرگری نژاد، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ..... (۱۳۹۵)، «شیم عباسی»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، ج ۱، تهران: نگارستان اندیشه.
- ملک‌المورخین (۱۳۹۵)، «قانون مظفری»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، ج ۴، تهران: نگارستان اندیشه.
- ملک‌خان، ناظم‌الدوله (۱۳۹۵)، «شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران»، سیاست‌نامه‌های قاجاری، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، ج ۳، تهران: نگارستان اندیشه.
- نوروزی، حامد و الهام دولت‌آبادی (تابستان ۱۳۹۴)، «تداوم در جریان، تناقض در درون»، نامه فرهنگستان، ش ۴، صص ۱۲۰-۱۳۸.

## علویان در مصر پیش از استقرار فاطمیان

فوزیه لشنی<sup>۱</sup>  
نگار ذیلابی<sup>۲</sup>

**چکیده:** جامعه علویان پیش از استقرار حکومت فاطمیان در مصر، اقلیتی قابل توجه بوده است. این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که علویان بر اثر چه زمینه‌ها، عوامل و انگیزه‌هایی از شهرهای مختلف جهان اسلام به مصر مهاجرت کردند و از آغاز سکونت تا نیمه سده چهارم، چه تحولات سیاسی و اجتماعی را از سر گذراندند و سیاست‌های متقابل میان آنها و طبقه حاکم تابع چه اهداف و انگیزه‌هایی بوده است؟ از پردازش داده‌های منابع متنوع تاریخی، برمی‌آید که پیش از استقرار فاطمیان، سیاست والیان و حاکمان در قبال علویان، غیرمذهبی و عمدتاً بر اقتضات سیاسی، اجتماعی و سنت‌های عرفی استوار بوده است؛ چنان‌که برخلاف تلقی رایج، علویان نیز جامعه‌ای یکپارچه با اهداف مذهبی، قومی یا سیاسی مشخص نبودند. حسنین بیش از خویشان حسینی و جعفری، اهل تعامل و سازگاری سیاسی بودند و در دوره‌های مختلف والیان اموی و عباسی، زیر پوشش تقيه مترصد فرصت‌های همکاری و سازش با دستگاه حاکم بودند؛ چنان‌که توانستند ضمن انتفاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در زمان مقتضی، زمینه پیروزی خویشان فاطمی خود را نیز فراهم کنند.

**واژه‌های کلیدی:** شیعیان مصر، علویان مصر، مهاجرت شیعیان به مصر، حسنین، حسنینان، زیدیان.

## Alawite Community of Egypt before Establishment of the Fatimid Dynasty

Foziyeh Lashani<sup>1</sup>  
Negar Zeilabi<sup>2</sup>

**Abstract:** Egypt's Alawite community was a noteworthy one before Fatimids established themselves in Egypt. This paper aims to find out what factors and motives made Alawites immigrate to Egypt from various cities of the Muslim world. Finally, it tries to see what objectives and motives contributed to the bilateral policies between Alawites and the ruling class. Examining the data from variegated historical sources indicate that the policy implemented by rulers and governors vis-à-vis Alawites was not of a religious nature before Fatimids began to take root in Egypt. Rather, it was mainly based on the political, social and secular traditions. Contrary to popular belief, Alawites did not form a monolithic society with certain religious, ethnic or political purposes. Hasanids, for instance, were more precautious than their Husainid or Ja'farid relatives. In various periods, Hasanids sought to cooperate and reconcile with the ruling system, and with Umayyad and Abbasid governors under the cover of **taqiya** (precautionary dissimulation of religious belief and practice). They were thus able to both partake of the political, economic and social benefits and pave the way, in propitious moments, for their Fatimid relatives to take power.

**Keywords:** Egypt's Shia Muslims, Egypt's Alawites, Shia Muslims' immigration to Egypt, Hasanids, Hasanids, Zaydis.

---

1 Graduate of the Master's Degree, Science and Research Branch, Islamic Azad University, f.lashani@ymail.com

2 Assistant Professor Shahid Beheshti University (Corresponding Author) N\_zeilabi@sbu.ac.ir

## مقدمه

بنا بر تصریح نسب‌نویسان، مراد از علویان نوادگان علی بن ابی‌طالب (ع) از نسل حسن (ع)، حسین (ع)، محمد بن حنفیه،<sup>۱</sup> عمر الأظرف (عمر بن التغلیبه<sup>۲</sup>) و عباس (بن الکلابیه<sup>۳</sup>) بوده‌اند (ابن کلی، ۱۴۰۷ق: ۳۰-۳۱). علویان به عنوان شاخه‌ای از طالبیان<sup>۴</sup> در زیرمجموعه شجره هاشمیان قرار دارند. ابن سعد (متوفای ۲۳۰ق) و کندی (متوفای ۳۵۰ق) به منظور تفکیک شاخه طالبیان از علویان، عبارت «وُلد علی» یا «وُلد حسین» را بیان کرده‌اند (ابن سعد، [بی‌تا]: ۲۰/۳؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۱۸۲) نخستین بار ابوالفرج اصفهانی (متوفای ۳۵۶ق) واژه طالبیان (اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۳۷۲، ۳۷۳) و سمعانی (متوفای ۵۶۲ق) واژه علویان را برای تمیز میان فرزندان علی و دیگر نوادگان ابوطالب به کار برده‌اند (سمعانی، ۱۴۰۹ق: ۳/۳۷۹).<sup>۵</sup> از میان علویان، فرزندان حسن (ع) و حسین (ع) و اعقاب آنان دو شاخه حسنی و حسینی را به وجود آورده‌اند (مقریزی، ۱۳۶۷ق: ۱۳/۱-۱۵)، اما بعدها منابع علاوه بر حسنیون و حسینیون از زیدیان و فاطمیان نیز با عنوان علویان زیدی و فاطمی نام برده‌اند (ابن خلدون، ۱۳۶۶ش: ۱۳۵/۴-۱۴۰؛ قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۵-۱۲۶ و جاهای متعدد). البته برخی از مورخان عنوان علویه یا علویان را نیز بر پیروان علی (ع) اطلاق کرده‌اند (مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۳۷۹/۳-۳۸۱) (ادامه مقاله). به مرور زمان و با پیدایش منصب نقابت اشراف مصر در دوره طولونیان (کندی، ۱۹۰۸م: ۵۰۵)، ابتدا لقب شریف به حسینیان و حسینیان اختصاص می‌یافت، اما در دوره‌های بعد هاشمیان همه شریف خوانده شدند و نوادگان ابوبکر، عمر و عثمان نیز همین لقب را گرفتند (مقریزی، ۱۹۶۱م: ۱۳۸-۱۳۹؛ برای اطلاع بیشتر درباره نقابت، رجوع شود به: کازوئو، ۱۳۸۶ش: ۹۹ به بعد). چنان‌که علوی بر تبار دلالت دارد و نه لزوماً بر دین و مذهب مشترک؛ گرچه در این برهه زمانی، یعنی از بدو ورود علویان به مصر تا سده چهارم، عموماً علوی بودن با تشیع

۱ مادر محمد، خوله از قبیله بنوحنیفه بود (زبیری، ۱۹۵۳م: ۴۱).

۲ مادر عمر، سبیه/سهباء/ام حبیب از قبیله بنوتغلب بود؛ به همین دلیل ابن‌سعد او را عمر بن التغلیبه خوانده است (ابن‌سعد، [بی‌تا]: ۲۰/۳).

۳ ام‌البنین مادر عباس، از نوادگان کلاب بن ربیع بود. از این رو، ابن‌سعد وی را عباس بن الکلابیه خوانده است (ابن‌سعد، [بی‌تا]: ۲۰/۳).

۴ طالبیان، نوادگان ابوطالب از نسل عقیل، جعفر و علی (ع) می‌باشند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م: ۳۸۰/۳؛ قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۷).

۵ بدین ترتیب، میان علویان و طالبیان رابطه عموم و خصوص من‌وجه برقرار است (مروزی، ۱۴۰۹ق: ۸).

قرین بوده است.<sup>۱</sup>

ورود علویان به مصر قبل از فاطمیان، آثار مادی و معنوی در خور توجهی بر جای گذاشت و شاید بتوان گفت حضور این گروه‌های علوی در مصر با وجود در اقلیت بودن، زمینه‌ای مناسب برای پذیرش فاطمیان در میان توده‌های مردم مصر فراهم آورد. علویان در روند شهرپذیری و حُسن تعامل با مصریان و گروه‌های مختلف دینی و مذهبی - اعم از اهل سنت و ذمیان - خوش سابقه بودند و مصریان آنها را گرامی می‌داشتند. آثار این گرامیداشت حتی تا امروز در حفظ و احترام به بقاع متبرکهٔ علویان همچون آرامگاه سیده نفیسه (← ادامهٔ مقاله) و مسجد رأس‌الحسین (ع) دیده می‌شود. پرسشهای این پژوهش این هاست:

۱. عوامل و اسباب و انگیزه‌های مهاجرت علویان به مصر چه بوده است؟
۲. نحوهٔ تعامل حکام و مصریان با علویان چگونه بوده است؟
۳. علویان بیشتر در چه مناطقی از مصر زندگی می‌کردند؟
۴. علویان از بدو سکونت تا نیمه سدهٔ چهارم شاهد چه تحولات سیاسی و اجتماعی بوده‌اند و سیاست‌های متقابل میان جامعهٔ علویان و طبقهٔ حاکمیت تابع چه اهداف و انگیزه‌هایی بوده است؟

### پیشینهٔ تحقیق

در سال ۱۹۴۷م. حسن ابراهیم حسن و طه شرف در کتاب المعز لدین الله امام اسماعیلی و مؤسس دولت فاطمی در مصر دربارهٔ گرایش مصریان به علی بن ابی طالب (ع) و گرویدن گروه‌هایی از آنان به تشیع از دورهٔ اخشیدیان تا به قدرت رسیدن فاطمیان سخن به میان آورده‌اند، اما به وضعیت شیعیان در دوره‌های قبل از اخشیدیان توجهی نکرده‌اند (حسن و شرف، ۱۳۶۷ق: ۶۹-۷۶). محمد کامل حسین نیز در مقاله‌ای با رویکرد توصیفی و به صورت کوتاه به موضوع تشیع در مصر قبل از فاطمیان پرداخته است (کامل حسین، [بی‌تا]: ۵۸-۷۳). در سال ۱۴۲۷ق. شوقی محمد در کتاب اهل البیت فی مصر به گردآوری مقالاتی از برخی نویسندگان عرب دربارهٔ مشاهد و مزارات اهل بیت (ع) در مصر

۱ در یک مورد نادر عبدالجلیل قزوینی در سده ششم قمری درباره مردی علوی که سنی‌مذهب بوده، خبر داده است (عبدالجلیل قزوینی رازی، ۱۳۵۸ش: ۲۵۳). به نوشته وی دو علوی یکی سنی و دیگری شیعه بر سرای سلطان اجازه دخول خواستند، علوی سنی را نگذاشتند داخل شود «تا بدانی که علوی الا شیعی سره نباشد که تبری کردن از پدر، عاقی باشد و مذهب بفروختن از پرنفاتی».



پرداخت و مؤسسه تقریب ادیان و مذاهب آن را به چاپ رساند. در سال ۱۳۷۵ ش. سید محمدباقر حجتی در دفتر نشر فرهنگ اسلامی کتاب *تاریخ الشیعه* تألیف محمدحسین مظفر درباره گسترش مذهب تشیع در بلاد مختلف اسلامی از جمله ایران، مصر، یمن، چین، آمریکا و غیره را به فارسی برگرداند. نویسنده در اثر خود مصر را از آغاز ورود اسلام پیرو علی (ع) دانسته و گزارش کوتاهی درباره صحابه، علویان و قیام‌های آنان ارائه داده است (مظفر، ۱۳۷۵ ق: ۲۵۷-۲۷۶). یک دهه بعد، در نشریه *دانشکده الهیات مشهد* مقاله‌ای با عنوان «گرایش‌های شیعی در مصر تا میانه سده سوم هجری» منتشر شد. مهدی جلیلی نگارنده این مقاله تشیع و گسترش آن در مصر را از بدو ورود مسلمانان به مصر دانسته و احترام و گرایش برخی حاکمان نسبت به علویان را از آثار پذیرش این مذهب در مصر شمرده است (جلیلی، ۱۳۸۱ ش: ۶۷-۸۹). بیشتر این پژوهش‌ها با رویکردی توصیفی نگاشته شده و حاوی روایات پراکنده‌ای درباره برخی از جنبه‌های زندگی سیاسی یا فرقه‌ای شیعیان مصر است، اما مبنای سیاست‌های حاکمان و جامعه علویان به درستی پردازش و تحلیل نشده و یا در سطحی عام و کلیشه‌ای، تنها بر تقابل‌ها، قیام‌ها و مخالفت‌های گروه‌هایی از علویان محدود مانده است. در این پژوهش تلاش شده علاوه بر ارائه توصیفی منسجم از تاریخ استقرار علویان در مصر، روابط متقابل این اقلیت اجتماعی با حاکمان و والیان عموماً سنی‌مذهب تا قبل از شکل‌گیری دولت فاطمیان بررسی، پردازش و تحلیل شود و تصویری روشن‌تر درباره چگونگی مهاجرت و نیز زندگی سیاسی و اجتماعی علویان مصر در این بازه زمانی ارائه شود.

### ورود علویان به مصر

مصر به لحاظ جغرافیایی شامل دو قسمت علیا و سفلی است. مراد از مصر سفلی قسمت ساحلی مدیترانه است و مصر علیا یا صعید از جنوب قاهره تا أسوان امتداد دارد و مشتمل بر صعید علیا (استان‌های قنا و أسوان)، صعید سفلی (استان‌های جیزه، فیوم و بنی‌سویف) و صعید أدنی (استان‌های مینا، آسیوط و سوهاج) است (رمزی، ۱۹۴۵ م: ۱/ق ۱، ۲۸ (مقدمه). زمان دقیق ورود علویان به مصر قبل از ورود فاطمیان روشن نیست؛ براساس داده‌های منابع فرضیات ذیل قابل طرح است:

۱. شاید بتوان نخستین ردّ پا را در مهاجرت اولیه گروهی از مسلمانان مکه به حبشه جست و جو کرد؛ ناحیه‌ای در مجاورت ناحیه نوبه و بخشی از صعيد مصر که به سبب حاکمیت نجاشی مسیحی، از امنیت و آرامشی برخوردار بود. چند تن از هاشمیان در این سفر حضور داشتند و سرپرستی هجرت برعهده جعفر بن ابی طالب بود (ابن اسحاق، [بی تا]: ۱۹۴ به بعد؛ یعقوبی، [بی تا]: ۲/ ۲۹-۳۰؛ طبری، [بی تا]: ۲/ ۱۳۰-۱۳۱). وی پانزده سال در حبشه اقامت داشت و سه تن از فرزندانش در حبشه به دنیا آمدند (ابن اسحاق، [بی تا]: ۲۰۸). در واقع، آنها نخستین طالبان متولد بلاد نوبه‌اند که سنگ بنای کوچ به مصر را نهادند. این آشنایی زمینه‌ساز حضور عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در میان سپاهیان فاتح مصر (واقعی، ۱۴۱۷ق: ۲/ ۴۸؛ رجوع شود به: ممدوح، [بی تا]: ۳۹، ۴۶) بود و به دنبال آن، در کوچ طالبیان به مصر هم بی‌تأثیر نبوده است.

جعافره طالبی از نسل جعفر بن ابی طالب، پس از ورود به مصر به ناحیه صعيد رفتند و در اشمونین<sup>۱</sup> ساکن شدند و زمانی که صالح بن علی فرمانده سپاه عباسی به فتح صعيد پایان داد، اقطاع زیادی در روستاهای اهناسی<sup>۲</sup> و بهنس<sup>۳</sup> به آنها بخشید (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۰۱). طایفه‌ای از آنان هم‌پیمانان امویان مروانی بودند (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۱/ ۶۴۸). محل سکونت شرفای جعافره شهرهای اَسوان تا قوص بوده است (مقریزی، ۱۹۶۱م: ۳۳-۴۰، ۱۵۹؛ قس: خورشید، ۱۹۹۲: ۱۱۴).

۲. تبعید زینب(س) به مصر بعد از واقعه عاشورا به همراه چند بانوی هاشمی و دختران حسین بن علی(ع) در رجب ۶۱ق. و اقامت زینب(س) تا زمان مرگ (رجب ۶۲ق) در خانه مسلمة بن مخلد - کسی که سابقه وی در مخالفت با عاملان علی بن ابی طالب(ع) در مصر در منابع منعکس شده (یعقوبی، [بی تا]: ۲/ ۱۸۸؛ طبری، [بی تا]: ۴/ ۴۳۰، ۵/ ۹۹-۱۰۰؛ کندی، ۱۹۰۸: ۳۷-۴۰) - گزارش مهم دیگر از مهاجرت علویان است که توسط عبیدلی (متوفای ۲۷۷ق) روایت شده است (عبیدلی، ۱۴۰۱ق: ۱۷-۱۹؛ این نخستین مهاجرت

۱ اشمونین/ اشمون: شهری قدیمی و همیشه آباد و قصبه کوره‌ای از کوره‌های صعيد ادنی واقع در غرب نیل (یاقوت حموی، [بی تا]: ۲۸۳/۱).

۲ اهناس: نام دو مکان در مصر؛ یکی کوره‌ای در صعيد ادنی و دیگری ناحیه بسیار قدیمی که بیشتر آن خراب شده و در غرب نیل واقع است و از قسطنطین زیاد دور نیست (یاقوت حموی، همان، ۴۰۹/۱).

۳ بهنس: شهری در صعيد ادنی واقع در غرب نیل همیشه آباد و بزرگ و وسیع است (یاقوت حموی، همان، ۷۷۱/۱).

حسینیان به مصر بوده است؛ قس: ممدوح، [بی‌تا]: ۸۲). منابع دیگری هم از مزار زینب(س) در مصر یاد کرده‌اند؛ از جمله ابو عبدالله محمد الکوهینی الفاسی در سال ۳۶۹ق. مزار زینب(س) را زیارت کرده و جزئیاتی از بنا را توصیف کرده است (قاسم المصری، ۱۳۵۳ق: ۷۵؛ قائدان، ۱۳۴۴ق: ۱۳۰). همچنین بلوی (۷۳۸) در *تاج المشرق* (بلوی، [بی‌تا]: ۳۵/۱) و شمس‌الدین محمد بن الزیات (۸۱۴) در *الکواکب السیارة* (ابن‌الزیات، [بی‌تا]: ۲۸۴)، سخاوی در *الضوء اللامع* ([بی‌تا]: ۱۳۱) و شماری دیگر از دانشوران مسلمان مدفن زینب(س) را در مصر نوشته‌اند.<sup>۱</sup>

۳. دسته‌ای دیگر از جعفره از نسل جعفر صادق(ع) معروف به شریف قاسم در آسیوط ساکن شدند (قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۲۱-۱۲۲).<sup>۲</sup> برخی از آنان نیز بین منفلوط و آسیوط زندگی می‌کردند.<sup>۳</sup> دیگر هاشمیان (حسنیون، حسینیون و عقیلیون) در أسوان به سر می‌بردند (بصری عباسی، ۱۴۱۵ق: ۱۹). بنی‌قلیون، بنی‌سمسار، بنی‌ابوعساف، بنی‌نسیب‌الدوله و بنی‌وراق، بنی‌فواطم و بنی‌قناده از دیگر اعقاب معروف علویان در این مناطق بوده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۸ق: ۱/۱۱۰ «پانویس»). بیشتر هاشمیان به خصوص جعفره در سده‌های اول و دوم در منطقه صعید که محل اقامت قبایل مهاجر عرب بود، ساکن شدند. قبایل عربی ساکن این منطقه به علویان به دیده تقدیر و احترام می‌نگریستند (یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۵۵۶/۳؛ رجوع شود به: سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۹). به این ترتیب قبایل عربی زمین‌های وسیعی را طی دوره امویان و عباسیان در صعید علیا و نوبه که مناطقی حاصلخیز و پربرکت بودند، مالک شدند (مسعودی، ۱۹۸۹م: ۲۵۹/۵-۲۶۰). پس از سخت‌گیری‌های متوکل تعداد زیادی از علویان مصر مخفیانه به صعید و أسوان پناه بردند و همان‌جا ساکن

۱ اصغر قائدان در مقاله «مدفن زینب الكبرى فی مصر؛ دراسة و تمحیص للأراء التاريخية المختلفة» (۱۴۳۳ق: ۱۲۱-۱۴۰). با بررسی تفصیلی منابع و شواهد متنوع، نتیجه گرفته است که مدفن مشهور در زینبیه دمشق در اصل متعلق به زینب صغری دختر کوچک‌تر امام علی(ع) و أم‌شعیب مخزومی است و مدفن زینب کبری (حاضر در واقعه کربلاء) در قنطرة السباع مصر واقع است.

۲ محله‌های بنی‌حسین از توابع و نواحی قدیمی شهر آسیوط است که توده/ تبه بنی‌حسین نامیده می‌شده است. ابن‌دقماق آن را جزء آبادی‌های منفلوط بیان کرده و بنی‌حسین اشراف نامیده شده است (قلقشندی، [بی‌تا]: ۳۵۹/۱؛ رمزی، ۱۹۴۵م: ۴/۲، ۲۷، ۳۲).

۳ پسر نفس زکیه با دختر رئیس قبیله معافر، عسامه بن عمرو معافری، ازدواج کرد. وی در این روستا زندگی کرد تا درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد (قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۲؛ قس: مقریزی، ۱۶۹۱م: ۹۰-۹۱).

شدند (سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۵۱-۱۵۳؛ ممدوح، [بی‌تا]: ۵۹).<sup>۱</sup>

در منابع مربوط به سده‌های میانه اطلاعات زیادی درباره دیگر مراکز استقرار علویان در دست نیست؛ تنها اطلاع مهم از منبعی متأخر یعنی یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ق) است مبنی بر ورود عده‌ای از شیعیان علوی و غیرعلوی به مصر و وقف شهر قفط برای آنان از جانب علی بن ابی‌طالب (ع) در زمان خلافت او (یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۱۵۲/۴). اسناد روایت یاقوت حموی مشخص نیست، اما گویا قفط یگانه شهر موقوف در مصر و از لحاظ اقتصادی شهری زنده و پررونق بوده و مردمانش عمدتاً ثروتمند و در کار تجارت با هند فعال بودند. این شهر به تدریج از سال ۴۰۰ق. رو به ویرانی نهاد و تمرکز جمعیتی و فعالیت‌های اقتصادی به قریه هم‌جوارش قوص منتقل شد (مسعودی، ۱۹۸۹م: ۱۳۵/۲-۱۳۶؛ ادفوی شافعی، ۱۳۸۶ق: ۱۳؛ ابن‌دقماق، ۱۳۱۰ق: ۲۸/۲). گویا بعدها قفط دوباره جان گرفت؛ چنان‌که بنا بر گزارش ادیسی در قرن ششم شهر شیعه‌نشین قفط به لحاظ اقتصادی شهری پررونق و شکوفا بوده و در کشت دانه‌های روغنی و تولید اقلامی چون صابون زبانزد بوده است (ادیسی، [بی‌تا]: ۱/۱۲۸؛ ابن‌دقماق، ۱۳۱۰ق: ۲/۳۳؛ ابوالفداء، ۲۰۰۶م: ۱۴۹).

### علویان تحت حاکمیت والیان اموی

یکی از دلایل مهاجرت‌های اولیه علویان به مصر نزاع و تفرقه در میان آنان با خویشاوندان هاشمی‌شان بود که عمدتاً به واسطه امویان شکل می‌گرفت. سیاست‌های امویان در تسلط بر اقوام و اتباع متکثر در قلمرو، به‌ویژه گروه‌های مخالف و منتقد حاکمیت، تفرقه‌افکنی و ممانعت از اتحاد و همسویی آنها بود. این سیاست درباره جامعه علویان نیز اجرا شد؛ چنان‌که امویان با تفرقه‌افکنی در بین هاشمیان موجب نزاع و چنددستگی میان آنان شدند. گرامیداشت حسنیان توسط ولید بن عبدالملک (طبری، [بی‌تا]: ۴۹۸/۶-۴۹۹؛ مجهول المؤلف، ۱۹۷۱م: ۱۷۴-۱۷۵؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۲/۲-۲۳؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳۷۵/۱۹؛ اربلی، ۱۴۲۶ق: ۲/۴۰۷؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۸۳۸-۸۳۹) و ازدواجش با

۱ با گذشت زمان دسته‌های اقوام هاشمی در ناحیه صعید با نامی که بر قومشان اطلاق می‌شد، شناخته شدند. برای مثال، علویان حسنی و حسینی ساکن در صعید علیا «حیادره» و «سلطنه» نامیده می‌شدند (قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۴، ۱۴۲-۱۴۳؛ ممدوح، [بی‌تا]: ۸۴-۸۵).

«نفیسه» دختر زید بن حسن (ع) (ابن سعد، [بی تا]: ۳۱۸/۵؛ سبط بن جوزی، ۱۴۲۶ق: ۷۱/۲)،<sup>۱</sup> همچنین تظاهر سلیمان بن عبدالملک به دلجویی از حسینیان (یعقوبی، [بی تا]: ۲۹۶/۲-۲۹۷؛ قس: مجهول المؤلف، [بی تا]: ۱۸۱/۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱۵۹/۶۹-۱۶۱؛ ذهبی، ۱۴۰۲ق: ۳۱۹/۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۵ق: ۲۰۵/۸؛ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: نجفیان، ۱۳۹۴ش: ۵۹-۶۱)، پایه‌های اختلاف و تفرقه را در میان علویان و هم‌تبارانشان بنا نهاد. در پی سیاست‌های ولید، حسینیان به کانون قدرت نزدیک‌تر شدند؛ چنان‌که طی رفت‌وآمدهای زید به دربار اموی، اختلاف حسینیان با خویشان جعفری خود-نوادگان جعفر بن ابی‌طالب- بالا گرفت و چنان شد که شرفای جعفره ناچار به ترک دیار شدند و برای دور ماندن از نزاع و درگیری با خویشان حسنی و دولت اموی، به صعید مصر پناهنده شدند و در نواحی میان اسوان و قوص استقرار یافتند. حضور آنها در این منطقه دور هم تهدیدی برای امویان به حساب می‌آمد (ابن خلدون، ۱۳۶۶ش، ۷/۶؛ ممدوح، [بی تا]: ۱۳۳). برخی از قبایل عربی ساکن مصر نیز که دوستدار هاشمیان بودند، به آنها پیوستند (کندی، ۱۹۰۸م: ۸۰-۸۱، ۱۰۱؛ قلقشندی، [بی تا]: ۳۵۹/۱؛ رمزی، ۱۹۴۵ق: ۴ق ۳۲/۲). تا اینکه در ۱۲۲ق. عده‌ای از حسینیان به همراه سر زید بن علی بن حسین (ع) وارد مصر شدند و هواخواهان علوی ساکن مصر سر را دفن کردند و مشهدی بر آن ساختند (سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۱۵-۱۱۷).

در دهه‌های منتهی به سقوط امویان، اعتراض‌های علویان در حجاز و عراق شدت گرفت و مهاجرت آنها به مصر افزایش یافت (مقریزی، ۱۶۹۱م: ۱۲۰). از گزارش ابن‌زولاق چنین برمی‌آید که شمار شیعیان مصر (اعم از هاشمیان و غیرهاشمیان) در طول

۱ در برخی منابع زندگی نفیسه (متوفای روزگار ولید بن عبدالملک) دختر زید با نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) دختر حسن بن زید (← ادامه مقاله) خلط مبحث شده است. به نظر می‌رسد آنچه موجب تداخل در زندگی دو نفیسه علوی شده، مفقود شدن بخشی از کتاب *المجدی* اثر ابن صوفی علوی -نخستین نویسنده‌ای که درباره سیده نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) نوشته است- باشد. به این معنا که گویا در این اثر روایت‌های بعد از ازدواج نفیسه (متوفای روزگار ولید بن عبدالملک) دختر زید با ولید تا پرداخت بدهی‌های زید توسط فرزندش حسن مفقود شده است. بنابراین نویسنده‌های بعد از وی قسمت‌های مفقود شده را نادیده گرفتند و قبل و بعد از قسمت آسیب‌دیده را به هم متصل کرده‌اند. خطای گفته شده با تحقیقات احمد مهدوی دامغانی، مترجم و محقق کتاب *المجدی* و همچنین بررسی *تاریخ بغداد* نوشته خطیب بغدادی، دانسته شده است (خطیب بغدادی، [بی تا]: ۱۸/۲۷۰؛ ابن صوفی، ۱۴۰۹ق، ۲۰/مقدمه، ۳۴-۳۵؛ العمری، ۱۳۸۶ق: ۲۰۶-۲۰۸).

خلافت امویان و مروانیان تا زمان امامت امام صادق (ع) به تدریج فزونی گرفته بود و در نیمه سده دوم، شیعیان مصر جمعیت قابل توجهی بوده‌اند؛ چنان که خاندان‌های شیعی در طول حیات جعفر بن محمد الصادق (ع) با وی مرتبط بودند، مکاتبه می‌کردند و پرسش‌های دینی و فقهی خود را جویا می‌شدند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۳/۲-۴۸). هرچند این فزونی شمار شیعیان، در برهه‌های سخت‌گیری حکام متوقف می‌شد و حتی فرار آنها از مصر و مهاجرت به مغرب و سرزمین‌های پیرامون را در پی داشت؛ چنان که در دوره کوتاه خلافت مروان بن حکم (۶۴-۶۵) بسیاری از علویان مصر به مناطق اطراف گریختند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۳/۲). این وضعیت و رواج تبلیغات دولتی علیه علویان، از جمله رواج سبّ علی بن ابی‌طالب (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۱/۴) تا پایان خلافت مروانیان تداوم داشت.

گفتنی است در نگاهی کلی‌تر در دوره امویان، حسنیان نسبت به خویشان حسینی و جعافره در وضعیت مساعدتری قرار داشتند و توانسته بودند زیر پوشش تقیه، به راهکارهایی برای تعامل با دولت دست یابند. براساس بررسی سنگ قبرهای قبرستان قرافه، از آغاز سده دوم قمری جمعیت علویان حسنی در مصر رو به فزونی بوده است. طبق این بررسی‌ها وجود کتیبه‌های تصلیه (درود بر پیامبر(ص) و خاندان پاک و مطهر او/ صلوات) روی سنگ قبرها، نشانه شیعی بودن متوفیان دانسته شده است (بلوم، ۱۹۸۷: ۱۲-۹).

ابن زولاق از نخستین علویان ساکن مصر به نیکی تمام یاد کرده و بسیاری از آنها را در شمار حافظان قرآن، محدثان، فقها، کاتبان، شاعران و اهل «علم و ادب و عفاف» شمرده است (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۴/۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷). از خاندان‌های کاتب مشهور شیعی، بنی‌اسباط، بنی‌شلقان و بنی‌ناته بوده‌اند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۸/۲). این داده‌ها با وجود پراکندگی، حاکی از آن است که تا پایان سده دوم، شیعیان مصر در شمار اقلیت‌های قابل توجه بودند و در فرایند شهرپذیری و تعامل با دیگر اقوام و گروه‌ها و نیز حاکمیت، گروهی سازگار و تأثیرگذار بوده‌اند.

### علویان مصر در دوره نخست عباسیان (۱۳۲-۲۳۲ق)

در سده نخست خلافت عباسیان، علویان حسنی همان سیاست مراوده با خلافت امویان را

در پیش گرفته بودند (ابن سعد، [بی‌تا]: ۱۴/۵، ۴۱۵؛ طبری، [بی‌تا]: ۵۱۸/۷، ۵۲۲: ۱۱/۱؛ اصفهانی، ۱۹۶۰م: ۱۲۱/۲۱؛ ابن خلکان، [بی‌تا]: ۴۲۳/۵-۴۲۴؛ ذهبی، ۱۴۰۲ق: ۱۰۶/۱-۱۰۷؛ مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۱۷۸/۳-۱۷۹؛ ابن عنبه، ۱۴۱۷ق: ۶۵؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۱۸۵/۲-۱۸۶). تا اینکه قیام نفس زکیه در حجاز به وقوع پیوست (یعقوبی، [بی‌تا]: ۳۷۴/۲؛ مسعودی، ۱۹۸۹م: ۱۴۷/۴) که در مهاجرت دسته‌های هاشمی به مصر تأثیر عمده‌ای داشت (سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۴۶-۱۴۷). در آستانه شکل‌گیری قیام، علی پسر نفس زکیه در سال ۱۴۴ق. همراه با عده‌ای از علویان حسنی در صعید پناه گرفت (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۱۶۴/۳؛ یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۳۹۱/۳-۳۹۲، ۵۵۶؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۳/۴). در این زمان ابن قحطبه والی مصر، به سبب کتمان ورود علی بن محمد، مظنون به گرایش علوی شد و برکنار گردید (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۳/۲؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۳/۴) البته پس از عزل از امارت مصر به بغداد رفت و وفاداری خود را در سرکوبی علویان به منصور ثابت کرد (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۱۰-۱۱۵؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۳۴۹/۱-۳۵۰). به نظر می‌رسد فرستادن سر بریده ابراهیم، به نشانه تهدید و تذکر و نصب آن بر منبر مسجد جامع مصر و در هم شکستن قیام علی بن محمد (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۳/۴)، از سیاست‌های دوگانه و طراحی شده توسط ابن قحطبه بوده است. از طرفی پیوستن بازماندگان اموی به قیام داعی علوی، همکاری تعداد زیادی از مصریان با وی و عزل و نصب‌های مکرر والیان مصر طی سال‌های ۱۴۲-۱۴۴ق (یعقوبی، [بی‌تا]: ۳۷۶/۲-۳۷۸؛ دینوری، ۱۳۹۰ق: ۱۶۵؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۵۲۲/۵، ۵۴۷-۵۴۹) این احتمال را تقویت می‌کند که مصر در وضعیت بحرانی قرار داشته و ابن قحطبه مجبور به مدارا با علویان شده بود؛ بنابراین چاره‌ای جز تظاهر به حمایت از داعی علوی نداشته است؛ همان‌گونه که مردم ناحیه صعید نیز پس از شکست قیام، علی بن محمد نفس زکیه و همراهانش را به‌طور مخفیانه در روستای «طوخ الخیل»<sup>۱</sup> پناه دادند و هرچه لازم داشتند به آنها بخشیدند و پنهان از چشم عباسیان به آنها یاری دادند (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۱۵؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۵۷/۲). به نظر می‌رسد سیاست مدارای والیان مصر از جمله ابن قحطبه و علی بن سلیمان

۱ قریه‌ای در صعید واقع در ساحل غربی نیل؛ که «طوه» نیز نام دارد (ابن جیعان، ۱۹۷۴م: ۱۸۱؛ رجوع شود به: ممدوح، [بی‌تا]: ۲۸، ۳۴، ۶۸).

عباسی در این روابط مخفیانه بی‌تأثیر نبوده است (ابن‌زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۳/۲؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۴۱۳ق: ۴۰/۲-۴۱؛ سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۴۹-۱۵۰) (← ادامه مقاله). همچنین دور نگه داشتن مصریان از برقراری ارتباط با حجازیان و ممانعت از رفتن مردم مصر به سفر حج توسط یزیدبن حاتم‌بن قبیصه مهلبی (دوره امارت: ۱۴۴-۱۵۲ق) (ابن‌تغری‌بردی، ۱۴۱۳ق: ۳/۲، ۲) بیانگر تأثیرات قیام نفس زکیه بر بلاد تحت فرمان عباسیان است. در دوره امارت یزیدبن حاتم نیز قیامی دیگر از سوی علویان شکل گرفت که شیعیان بسیاری به آن پیوستند و مشاهیری چون خالدبن سعید از نوادگان ربیعہ حُیث و از خواص اصحاب علی بن ابی‌طالب (ع) در رأس آن قرار داشتند. این قیام نیز در سال ۱۴۵ق. سرکوب شد (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۳/۴).

پس از قیام فح در سال ۱۶۹ق، ادريس علوی بازمانده قیام - به مصر گریخت و از آنجا با کمک علی بن سلیمان عباسی، والی مصر (۱۶۹-۱۷۱ق) و واضح یعقوبی صاحب برید - که گرایش‌های شیعی داشت، روانه مغرب شد. هارون عباسی به دلیل یاری رساندن علی بن سلیمان و واضح به ادريس و پنهان داشتن هدف وی مبنی بر تأسیس حکومت، آن دو را مجازات کرد (طبری، [بی‌تا]: ۱۹۸/۸؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۱۳۱-۱۳۲). متوکل خلیفه علوی‌ستیز عباسی نیز فرمان تبعید علویان از فسطاط به عراق را صادر کرد (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۹۸؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۴/۴؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۴۱۳ق: ۳۴۱/۲-۳۴۳). از این زمان هاشمیان (شیعیان) به‌ویژه علویان در خفا زندگی می‌کردند (مقریزی، ۱۶۹۱م: ۱۱۹؛ رجوع شود به: سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۵۲-۱۵۳) و بخش عظیمی از آنان به صعید علیا رفتند و بعدها در قیام‌های قبایل عربی شرکت کردند (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۳-۲۰۴).

### علویان و امارت بنی‌حکم

والیان مصر با علویان به‌طور متناوب در ستیز و سازش بودند. از طرفی در مقابل عاملان عباسی از آنها حمایت می‌کردند و از طرف دیگر، مانع از تأسیس دولت مستقل از جانب آنان بودند (← ادامه مقاله). با نرم‌خویی و مدارای امرایی چون خاندان سری‌بن حکم بلخی<sup>۱</sup> به دلیل شرایط حاکم بر مصر و همچنین خلافت مأمون و تظاهر وی به تشیع

۱ وی در سپاه لیث‌بن فضل، والی مصر (۱۸۲-۱۸۷ق) از جانب هارون، وارد مصر شد و با موفقیت در انجام مأموریت از جانب



(ذهبی، ۱۴۱۱ق: ۱۵/۵-۶؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۲/۱۶۹-۱۷۰، ۲۰۱-۲۰۲)، علویان حسنی در شرایط بهتری قرار گرفتند (—ادامه مقاله). گویا سرّی بن حکم و پسرش عبیدالله قصد تأسیس دولتی مستقل را در سر داشتند. آنها توانستند با برقراری آرامش در مصر و رفتار مسالمت‌جویانه با توده مردم و علویان حسنی (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۸۴۲ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۲/۱۸۵-۱۸۶)، به مدت ۱۰ سال حکومت بر مصر را در خاندان خود موروثی کنند (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۴۸ به بعد، ۴۲۹-۴۳۰؛ مجهول المؤلف، [بی‌تا]: ۳/۳۶۷؛ لین پول، ۱۹۸۴م: ۶۷-۷۰).

از سده دوم محمد بن جعفر صادق (ع) و دخترش امّ کلثوم (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۴)، عبدالله بن قاسم، یحیی بن قاسم<sup>۱</sup> (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۴) و اسماعیل بن موسی کاظم (ع) (متوفای ۲۱۰ق) (نجاشی، ۱۴۰۸ق: ۱/۱۱۰-۱۱۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۵۳ق: ۶) از تبار حسینیان و همچنین سیده نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) و قاسم رسّی (متوفای ۲۴۶ق) (ابن الزیات، [بی‌تا]: ۵۹؛ یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۳/۴۴-۴۵) از تبار علویان حسنی (حسنی، ۱۴۲۲ق: ۵۶۳-۵۶۴؛ ناطق بالحق، ۱۴۲۲ق: ۹۴-۹۵) به مصر مهاجرت کرده بودند. البته گویا حسینیان فعالیت بیشتری نسبت به حسینیان داشتند و شاید به همین سبب بیشتر مورد حُسن رفتار والیان عباسی قرار می‌گرفتند. در این زمان توده مردم مصر نیز به تأسّی از والیان عباسی در تکریم و شهرت حسینیان نسبت به حسینیان، میان این دو دسته از علویان تبعیض قائل می‌شدند. مخالفت مردم مصر به ویژه سپاهیان با ولایتعهدی علی بن موسی الرضا (ع) (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۶۸) و احترام و بزرگداشت سیده نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) توسط جامعه مسلمان و غیرمسلمان مصر (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۸۴۱؛ سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۲۹-۱۳۱)، مؤید این مطلب است. نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن (ع) برخلاف پدرش، بیشتر در میان خاندان بنی‌هاشم رفت‌وآمد داشت (ابن الزیات، [بی‌تا]: ۳۱-۳۵). او با همسرش اسحاق بن جعفر صادق (ع) ملقب به اسحاق مؤتمن، به مصر رفت (مامقانی، ۱۴۲۴ق: ۹/۸۵-۸۲؛ رجوع شود به: عالم‌زاده، ۱۷/۲-۱۵) و در محله‌ای یهودی‌نشین به نام مصوصه ساکن شد و به تفسیر قرآن و روایت حدیث پرداخت (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق: ۱/۲۴۷).

مأمون، معروف شد (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۴۸). دوره اول امارت او بر مصر به انتخاب مردم (۲۰۰-۲۰۱) بود (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۶۱).

۱ عبدالله و یحیی به سبب شباهت با پیامبر (ص) به «الشبیه» معروف بودند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۴).

به تعبیر ابن زولاق (متوفای ۳۸۶ق) شیعیان مصر، نفیسه و همسرش را بسیار محترم می‌داشتند. مدفن نفیسه در زمان حیات ابن زولاق مشهد زائران بوده است (ابن زولاق، ۴۲۰ق: ۴۳/۲، ۴۸). گفته می‌شود بسیاری از ذمیان توسط سیده نفیسه به اسلام شیعی گرویده بودند (ابن کنیر، ۱۴۰۵ق: ۲۶۲/۱۰-۲۶۳؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۸۳۷/۴-۸۴۳) علاقه و ارادت مصریان پس از مرگ نفیسه به سبب شهرتی که داشت، همچنان ادامه یافت، اما گسترش خرافات و برداشت‌های عوامانه مصریان از کرامات سیده نفیسه موجب اعتقادات نادرست و غلوآمیز عامه مردم نسبت به وی شد و این افکار آنچنان میان مصریان رواج یافت که داستان‌سرایی و افسانه‌پردازی توسط نویسندگان شیعه و سنی بخشی از شرح احوال و زندگینامه نفیسه شد (سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۲۵-۱۳۵).<sup>۱</sup>

فعالیت‌های پنهانی قاسم رسی نیز سوء ظن مأموران مصری را برانگیخت؛ چه وی براساس شعار عباسیان -الرضا من آل محمد- دعوت خود را آغاز کرده بود (العمری، ۱۳۸۶ق: ۷۵؛ برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: رحمتی، ۱۳۹۳: ۱۹/۸۰۹-۸۱۱)؛ عبیدالله بن سری بن حکم والی مصر، در مقابل این دعوت مخالفت و ممانعتی نشان نداد. عبیدالله از دیگر دستورات خلیفه نیز سرپیچی کرد و بیم آن می‌رفت که به عنوان قدرتی مستقل در مقابل خلیفه قد راست کند (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۳۹۶/۶-۳۹۸؛ ابن کنیر، ۱۴۰۵ق: ۲۶۵/۱۰؛ فصیحی، ۱۳۴۱ش: ۲۸۲/۱). محتمل است که عبیدالله قصد داشته از نیروهای مخالف خلافت چون قاسم رسی به منظور تحقق امارت مستقل بر مصر استفاده کند و شاید احترام و توجه به سیده نفیسه در دوره حیاتش و ساختن مقبره بر قبر وی پس از مرگش با نصب کتیبه‌ای با نام عبیدالله بن سری (ابن خلکان، [بی‌تا]: ۴۲۳/۵-۴۲۴؛ برای اطلاع درباره کتیبه، رجوع شود به: خامه‌یار، ۱۳۹۷ش: ۵۶۸/۲۵-۵۶۹) نیز برای همین هدف بوده باشد. باید گفت سرتاسر دوره امارت بنی حکم در درگیری یا ضبط جروی و پسرش (از عاملان عباسیان) در ناحیه مصر سفلی گذشت (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۵۶-۱۵۷، ۱۷۲-۱۷۳). گویا ابن جروی با استقلال بنی حکم مخالف و فرمانبردار خلیفه عباسی بود (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۶۰/۲). براساس شواهد و قراین، مأمون که به خاندان ابن حکم بدگمان شده بود، عبدالله بن طاهر را به عنوان والی مصر

۱ ذهبی اعتقادات غالبانه درباره سیده نفیسه و اعمال شرک‌آمیزی چون سجده در مقابل آرامگاهش و طلب مغفرت و غیره را از دسایس داعیان عبیدی (فاطمی) دانسته است (ذهبی، ۱۴۰۲ق: ۱۰۶/۱۰).

(۲۱۰-۲۱۲ق) و برای تعقیب قاسم به آنجا فرستاد (طبری، [بی‌تا]: ۶۱۵/۸-۶۱۶). او با همراهی ابن جروی، عیدالله بن سری را شکست و امان داد. شگفت اینکه عبدالله بن طاهر به مدت دو ماه عیدالله بن سری بن حکم را بر صعید گماشت (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۵۶/۲-۴۵۷؛ ۴۶۰؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۱۷۰). کندی نیز ذیل سال ۳۱۱ق. اشاره کرده است که دعوت علویان تا یمن و سرزمین شام و مصر را فرا گرفته بود و مصریان بنی حکم را در این ماجرا مؤثر می‌دانستند (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۸۲). براساس منابع، قاسم رسی حدود ۱۲ سال (۱۹۹-۲۱۲ق) در مصر حضور فعال داشت (حسنی، ۱۴۲۲ق: ۵۶۳-۵۶۴؛ ناطق بالحق، ۱۴۲۲ق: ۹۴-۹۵). عبدالله بن طاهر به دلیل نبرد با ابن سری و مشکلاتی دیگر از جمله دفع اسپانیایی‌های مهاجم اسکندریه، توانست یا نخوست بلافاصله بعد از ورود به مصر قیام قاسم رسی را سرکوب کند (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۶۰/۲-۴۶۱؛ بلاذری، ۱۹۸۸م: ۱۶۶). از طرفی، مأمون در اثر سعایت اطرافیان مبنی بر تأخیر ابن طاهر در دفع قیام قاسم، پنداشت ابن طاهر به قاسم گرایش یافته است؛ به همین دلیل برای وی جاسوس گماشت (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۴۰۲/۶-۴۰۳). جاسوس موفق نشد گرایش عبدالله بن طاهر به علویان را ثابت کند و عبدالله خود نیز منکر خیانت به ولی‌نعمت خود بود و مدعی بود که هیچ‌گاه بیعتش را نقض نکرده است (ابن طیفور، ۱۳۶۸ق: ۷۹-۸۰). عبدالله به خاطر وفاداری به مأمون هر فرقه و دعوتی را به غیر از دعوت خلیفه عباسی محکوم می‌کرد. مبارزه وی با محمد بن قاسم، علوی صوفی (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۷۱/۲-۴۷۲؛ مسعودی، ۱۹۸۹م: ۳۴۹/۴-۳۵۰؛ اصفهانی، ۱۳۸۰ق: ۴۶۴-۴۷۱)، مخالفت با فرقه مرجئه (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۹/۲۱۹) و تعامل با محمد بن اسلم طوسی یکی از شاگردان امام رضاع (طوسی، ۱۴۲۰ق: ۳۶۶؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶ش: ۳/۳۵۸)، شاهدی بر عدم گرایش علوی عبدالله است. از تمامی این گفته‌ها چنین برداشت می‌شود که سیاست نرم‌خوبی و مدارای برخی والیان با مردم مصر، اعم از علوی یا غیرعلوی، برای حفظ آرامش و نحوه اداره مصر لازم می‌نمود و سیاست‌های آنها بیشتر براساس اقتضائات عرفی سیاسی و اجتماعی بوده است.

**علویان در دوره دوم خلافت عباسیان (۲۳۲- حدود ۳۵۰، پیش از استقرار فاطمیان)**

با آغاز خلافت متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ق) و سیاست‌های سخت‌گیرانه وی در قبال مخالفان، آرامش نسبی دهه‌های پیشین برای علویان پایان گرفت. متوکل در سال ۲۳۶ق.

نامه‌ای مبنی بر دستور اخراج آل‌ابی‌طالب از مصر و تبعید به عراق، به اسحق‌بن یحیی امیر مصر فرستاد که در پی این حکم، گروه‌های بسیاری از علویان ابتدا به عراق کوچانده شدند. از آن پس علویان بر جای مانده، زیستی مخفیانه در پیش گرفته بودند. به روایت مقریزی (۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴) در زمان امارت یزیدبن عبدالله، در سال ۲۴۳ق. مردی از سپاهیان را به سبب جرمی که مرتکب شده بود، تازیانه می‌زدند، در اثنای اجرای حکم، برای رهایی از مجازات، امیر را به حق حسن و حسین قسم داد تا او را ببخشد. سی تازیانه بر او افزودند و آوازه این علوی، توسط صاحب برید به متوکل رسید، خلیفه هم دستور داد صد ضربه دیگر بر وی زند و عاقبت او را به عراق گسیل دارند. در پی این واقعه علویان دیگری هم از پرده تقیه بیرون آمدند؛ از جمله مردی از حسینیان به نام محمدبن علی معروف به «ابی‌حدری» به مخالفت برخاست و گروهی نیز به او پیوستند، اما همگی در سال ۲۴۸ق. دست بسته به عراق فرستاده شدند (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۴؛ مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴)

وضعیت دشوار زندگی علویان مصر، پس از متوکل در زمان پسرش منتصر (۲۴۸-۲۴۷) هم استمرار یافت. در این زمان با اینکه کوچ اجباری آنها به عراق متوقف شد، دستوراتی شبیه محدودیت‌های اهل ذمه برای آنها صادر شد. خلیفه طی نامه‌ای دستور داده بود علویان را در فسطاط گرد آورند و به آنها اجازه خروج از شهر داده نشود. همچنین علویان حق سوار شدن بر مرکب را ندارند و یا نباید بیش از یک غلام داشته باشند و اگر هر شهروندی ادعایی علیه یک علوی داشته باشد، ادعای او بدون بیّنه و شاهد پذیرفته شود (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۴؛ مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴).

در زمان خلافت مستعین (۲۴۸-۲۵۲ق) و معتز (۲۵۲-۲۵۵ق) نیز اوضاع زندگی علویان تغییر چندانی نکرد؛ چنان‌که در سال ۲۵۰ق، شش تن از سران علوی و در سال ۲۵۱، هشت تن از مصر اخراج و به عراق فرستاده شدند (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۴-۲۰۵؛ مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴-۳۸۵). در سال ۲۵۳ نیز یکی از حسینیان به نام عبدالله‌بن احمد معروف به «ابن‌الارقط» که به همیاری شورشیان دیگری چون ابوحرمله و گروهی از دزدان و یاغیان در ناحیه سمود، علیه دولت برخاسته بود، در مقابل گروهی از سپاهیان ترک امیر مصر یزیدبن عبدالله - تسلیم شد که بسیاری از یارانش کشته و اسیر شدند و خود به عراق تبعید شد (مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۵). مدتی بعد در دوره امارت «أزجور

ترکی» نیز قیام احمد بن ابراهیم بن عبدالله بن طباطبا معروف به «بغا الاکبر» در صعيد مصر سرکوب شد (همان جا؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۲۱۱-۲۱۲؛ سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۵۵).

### علویان در دوره طولونیان (۲۵۴-۲۹۲ق) و اخشیدیان (۳۲۳-۳۵۸ق)

قیام‌های علویان که در پی سخت‌گیری‌های خلفا از دوره متوکل آغاز شده بود، در زمان امارت طولونیان نیز تداوم یافت؛ چنان‌که در پی سرکوبی بغا الاکبر (ن.ک. به: سطور پیشین)، عموزاده‌اش احمد بن محمد بن عبدالله معروف به «بغا الاصغر» (مسعودی، ۱۹۸۹م: ۳/ ۲۰۵-۲۰۶؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م: ۲۱۷/۷) در منطقه‌ای میان اسکندریه و برقه موسوم به «الکنائس»، در برابر احمد بن طولون شمشیر کشید که سرانجام کشته شد و سرش را به فسطاط بردند (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۶/۴). پس از آن در سال ۲۵۶ق. قیام دیگری از سوی ابراهیم بن محمد بن یحیی موسوم به «ابن صوفی علوی» شکل گرفت. ابن‌صوفی شهر اسنا را تصرف و غارت کرد. احمد به جنگ وی رفت، ابن‌صوفی گریخت و بسیاری از یارانش کشته شدند (بلوی، [بی‌تا، الف]: ۶۲-۶۴؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م: ۷/ ۲۶۴-۲۶۵؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۶/۴، ۶۲۹/۱-۶۳۳). او در سال ۲۵۹ق. بار دیگر در آشمونین علیه ابن‌طولون لشکری فراهم کرد که این بار هم از این حرکت طرفی بر نداشت.<sup>۱</sup> احمد بن طولون ضمن سرکوبی قیام‌ها، با توده‌های علویان برخوردی مسالمت‌جویانه داشت. وی همچنین با اشراف و علویان مهاجر حجازی که در خطه‌هایی از شهر فسطاط اقامت داشتند (سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۴-۱۵؛ ابن‌تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۵۹/۳)، با ملایمت و مدارا رفتار می‌کرد. در نتیجه سیاست طولونیان با علویان، قیام‌های آنان متوقف یا چنان ضعیف می‌شد که نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند (ممدوح، [بی‌تا]: ۱۵۱). همچنین برقراری منصب نقابت اشراف در دوره طولونیان و سپردن این مسئولیت به علویان حسنی، با اینکه از اهدافی چون جلب رضایت علویان و کنترل و تسلط بر آنها خالی نبود، از منظری عام‌تر حاکی از احترام و اعتماد متقابل میان علویان حسنی و طولونیان بود. علی بن حسن بن ابراهیم ملقب به

۱ این بار نیز ابن‌صوفی از مقابل سپاه احمد بن طولون به سوی عیذاب گریخت و سپس از راه دریا به مکه رفت. در مکه یارانش پراکنده شدند. او به چنگ مأموران خلیفه افتاد که او را به مصر نزد احمد فرستادند. ابن‌طولون مدتی او را زندانی کرد و سپس به مدینه فرستاد که تا زمان مرگ همان‌جا بود (ابن‌اثیر، همان‌جا).

«ابن طباطبا» (متوفای ۳۸۰ق) نقیب‌الاشراف منصوب احمدبن طولون در این آرامش و ثبات نقش داشته است (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۴/۲). در شرایطی که اوضاع عمومی به سوی صلح و ثبات و آرامش پیش می‌رفت، گاه به‌طور پراکنده مخالفت‌هایی از سوی برخی علویان شکل می‌گرفت که با واکنش جامعه سنی‌مذهب مواجه می‌شد. برای نمونه، در زمان هارون‌بن خمارویه مردی علوی مدتی در مساجد و معابر درباره برتری خاندان اهل بیت سخن می‌گفت. عامه علیه او شوریدند و بر وی تازیانه زدند تا دست کشید (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۶/۴).

به تدریج علویان حسنی و حسینی در دوره اخشیدیان پس از یک دوره ناسازگاری، مدتی به امور دولتی دست یافتند (مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۳۲۷/۱ (پاورقی)؛ ۱۴۲۲الف: ۳۸۷/۴). طی دوره فترت ۳۱ سال حدّ فاصل بین طولونیان و اخشیدیان - فعالیت‌های فاطمیان به قصد نفوذ در مصر فزونی گرفت و حضور و تأثیر علویان نیز پررنگ‌تر شد؛ تا جایی که حاکم اخشیدی خود را در برابر فعالیت علویان و نفوذ آنان بر مصریان ناتوان می‌دید (ابن خلکان، [بی‌تا]: ۸۱/۳-۸۳؛ ابن سعید، ۱۹۵۳م: ۱۵۱/۱؛ مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۲۸۲/۶). اخشیدیان نیز مانند طولونیان سیاست مدارا با قبایل عربی متمایل به علویان را در پیش گرفته بودند. با وجود این، قیام‌های ضعیف و بی‌تأثیری در صعید رخ داد که مشکلات اقتصادی یکی از عوامل تضعیف این قیام‌ها بود (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۹۱-۲۹۶، ۲۶۹؛ نیز ن.ک. به: ممدوح، [بی‌تا]: ۱۵۲-۱۵۳). افزایش جمعیت علویان و لزوم شناسایی آنان برای اخشیدیان باعث شد تا به فکر تعیین منصب نقابت باشند (ابن سعید، ۱۹۵۳م: ۲۰۲/۱-۲۰۳؛ مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۱۷۷/۲-۱۷۹). چنان‌که اشاره شد، منصب نقابت در مصر که از دوره طولونیان پا گرفته بود، بیشتر در اختیار علویان حسنی بود (کندی، ۱۹۰۸م: ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۷۵). آل رسی و آل شعرانی نخستین نقیبان علوی در مصر و از اعقاب قاسم رسی بودند (ابن صوفی، ۱۴۰۹ق: ۶۳، ۹۰، ۱۲۲ و جاهای متعدد؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق: ۲۹۲-۲۹۴، ۳۰۰). حدود یازده نفر از آنان در دوره مورد مطالعه به منصب نقابت دست یافتند (ابن صوفی، ۱۴۰۹ق: ۷۶، ۱۰۵، ۲۰۵ و جاهای متعدد؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق: ۲۹۵، ۲۹۸). به تدریج وضعیت علویان بهتر شد. کافور اخشیدی که ارتباط دوستانه‌ای با علویان برقرار کرده بود، شناخت بیشتری نسبت به آنان پیدا کرد و برای زنان علوی مستمری و ارزاق تعیین کرد.

این تکریم و احترام به حقوق فردی و اجتماعی علویان، در میان عامه مردم و دولتمردان و وزرا مصر نیز وجود داشت (ابن سعید، ۱۹۵۳م: ۲۰۱/۱؛ ابن یاس، ۱۴۰۴ق: ۱، ق ۱/۱۸۱). با این وصف، علویان پس از ادغام در جامعه مصر در آرامش و سلامت بیشتری زندگی می کردند (ممدوح، [بی تا]: ۱۵۴).

تا حدود سال ۳۵۰ق. علویان و شیعیان در مصر اخشیدی وضعیت مطلوبی داشتند تا اینکه به تدریج اختلافها و آشوبهایی شکل گرفت که به نظر می رسد نقش داعیان پنهان فاطمیان در این وقایع بی تأثیر نبوده است. از جمله آنکه در عاشورای سال ۳۵۰ق. گروهی از علویان در کنار مزار کلتوم به عزاداری و نوحه سرایی و ذکر مصایب و مناقب اهل بیت پرداختند و با عامه سنی مذهب درگیر شدند. در این واقعه تعدادی از هر دو طرف کشته شدند. از آن پس عامه اهل سنت آنها را با پرسش «من خالک؟» می آزمودند؛ که پاسخ مناسب «معاویه» بود و هر کس از این پاسخ استنکاف می ورزید، به جرم علوی بودن ضرب و شتم می شد. از این پس شعار «معاویه خال علی» بر سر زبانها افتاد و به بیانیه رسمی اهل سنت تبدیل شده بود (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۷/۴).<sup>۱</sup> در همین ایام خبر رسید که گروهی از طالبیان مکه متعرض حاجیان مصری شده اند، مردم گرد آمدند و از کافور خواستند سپاهی را برای یاری حجاج بفرستند. وضعیت بی اعتمادی و تنش و اختلاف میان اهل سنت و شیعیان در این سالها به سرعت فزونی گرفت و به بهانه های مختلف وقایع خشونت باری شکل می گرفت که گاه اسباب و دلایل موجهی هم نداشت. برای نمونه به نوشته مقریزی (۱۴۲۲الف: ۳۸۷/۴) در رمضان ۳۵۳ق. مردی از شیعیان معروف به «ابن ابی الیث ملطی» را در میدان شهر دو بیست ضربه تازیانه و روز بعد پانصد ضربه زدند، در گردنش غل و زنجیر انداختند و به زندان افکندند و آنقدر شکنجه کردند تا از دنیا رفت و شبانه او را دفن کردند، اما مردم آرام نگرفتند و می خواستند قبرش را نبش کنند که گروهی از اخشیدی و کافوریه (مأموران نظامی دولتی) مانع شدند و مردم را متفرق

۱ حساسیت اجتماعی شگفتی درباره این شعار شکل گرفته بود. به نوشته مقریزی (همانجا)، دو پیرمرد هر جمعه بر در جامع عتیق می ایستادند و در میان جمعیت فریاد برمی آوردند که ای مردم بدانید که معاویه دایی من و دایی همه مؤمنان و کاتب وحی است. غلام سیاه پوستی مدت ها در شهر می چرخید و فریاد «معاویه خال علی است» سر می داد. جوهر صقلی پس از ورود به شهر با اینکه شهر را امان داده بود، این غلام را در تنیس یافت و کشت و محله صیرفیان را به سبب همین شعار به آتش کشید (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۸/۴).

کردند. حساسیت‌های اجتماعی چنان بالا گرفته بود که اهل سنت بر درب مساجد و خانه‌ها ذکر صحابه و تفضیل آنها نوشته بودند و کافور برای حفظ آرامش دستور داد این شعارها را پاک کنند (مقریزی، ۱۴۲۲ الف: ۳۸۸/۴).

### مساهمت علویان مصر و داعیان فاطمی

براساس برخی شواهد و مدارک موجود، معز خلیفه فاطمی مستقر در مغرب، فعالیت‌های گسترده‌ای در زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی به منظور زمینه‌سازی و آماده کردن اوضاع فرهنگی و اجتماعی مصر برای پذیرش دولت فاطمی آغاز کرده بود که به‌طور طبیعی مستظهر به حمایت‌های جامعه فرقه‌ای علویان بوده است. در دوره حکومت اخشیدیان، معز داعیانی را به آنجا فرستاد که گویا بیش از آنکه مبلغ مذهبی باشند و به تعالیم مذهب اسماعیلیه بپردازند، سعی می‌کردند حکومت فاطمی را معرفی کنند و مردم را برای پذیرش حکومت جدید آماده سازند.

در میان مسکوکات به جا مانده از فاطمیان، سه دینار به دست آمده است که در سال‌های ۳۴۱، ۳۴۳ و ۳۵۳، پیش از ورود جوهر صقلی به مصر و تأسیس قاهره، در آنجا ضرب شده است. همچنین «طرازی» به اسم معز فاطمی بر جای مانده است که تاریخ را سال ۳۵۵ و مکان را مصر نشان می‌دهد (فؤاد سید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۰؛ به نقل از ویت، ۱۱). ابن تغری بردی نیز خبری از پریشانی اوضاع مصر در اواخر دوره اخشیدیان به سبب حضور مغاربه اعوان و انصار خلفای فاطمی در آنجا نقل کرده است (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۳۲۶/۳). همچنین به گفته ابن الزیات ([بی‌تا]: ۶۳)، ابوطاهر ذهلی که در سال ۳۴۸ق. منصب قضای مصر را برعهده گرفته بود، با فرستاده‌ای از طرف فاطمیان در ارتباط بود. از چند روایت مقریزی در *اتعاظ<sup>۱</sup> و اغاثة الامة* (مقریزی، ۱۴۲۲ب: ۱۳) برمی‌آید که میان علویان مصر و معز فاطمی نامه‌هایی رد و بدل شده و شیعیان مصر آماده پذیرش معز بوده‌اند و از او دعوت کرده بودند که به مصر برود. حتی به روایت مقریزی (۱۳۶۷ق: ۱/ ۱۰۷؛ همو، ۱۴۰۷ق: ۸۹/۳؛ فؤاد سید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۰)، معز پرچم‌های فاطمی را میان

۱ برخی منابع این جمله معروف از نامه مصریان به معز را نقل کرده‌اند: «اذا زال الحجر الاسود، یعنون کافوراً، ملیک مولانا المعز الدنيا کلها» (مقریزی، ۱۳۶۷ق: ۱۰۲/۱) (هنگامی که حجرالاسود (کافور) از میان برداشته شود، سرور ما معز همه جهان را تصاحب خواهد کرد).



دعات تقسیم کرد و به آنها دستور داد که این پرچم‌ها را میان علویان و کسانی که دعوت اسماعیلی را پذیرفته بودند، تقسیم کنند و به آنها بیاموزند که به هنگام ورود سپاهیان فاطمی به مصر، مردم نیز پرچم‌هایشان را به حمایت آشکار کنند.

### نتیجه‌گیری

مصر در دوره والیان تا استقرار دولت فاطمیان، به دلیل دوری از مرکز خلافت، در مقایسه با شام یا عراق مأمّن و پناهگاهی برای بیشتر اقلیت‌های مذهبی، فرقه‌ای یا قومی از جمله علویان به حساب می‌آمد. والیان اموی و عباسی و دولت‌های نیمه‌مستقل طولونی و اخشیدی بیش از آنکه به تفاوت‌های مذهبی یا قومی بیاندیشند، به اقتضائات سیاسی و اجتماعی و تبعات عینی و عملی تصمیم‌گیری‌های سیاسی خویش می‌اندیشیدند و به‌طور طبیعی همچنان که با شورشیان و معترضان برخوردار قهرآمیز و سرکوبگرانه داشتند، با جوامع سازگار و همدل نیز رفتاری از سر مدارا و نرم‌خویی داشتند و رمز موفقیت در امارت را تعامل و تسامح با توده مردم مصر و از جمله علویان می‌دیدند. این سیاست‌ها به استثنای برخی دوره‌ها (برای نمونه، دوره دوم خلافت عباسیان از متوکل تا به قدرت رسیدن طولونیان)، عمومیت داشته است. در میان تیره‌های مختلف علویان نیز به نسبت همکاری با دولت یا معارضة و ناسازگاری، همواره اختلافات داخلی وجود داشت؛ چنانکه حسنین تعامل با دستگاه خلافت و والیان اموی و عباسی را ذیل پوشش تقيه پیش می‌بردند و روابط صلح‌آمیزی چون ازدواج و نیز همکاری در مناصب حکومتی چون نقابت اشراف در تاریخ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آنها دیده می‌شود. علاوه بر والیان و سران سیاسی، مردم مصر نیز با شاخه حسنین روابط صلح‌آمیزی داشتند و آنها را به عنوان شهروندان قدیم پذیرفته بودند. در مقابل، حسنین و نیز جعفره (نوادگان جعفر بن اَبی طالب) به دلایل مختلف از جمله رقابت‌های حسنین با آنها و نیز انزوای سیاسی و دور ماندن از مناصب دولتی، در فرایند شهرپذیری در مصر در مقایسه با خویشان حسنی، چندان موفق نبودند. پس از شکل‌گیری دولت مستقل طولونی، علویان زیدی چنین پنداشتند که آنها نیز می‌توانند دولتی مستقل در مصر تأسیس کنند. قیام‌های متعدد آنها که همگی با سرکوبی سخت مواجه شد، تلاش بی‌نتیجه‌ای برای به دست گرفتن قدرت بود که در ضمن نشان می‌داد

سازگاری و تعامل، سیاست دائمی آنها نبوده و در فرصت‌های مناسب، شانس خود را برای ارتقای موقعیت سیاسی می‌آزموده‌اند. البته در دوره اخشیدیان فرصت زورآزمایی مهیا نبود و در نتیجه علویان مصلحت را در این دیدند که در دربار اخشیدیان به امور دولتی روی آورند. آنان به تدریج در میان مصریان ادغام شدند و به عنوان نقیبان، قاضیان و مشاوران اخشیدیان در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی فعالیت داشتند، اما براساس همان شمّ فرصت‌طلبانه سیاسی، در پیشبرد اهداف فاطمیان و فراهم‌سازی بستر ورود آنها به مصر نقش مؤثری ایفا کردند. تلاشی که در دولت دینی فاطمیان، پاداش و پاسخی نیک و سرانجامی خوش یافت.

### منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین (۱۹۶۵م)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ۵، ۶، ۷، بیروت: دار صادر و دار بیروت.
- ابن اسحاق، محمد بن یسار [بی‌تا]، *سیره ابن اسحاق المبتدأ و المعازی*، تحقیق محمد حمیدالله، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- ابن ابیاس، محمد بن ابیاس، محمد بن احمد (۱۴۰۴ق)، *بدائع الزهور فی وقایع السهور*، تحقیق محمد مصطفی، ج ۱، قاهره: هیئت المصریة.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن (۱۴۱۳ق)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، ج ۱، ۲، ۳، [بی‌جا]: دار الکتب العلمیه.
- ابن جیعان، شرف‌الدین یحیی (۱۹۷۴م)، *التحفة السنیة بأسماء البلاد المصریة*، قاهره: مکتبه الکلیات الازهریة.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد بن علی بن محمد (۱۴۱۲ق)، *تهذیب التهذیب*، ج ۱، بیروت-لبنان: دار احیاء التراث العربی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۶ش)، *العبر یا تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۳، ۴، ۶، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد [بی‌تا]، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، به کوشش احسان عباسی، ج ۳، ۵، بیروت: دار صادر.
- ابن دقماق، ابراهیم بن محمد (۱۳۱۰ق)، *الاتصار لواسطة عقد الامصار*، به کوشش کارل فولرس، ج ۲، [بی‌جا]: بولاق.
- ابن الزیات، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد [بی‌تا]، *الکواکب السیارة فی ترتیب الزیارة*، بغداد: مکتبه المثنی.

- ابن زولاق، حسن بن ابراهیم (۱۴۲۰ق)، فضائل مصر و اخبارها و خواصها، ج ۲، قاهره، مکتبه الخانجی.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد [بی تا]، الطبقات الکبری، ج ۳، ۵، بیروت: دار صادر.
- ابن سعید اندلسی (۱۹۵۳ق)، المغرب فی حلی المغرب، قسم خاص مصر، به کوشش زکی محمد حسن و دیگران، ج ۱، قاهره: مطبعة جامعة فواد الاول.
- ابن شهر آشوب، رشیدالدین ابو جعفر (۳۵۳ق)، معالم العلماء، به کوشش عباس اقبال، تهران: فردین.
- ابن صوفی، نجم الدین علی (۱۴۰۹ق)، المجدی فی انساب الطالبین، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، قم: مرعشی.
- ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر (۱۳۸۸ق)، منتقلة الطالبیه: مهاجران آل ابوطالب، ترجمه محمد رضا عطایی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ابن طیفور، ابن ابی طاهر (۱۳۶۸ق)، بغداد، تصحیح محمد زاهد بن حسن کوثری، [بی جا]: نشر الثقافة الاسلامیة.
- ابن عساکر، علی بن حسن بن هبة الله (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، ج ۱۹، ۲۹، ۶۹، بیروت: دار الفکر.
- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، عملة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: صدر.
- ابن کثیر، عماد الدین ابوالفداء (۱۴۰۵ق)، البداية و النهایة، تحقیق احمد ابولمحم و دیگران، ج ۸، ۱۰، بیروت: دار المعرفه.
- ابن کلیبی، هشام بن محمد (۱۴۰۷ق)، جمهرة النسب، تحقیق ناجی حسن، بیروت: عالم الکتب.
- ابوالفداء، اسماعیل (۲۰۰۶م)، تقویم البلدان، قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- ادریسی، محمد بن محمد [بی تا]، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ج ۱، [بی جا]: مکتبه الثقافة الدینیة.
- ادفوی شافعی، جعفر بن ثعلب (۳۸۶ق)، الطالع السعيد الجامع اسماء نجباء الصعید، تحقیق سعد محمد حسن، قاهره: الدار المصریة.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۴۲۶ق)، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ع)، تحقیق علی آل کوثر، ج ۲، قم: المجمع العالمی لأهل البيت (ع).
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۹۶۰م)، الأغانی، به کوشش عبدالستار احمد فراج، ج ۲۱، بیروت: دار الثقافة.
- ..... (۱۴۱۹ق)، مقاتل الطالبین، چاپ سید احمد صقر، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- بصری عباسی، عباس حسین (۱۴۱۵ق)، موجز القبایل العربیة بمحافظة أسوان و أنسابها، قاهره: دار رکابی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، جمل من انساب الاشراف، به کوشش سهیل زکار، ج ۳، بیروت: دار الفکر.
- ..... (۱۹۸۸م)، فتوح البلدان، بیروت: مکتبه الهلال.

- بلوی، ابو محمد عبدالله بن محمد [بی تا، الف]، سیرة احمد بن طولون، به کوشش محمد کرد علی، قاهره: مکتب الثقافة الدينية.
- بلوی، خالد بن عیسی [بی تا]، تاج المفرق فی تحلیه علماء المشرق، ج ١، [بی جا]: [بی نا].
- جلیلی، مهدی (١٣٨١ش)، «گرایشهای شیعی در مصر تا میانه سده سوم هجری»، نشریه دانشکده الهیات مشهد، ش ٥٥، صص ٦٧-٨٩.
- حسن، ابراهیم حسن و طه شرف (١٣٦٧ق)، المعز لدين الله امام الشيعة الاسماعيلية و مؤسس الدولة - الفاطمية في مصر، قاهره: مکتبه النهضة المصرية.
- حسنی، ابو العباس احمد بن ابراهیم (١٤٢٢ق)، المصابیح، تحقیق عبدالله بن عبدالله بن احمد الحوثی، یمن: مؤسسة الامام زيد بن علي الثقافية.
- خامه یار، احمد (١٣٩٧)، «مسجد و مقبره سیده نفیسه»، دانشنامه جهان اسلام، ج ٥، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی [بی تا]، تاریخ بغداد، ج ٨، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- خورشید، عبدالله (١٩٩٢م)، القبائل العربیه فی مصر، [بی جا]: هیئت المصریه العامه.
- دینوری، ابن قتیبه (١٣٩٠ق)، المعارف، تحقیق محمد اسماعیل عبدالله الصاوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ذهبی، شمس الدین محمد (١٤٠٢ق)، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعب الارنؤوط، ج ٣، ١٠، بیروت: مؤسسة الرساله.
- ..... (١٤١١ق)، تاریخ اسلام و الوفیات المشاهیر و الاعلام، حوادث و وفیات ٢١١- ٢٢٠، تحقیق عبدالسلام تدمری، ج ١٥، بیروت: دار الکتب العربی.
- رحمتی، محمد کاظم (١٣٩٣ش)، «رسی، قاسم بن ابراهیم»، دانشنامه جهان اسلام، ج ١٩، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- رمزی، محمد، القاموس الجغرافی للبلاد المصریه من عهد قدماء المصریین الی سنة ١٩٤٥م، مصر، هیئته المصریه العامه للکتب.
- زبیری، مصعب بن عبدالله (١٩٥٣م)، نسب قریش، تصحیح لویی پروونسال، قاهره: [بی نا].
- سبط بن جوزی (١٤٢٦ق)، تذکره الخواص من الأمة بذکر خصائص الأئمة، به کوشش حسین تقی زاده، ج ٢، دمشق: مجمع العالمی لأهل البيت(ع).
- سخاوی، نورالدین علی بن احمد (١٣٥٣ق)، تحفة الاحباب و بغیة الطلاب، به کوشش محمود ربیع و حسن قاسم، قاهره: العلوم و الآداب.
- ..... [بی تا]، الضوء اللامع، بیروت: دار مکتبه الحیة.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (١٤٠٩ق)، الأنساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ج ٣، بیروت: ١٤٠٩ق.

- سیده کاشف، اسماعیل (۱۴۰۶ق)، مصر فی فجر الاسلام من الفتح العربی الی قیام الدولة الطولونیه، بیروت: دار الرائد العربی.
- شیخ مفید (۴۱۳ق)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ج ۲، قم: المؤتمر العالمی لأئمة الشیخ المفید.
- طبری، محمد بن جریر [بی تا]، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، بیروت - لبنان: دار سويدان.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۲۰ق)، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- عالم زاده، هادی (۱۳۶۹ش)، «آل زهره»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- عبدالجلیل قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید (۱۳۵۸ش)، النقص معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائل الروافض، تصحیح میر جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.
- عبیدلی، یحیی بن حسن بن جعفر (۱۴۰۱ق)، اخبار الزینبات، تصحیح و مقدمه محمدجواد حسینی مرعشی نجفی، قم: [بی تا].
- العمری، یاسین بن خیرالله (۱۳۸۶ق)، مهذب الروضة الفیحاء فی تواریخ النساء، به کوشش رجاء محمود سامرایی، بغداد: دارالجمهوریه.
- فصیحی خوافی، احمد بن جلال الدین (۱۳۴۱ش)، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، ج ۱، مشهد: طوس.
- فؤاد سید، آیمین (۱۴۱۳ق)، الدولة الفاطمیه فی مصر، قاهره: الدار المصریه اللبنانیه.
- قائدان، اصغر (بهار و تابستان، ۱۴۳۳ق)، «مرقد السیده زینب الکبری فی مصر؛ دراسة و تمحیص للآراء التاریخیه المختلفه»، آفاق الحضارة الاسلامیه، س ۱۵، ش ۲۹، صص ۱۲۱ - ۱۴۰.
- قاسم المصری، حسن (۱۳۵۳ق)، تاریخ و مناقب و مآثر الست الطاهره البتول السیده زینب و الاخبار الزینبات للعبیدلی النسابة، قم: مکتبه آیه الله مرعشی.
- قلقشندی، احمد بن علی (۱۴۰۵ق)، نهایی الأرب فی معرفة انساب العرب، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ..... [بی تا]، صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج ۱، [بی جا]: مؤسسة المصریه العامه.
- کاروئو موریموتو (بهار و تابستان ۱۳۸۶ش)، «تاریخ مطالعاتی مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی «نقابه الطالبیین» در پی درک و فهمی از پراکندگی و گسترش اولیه سیدها»، ترجمه محمدحسین حیدریان، آینه میراث، ش ۳۶ و ۳۷.
- کامل حسین، محمد [بی تا]، تشیع در مصر قبل از فاطمیان، در *Islamic Research Assqiation Miscellany*, pp.58-73.
- کندی، ابو عمر محمد بن یوسف (۱۹۰۸م)، کتاب الولاة و کتاب القضاة، به کوشش روون گست،

- بيروت: مطبعة الآبالبسوعيين.
- مامقاني، شيخ عبدالله (١٤٢٤ق)، تنقيح المقال في اخبار علم الرجال، به كوشش محي الدين مامقاني، قم: مؤسسة آل البيت(ع).
- مجهول المؤلف (١٩٧١م)، اخبار الدولة العباسية، به كوشش عبدالعزيز دوري و عبدالجبار مطلبى، بيروت: دار الطليعه.
- مجهول المؤلف [بى تا]، العيون و الحداثق فى اخبار الحقائق، ج ٣، بغداد: مكتبة المثنى.
- مروزي ازوارقاني، اسماعيل (١٤٠٩ق)، الفخرى فى انساب الطالبين، تحقيق سيد محمد رجايى، قم: مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى.
- مسعودى، ابوالحسن على بن حسين (١٩٨٩م)، مروج الذهب فى معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تحقيق شارل بلا، ج ٢، ٤، ٥، بيروت: الشركة العالمية.
- مظفر، محمدحسين (١٣٧٥ق)، تاريخ شيعه، ترجمه سيد محمدباقر حجتى، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامى.
- مقريزى، تقى الدين على بن احمد (١٣٤٧ق)، اتعاظ الحنفاء بأخبار الخلفاء، تحقيق جمال الدين الشيبلى، ج ١، [بى جا]: دار الفكر العربى.
- ..... (١٤٠٧ق)، المقفى الكبير، به كوشش محمد يعلاوى، ج ١، ٢، ٣، ٤، بيروت: دار الغرب الاسلامى.
- ..... (١٤٢٢ق)، المواعظ و الاعتبار فى ذكر الخطط و الآثار، تحقيق ايمن فؤاد، ج ١، ٣، ٤، لندن: مؤسسة الفرقان للترث الاسلامى.
- ..... (١٤٢٢ق)، الاغاثة الامة بكشف الغمة، تحقيق محمد مصطفى زيادة و جمال الدين محمد شيبلى، قاهره: دارالكتب و الوثائق القومية.
- ..... (١٩٦١م) البيان و الإعراب عمّا بأرض مصر من الأعراب للمقريزى، تحقيق عبدالمجيد عابدين، قاهره: عالم الكتب.
- ممدوح، عبدالرحمن الريطى [بى تا]، دور القبائل العربية فى صعيد مصر (٢١-٣٥٨ق)، قاهره: مكتبة مديولى.
- ناطق بالحق، يحيى بن حسين بن هارون حسنى (١٤٢٢ق)، الإفاده فى تاريخ الائمة السادة، تحقيق ابراهيم بن مجدالدين بن محمد المؤيدى و هادى بن حسن بن هادى حمزى، يمن: مركز اهل البيت للدراسات الاسلامية.
- نجاشى، ابوالعباس احمدبن على (١٤٠٨ق)، رجال، تحقيق محمدجواد نائينى، ج ١، بيروت: دار الأضواء.
- نجفيان رضوى، ليلا (١٣٩٤ش)، حيات سياسى حسنينان تا سال ١٤٥ هجرى، تهران: پژوهشكده تاريخ اسلام.
- نوبرى، شهاب الدين احمد (١٤٢٨ق)، نهاية الأرب فى فنون الأدب، قاهره: دارالكتب و الوثائق القومية.

- واقدی، اَبی عبدالله محمد بن عمر بن واقد (۱۴۱۷ق)، *فتوح الشام*، تحقیق عبداللطیف عبدالرحمن، ج ۲، بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیه.
- یافعی، ابو محمد عبدالله بن اسعد (۱۳۳۸ق)، *مرآة الجنان وعبرة الیقظان*، [بی جا]: حیدرآباد دکن.
- یاقوت حموی، ابو عبدالله [بی تا]، *معجم البلدان*، ج ۱، ۳، ۴، تهران: مکتبه الاسدی.
- یحیی بن حسین (بی تا)، *انباء الزّمن فی اخبار الیمن من سنة ۲۸۰ الی سنة ۳۲۲ق*، تصحیح محمد عبدالله ماضی، [بی جا]: مکتبه الثقافة الدینیة.
- یعقوبی، احمد بن واضح [بی تا]، *تاریخ*، ج ۲، بیروت: دار صادر.





## بررسی جایگاه سلطان جهان بیگم در نوسازی آموزش زنان مسلمان هند (۱۹۲۶-۱۹۰۱م)

۱ محسن معصومی  
۲ وفا یزدانمنش  
۳ سعید شیرازی

**چکیده:** حضور اروپایی‌ها به‌ویژه بریتانیایی‌ها در هند، موجب شد مسلمانان از سده نوزدهم با غرب و پیشرفت‌های آن آشنا شوند. سلطان جهان بیگم که به سبب حضور بریتانیایی‌ها در هند و ارتباط نزدیک با آنها و نیز سفر به اروپا، به شدت تحت تأثیر پیشرفت‌های غرب به‌ویژه در ارتباط با آموزش نوین زنان قرار گرفته بود، نه تنها آموزش زنان مسلمان را لازم و ضروری می‌دانست، بلکه اهمیت بیشتری برای آموزش آنها نسبت به مردان قائل بود و باور داشت که چنانچه زنان آموزش ببینند خانواده و جامعه نیز پیشرفت خواهد کرد؛ به همین دلیل او بخش مهمی از دوران حیاتش را صرف آموزش دختران و زنان مسلمان کرد. بر این اساس، در پژوهش حاضر که به شیوه کتابخانه‌ای تدوین شده، پس از آشنایی مختصر با زندگی سلطان جهان بیگم، اقدامات او در ارتباط با آموزش دختران و زنان مسلمان بررسی شده است. بررسی اقدامات سلطان جهان بیگم برای نوسازی آموزش زنان مسلمان هند مسئله اصلی نوشتار حاضر است. نگارندگان نوشتار حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش‌اند که در دیدگاه نوگرایانه سلطان جهان بیگم چه اقداماتی به مثابه نوسازی آموزش زنان مسلمان هند بود؟ مدعای اصلی پژوهش، سلطان جهان بیگم را به عنوان زنی پیشرو در امر نوسازی آموزش و به‌ویژه آموزش زنان مسلمان هند مطرح می‌سازد که برای پیشبرد اهداف آموزشی خود، به اقدامات عملی و نظری گوناگونی مانند ایجاد نشریه، تألیف و ترجمه کتاب‌های آموزشی و نیز ساخت مدارس پرداخته است.

**واژه‌های کلیدی:** نوگرایی در هند، بیگم‌های بوپال، سلطان جهان بیگم، آموزش زنان.

mmassumi@ut.ac.ir

۱ دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

v.yazdanmanesh@ut.ac.ir

۲ استادیار دانشکده زبانها و ادبیات خارجی

saied.shirazi1363@ut.ac.ir

۳ دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۳۱ تاریخ تأیید: ۹۹/۷/۱۵

## Sultan Jahan Begum and Evolution of Muslim Female Education (1901-1926AD)

Mohsen Masumi<sup>1</sup>  
Vafa Yazdanmanesh<sup>2</sup>  
Saeid Shirazi<sup>3</sup>

**Abstract:** When British came to India in the 19th century, Muslims were also faced with West and its accomplishments as well. Sultan Jahan Begum, the last Begum of Bhopal, was one of the most significant and influential Muslims who had a well-connected and close relationship with British in this time. She not only considered education of Muslim women necessary, but also attached more importance to their education than men, and believed that if women were properly educated, the family and, consequently, society would prosper. Therefore, she spent an important part of her life in educating Indian Muslim girls and women. In this research, which is carried out using desk study method, after a brief introduction to Sultan Jahan Begum, her activities on the education of Muslim girls and women are described. Findings show that Sultan Jahan Begum has taken various practical and theoretical measures to advance her educational aims.

**Keywords:** Modernity in India, Begums of Bhopal, Sultan Jahan Begum, women education.

---

1 Associate Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, University of Tehran (Corresponding Author), mmasumi@ut.ac.ir

2 Assistant Professor, Faculty of Foreign Languages and Literatures, v.yazdanmanesh@ut.ac.ir

3 PhD student in History and Civilization of Islamic Nations, University of Tehran, saied.shirazi1363@ut.ac.ir

## مقدمه

بحث نوگرایی در جهان اسلام جنبه‌های مختلفی از زندگی مسلمانان را در برمی‌گرفت؛ با این حال نوگرایی در حوزه زندگی زنان سهم کمتری از این مباحث را به خود اختصاص می‌داد. علاوه بر بحث‌های اعتقادی و دینی در این باره، انبوه مسائلی که حکومت‌های مسلمان شرق در روند نوگرایی با آن درگیر بودند، مانع از آن می‌شد تا مسئله زنان به‌طور جدی مورد توجه قرار گیرد. از قرن نوزدهم به بعد متفکران مسلمان در عثمانی، مصر، ایران و هند به ضرورت ایجاد تحول در حوزه زندگی زنان به‌طور عام و موضوع آموزش و پرورش آنها به‌طور خاص پرداختند؛ زیرا رفته‌رفته زنان به عنوان عنصری فعال در جامعه نقشی پررنگ یافتند و در جنبش‌های اجتماعی نیز تا حدی شرکت داشتند. این مهم باعث شد تا متفکران مرد مسلمان به نقش مهم زنان در جامعه توجه کنند و از طرف دیگر، زنان متفکر و نوگرا نیز در نقاط مختلف جهان اسلام به اصلاح امور زنان و ضرورت توجه به آنها تأکید کنند. این موضوع در هند اهمیت بیشتری داشت؛ زیرا در این سرزمین به سبب ورود استعمار و ماندگاری بیش از دو سده، رابطه‌ای مستقیم و دوسویه میان غرب و مسیحیت و شرق و اسلام برقرار شد.

پیش از حضور انگلیسی‌ها در هند، آموزش دختران مسلمان معمولاً به فراگیری خواندن و نوشتن در مکتب‌خانه‌ها پیش از رسیدن به سن بلوغ و نیز آموزش نزد محارم محدود بود. این نوع آموزش که متأثر از سرشت سنتی تعلیم در جوامع اسلامی بود، در تقابل با نوگرایی، باعث بروز چالش‌ها و معضلات جدی شد. برای نمونه، حضور دختران در خارج از خانه و در محیط‌های آموزشی، ترس خانواده‌ها را برانگیخت و موجب مخالفت بسیاری از آنها با آموزش نوین زنان مسلمان شد.<sup>۱</sup> همزمان با حضور بریتانیایی‌ها در هند و پس از آشنایی مسلمانان با شیوه‌های نوین آموزشی، آموزش رسمی دختران و زنان مسلمان نیز مورد توجه قرار گرفت. برای نمونه، «سر سید احمدخان»<sup>۲</sup> از پیشگامان

۱ ن.ک. به: ادامه مقاله.

۲ سید احمد خان مشهور به سرسید احمدخان (متوفای ۱۳۱۶ق) از پیشگامان نوگرایی در هند بود. او در جوانی به خدمت کمپانی هند شرقی بریتانیا درآمد و پس از قیام ۱۸۵۷ و سرکوب آن به دست بریتانیا، تمام عمر خود را صرف پیشبرد آموزش نوین مسلمانان کرد و معتقد بود تنها راه نجات مسلمانان آشنایی با علوم جدید است. برای

اطلاعات بیشتر ن.ک. به: Hardy, 1972: 95, 128-131; Belmekki, 2010: 11-14, 117-126.

نوگرایی در هند، تنها راه پیشرفت مسلمانان و نجات آنها از شرایط نامناسب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پس از سقوط حکومت بابرین (۹۳۲-۱۲۷۴ق) را آموزش به شیوه جدید می‌دانست. او عمر خود را صرف ایجاد کالج اسلامی «انگلو-اورینتال» (بعدها دانشگاه علیگر) در ۱۲۹۳ق/۱۸۷۷م. ۱۸۷۷/۱۲۹۳ق. کرد (حالی، ۲۰۰۷م: ۲۰۳-۱/۲۰۰؛ Nizami, 2004: 55-58). سرسید به عنوان چهره‌ای برجسته در میان نوگرایان مسلمان هند، زنان را بخش مهمی از جامعه می‌دانست و معتقد بود هیچ دینی مانند اسلام برای زنان ارزش و احترام قائل نیست. او آموزش زنان را موجب ارتقای سطح خانواده و جامعه می‌دانست، اما باور داشت که با توجه به شرایط سیاسی هند در سده نوزدهم، به‌ویژه پس از قیام ۱۸۵۷ اولویت آموزش با مردان مسلمان است تا از این طریق بتوانند در رقابت با هندوان مناصب و مشاغل بیشتری را به دست آورند. در نتیجه، در چنین شرایطی آموزش در حد خواندن و نوشتن را برای زنان کافی می‌دانست (رزاقی، ۱۹۶۳م: ۲۲۷-۲۳۴؛ Nizami, 2004: 55). بدین ترتیب، نهضتی که سرسید در ارتباط با آموزش مسلمانان به شیوه جدید در علیگر پدید آورد، زمینه را برای ایجاد تحولات در حوزه آموزش زنان مسلمان نیز فراهم کرد. برای نمونه، «شیخ محمد عبدالله» از شاگردان سرسید و از فارغ‌التحصیلان دانشگاه علیگر، همه عمر خود را صرف آموزش زنان مسلمان کرد. او نیز به مانند سرسید معتقد بود آموزش زنان موجب پیشرفت خانواده و جامعه می‌شود و به همین دلیل در جلسه سالانه کنفرانس آموزش مسلمانان سراسر هند<sup>۱</sup> در ۱۳۱۹ق/۱۹۰۲م، در دهلی پیشنهاد ایجاد بخش آموزش زنان را داد که این درخواست با حمایت‌های سلطان جهان‌بیگم تصویب شد و بدین ترتیب، کنفرانس آموزشی زنان مسلمان هند<sup>۲</sup> شکل گرفت. پس از ایجاد این بخش، شیخ محمد عبدالله کوشید تا اجازه تأسیس مدرسه‌ای دخترانه را نیز به دست آورد و سرانجام در ۱۳۲۱ق/۱۹۰۴م. درخواست او مورد موافقت اعضای کنفرانس آموزشی قرار گرفت و پس از گذشت دو سال با وجود مخالفت‌هایی که از جانب شماری از علما وجود داشت، مدرسه دخترانه علیگر با حمایت‌های سلطان جهان‌بیگم تأسیس شد (شیخ محمد عبدالله، ۲۱۰-۲۲۶؛ Avari, 2013: 210-211).

1 All India Muhammadan Educational Conference

2 All India Muslim Women's Education Conference

همزمان با تغییر و تحولاتی که در حوزه نظری و عملی آموزش و به‌ویژه آموزش دختران و زنان مسلمان در سده نوزدهم و بیستم میلادی توسط روشنفکران مسلمان هندی انجام شد، در بخش‌هایی از هند به مرکزیت بوپال<sup>۱</sup> حکومتی وجود داشت که اساساً ماهیتی زنانه داشت و مهم‌ترین حکمرانان آن زنان بودند. این حکومت که به بیگم‌های بوپال موسوم است، از جهات چندی درباره بحث نوگرایی زنان حائز اهمیت است. نخست آنکه نگرش زنانه حکمرانان، بحث زنان و به‌ویژه آموزش آنها را در کانون توجه قرار می‌داد. دوم آنکه رابطه نزدیک این حکومت با انگلیسی‌ها باعث آشنایی نزدیک و مستقیم این حکمرانان زن با اندیشه‌های نوین غربی شد که در این میان، مسائل زنان نیز سهم عمده‌ای داشت. مشهورترین حاکم زن این سلسله سلطان جهان‌بیگم بود که در اندیشه و عمل او توجه به بحث نوگرایی آموزش زنان اهمیت بسیاری داشت و کوشید تا شرایط زندگی آنها را از طریق ارائه آموزش‌های جدید بهبود ببخشد. آشنایی او با زبان‌های مختلف به‌ویژه انگلیسی و نیز سفرهای او به اروپا و عثمانی و رویارویی نزدیک با فرهنگ اروپایی، از جمله مهم‌ترین عواملی بود که بحث نوگرایی را به شکل کلی و موضوع نوگرایی در آموزش زنان را به شکل خاص در ذهن و زبان و اقدامات او برجسته کرد. نگارندگان نوشتار حاضر بر آنند تا به این سؤال پاسخ دهند که سلطان جهان‌بیگم به عنوان حاکم مسلمان، برای نوسازی آموزش زنان مسلمان هند دست به چه اقداماتی زد. برای پاسخ به این پرسش باید به دو سؤال زیر نیز پاسخ داد:

۱. از نظر سلطان جهان‌بیگم آموزش زنان مسلمان هند به شیوه نوین چه ضرورتی داشت و موانع پیش روی آن چه بود؟
  ۲. سلطان جهان‌بیگم برای عملی ساختن اهداف خود درباره آموزش و پرورش نوین زنان، چه اقدامات نظری و عملی انجام داد؟
- درباره موضوع پژوهش حاضر تحقیق مستقلی انجام نگرفته است، اما مهم‌ترین پژوهش انجام شده درباره اقدامات بیگم‌های بوپال کتاب *زنان مسلمان، اصلاحات و حمایت‌های امیرانه*<sup>۲</sup> نوشته لامبرت هارلی<sup>۳</sup> (۲۰۰۷) و مقاله «اصلاحات اجتماعی و آموزشی نواب

1 Bhopal

2 Muslim women, Reform and Princely Patronage

3 Lambert-Hurley

سلطان جهان بیگم<sup>۱</sup> تألیف تهینه اسلام<sup>۲</sup> است (۲۰۱۴). تفاوت‌های نوشتار حاضر با دو اثر پیش‌گفته به قرار زیر است:

۱. کتاب هارلی با آنکه اثری محققانه و ارزشمند است، به پیش‌زمینه‌ها و عوامل مؤثر در روند شکل‌گیری اقدامات نوگرایانه سلطان جهان بیگم نپرداخته است. این پیش‌زمینه‌ها بستر فهم بهتر اقدامات سلطان جهان بیگم را فراهم می‌سازد. ضمن اینکه کتاب هارلی به سبب عمومیت و کلیت موضوع، تمرکز کمتری بر اقدامات سلطان جهان بیگم در حوزه آموزش زنان دارد؛ در حالی که در این مقاله بر اقدامات آموزشی وی در زمینه نوگرایی در آموزش زنان مسلمان هند تمرکز شده است.

۲. مقاله تهینه اسلام بسیار مختصر و ناقص است و صرفاً مروری بسیار گذرا بر برخی اقدامات سلطان جهان بیگم در حوزه‌های مختلف است.

۳. به‌طور کلی مقاله حاضر بدان سبب که هم در میان فارسی‌زبانان تا کنون نوشته‌ای درباره نوگرایی‌های آموزشی سلطان جهان بیگم نگاشته نشده و هم از این نظر که تقریباً کامل‌کننده دو تحقیق پیش است و فقط بر اقدامات سلطان جهان بیگم تأکید دارد و اطلاعات دسته‌بندی شده و متمرکزی را در اختیار قرار می‌دهد، از دو اثر پیش‌گفته متمایز است.

## زندگی و زمانه سلطان جهان بیگم

سلطان جهان بیگم آخرین بیگم بوپال<sup>۳</sup> در ۱۲۷۴ق. در بوپال<sup>۴</sup> به دنیا آمد. مادر بزرگ او «سکندریگم» (حک: ۱۲۶۴-۱۲۸۴) تأکید و وسواس بسیاری در تعلیم و تربیت او داشت

1 Social and Educational Reforms of Nawab Sultan Jahan Begum

2 Tuhina Islam

۳ همزمان با تضعیف حکومت مغولان هند، حکومت‌های محلی متعددی در سراسر هند با عنوان نواب پدید آمدند که یکی از مهم‌ترین آنها حکومت نواب بوپال بود. حکومت نواب بوپال را می‌توان به دو دوره حکومت مردان (نواب) و حکومت زنان (بیگم‌ها) تقسیم‌بندی کرد. حکومت مردان از به قدرت رسیدن دوست‌محمدخان (حک: ۱۱۹۰-۱۱۹۱ق) آغاز شد و تا حکومت نواب نظرمحمدخان (حک: ۱۲۳۲-۱۲۳۵ق) ادامه داشت. مهم‌ترین رویدادهای مربوط به دوره نخست حکومت نواب بوپال، نبردهای متعدد آنها با مراته (Maratha) و نظام‌های حیدرآباد بود که سرانجام با عهدنامه ۱۸۱۸ م بین انگلستان و نواب نظرمحمدخان، نواب بوپال تحت‌الحمایگی انگلستان را پذیرفتند و بدین ترتیب، این جنگ‌ها پایان یافت. دوره دوم حکومت نواب بوپال، با درگذشت نواب نظرمحمدخان و به قدرت رسیدن قدسیه بیگم (حک: ۱۲۳۵-۱۲۵۳ق) که به نیابت از جانب دخترش حکومت را در دست داشت، آغاز شد و با حکومت سلطان جهان بیگم آخرین بیگم بوپال و به قدرت رسیدن نواب حمیدالله‌خان (حک: ۱۳۴۵-۱۳۶۹ق) آخرین نواب بوپال پایان یافت (برای اطلاعات بیشتر ن. ک. به: شیرازی و بیات، ۱۳۹۷: ۷۶-۷۵).

۴ امروزه مرکز ایالت مدھیپرادش در هند.

و همین امر باعث شد تا سلطان جهان بیگم علاوه بر زبان اردو، از همان کودکی با زبان‌های مختلف مانند فارسی، عربی و انگلیسی نیز آشنا شود (سلطان جهان بیگم، ۱۳۲۸ق: ۳۸-۵۵، ۶۶؛ Khan, 2000: 112). او پس از درگذشت مادرش شاه جهان بیگم (حک: ۱۲۸۴-۱۳۱۹)، در ۱۳۱۹ق. به حکومت بوپال رسید. سلطان جهان بیگم مناسبات دوستانه‌ای با انگلیسی‌ها داشت<sup>۱</sup> و برای جشن تاج گذاری جرج پنجم<sup>۲</sup> به لندن دعوت شد. در این سفر علاوه بر بازدید از لندن و شهرهای دیگر بریتانیا، از شهرهای مختلف اروپا مانند روم، ژنو، پاریس، ونیز، فلورانس و استانبول نیز دیدن کرد و با مظاهر تمدن غرب بیش از پیش آشنا شد و تحت تأثیر آن قرار گرفت. او در ۱۳۴۴ق/۱۹۲۴م. برای دومین بار به لندن رفت و با جرج پنجم دیدار کرد و رضایت او را برای جانشینی پسر کوچکش حمیدالله خان به دست آورد و خود از حکومت بوپال کناره گیری کرد (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱الف: ۲-۲۳؛ همو، ۱۳۳۲الف: ۱۳۵-۱۴۹؛ Khan, 2000: 174-179). او پس از کناره گیری از حکومت نیز تمام وقت خود را صرف فعالیت‌های اجتماعی مرتبط با زنان کرد و سرانجام در ۱۳۴۹ق. درگذشت. حکومت سلطان جهان بیگم در خشان‌ترین دوره حکومت بیگم‌های بوپال، به ویژه به لحاظ فرهنگی بود. در دوره حکومت او بوپال به ویژه در حوزه‌های تعلیم و تربیت زنان و دختران، بهداشت و سلامت و مواردی از این دست پیشگام بود. سلطان جهان بیگم نه تنها در قلمرو خود که در سراسر هند از مشوقان آموزش بود و در سال ۱۳۲۹ ریاست اجلاس زنان سراسر هند را برعهده گرفت و در سال ۱۳۳۰ نیز اجلاس آموزش مسلمانان هند را پایه گذاری کرد و خود به ریاست آن رسید. او همچنین از حامیان دانشگاه اسلامی علیگره بود و در ۱۳۳۹ نایب‌السلطنه هند او را به عنوان نخستین رئیس این دانشگاه انتخاب کرد (Khan, 2000: 179-180). بررسی جنبه‌های مختلف اقدامات سلطان جهان بیگم، به پژوهش‌های مستقل و متعدد نیاز دارد.<sup>۳</sup> در نوشتار پیش رو با توجه به اهمیت بحث نوسازی آموزش زنان

۱ پس از عهدنامه ۱۸۱۸ نواب و بیگم‌های بوپال تحت‌الحمایه بریتانیا بودند و سلطان جهان بیگم نیز که همزمان با حکومت او رویدادهای مهمی مانند جنگ جهانی اول و نیز جنبش خلافت که از عثمانی در مقابل انگلستان حمایت می‌کرد شکل گرفته بود، همچنان نسبت به انگلستان وفادار بود و ارتش بوپال به شرط اینکه در جنگ علیه عثمانی به کار گرفته نشوند، در جنگ جهانی اول به ارتش انگلستان پیوست.

2 George V

۳ برای نمونه، به منظور آشنایی با اقدامات سلطان جهان بیگم در حوزه تاریخ‌نگاری، ن.ک. به: شیرازی و بیات، ۱۳۹۷، شماره ۳۶.

مسلمان هند و جایگاه سلطان جهان بیگم به عنوان یک زن مسلمان حاکم، تنها به اقدامات او برای ترویج آموزش دختران و زنان مسلمان به شیوه جدید پرداخته شده است.

### ضرورت آموزش دختران و زنان مسلمان و موانع آن از نگاه سلطان جهان بیگم

از جمله عواملی که باعث توجه سلطان جهان بیگم به ضرورت آموزش زنان مسلمان شد، می‌توان به این موارد اشاره کرد: از یک سو جنسیت او به عنوان یک زن، درکش را از موانع و مشکلات پیش روی آموزش دختران و زنان مسلمان افزایش می‌داد و از سوی دیگر، آشنایی او با زبان انگلیسی و روابط دوستانه با بریتانیایی‌ها و حضور آنها در بوپال موجب شناخت بیشتر سلطان جهان بیگم از شیوه‌های جدید آموزشی می‌شد؛ به‌ویژه آنکه زنان بریتانیایی حاضر در هند نیز در روند آشنایی سلطان جهان بیگم با آموزش‌های جدید غربی در حوزه زنان بسیار تأثیرگذار بودند. بدین ترتیب، آموزش دختران و زنان مسلمان به شیوه جدید به یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلمشغولی‌های سلطان جهان بیگم تبدیل شد و در دیدارهای رسمی و غیررسمی درباره آن سخن می‌گفت (زبیری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۱۲-۱۳، ۷۳؛ Preckel, 2000: 118, 180). او معتقد بود اگر دختران و زنان مسلمان آموزش ببینند، در آینده همسران و مادران بهتری خواهند بود و در نتیجه سطح فرهنگی و اجتماعی خانواده و به دنبال آن، جامعه ارتقا خواهد یافت (رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۴۶-۱۴۸؛ Preckel, 2000: 180-181). بنابراین او با دیدگاه افرادی مانند سرسید درباره آموزش دختران و زنان مسلمان مخالف بود و برای بیان ضرورت ارائه آموزش به زنان در کنار مردان، زن و مرد را به دو بال یک پرنده تشبیه کرد. از نظر او نه تنها آموزش زنان مانند آموزش مردان لازم است، بلکه آموزش زنان با توجه به جایگاه و نقش تربیتی آنها در خانواده و جامعه، نسبت به آموزش مردان از اهمیت بیشتری برخوردار است. تفاوت اصلی او با متفکرانی چون سرسید احمدخان و شیخ محمد عبدالله دقیقاً در همین نگاه ویژه و نیز تأکید او بر این نکته بود که آموزش زنان نباید تنها به خواندن و نوشتن و آموزش‌های نظری محدود شود، بلکه باید جنبه عملی و کاربردی داشته باشد تا زنان بتوانند کیفیت زندگی خود، خانواده و جامعه را بهبود



بیخشد.<sup>۱</sup> او همچنین باور داشت که بهترین نوع آموزش، ترکیبی از آموزش‌های سنتی و جدید است و به همین دلیل همان گونه که مخالف آموزش به شیوه صرفاً سنتی بود، مخالف حضور مسلمانان -از جمله فرزندان خود- در مدارس بریتانیایی بود که به علوم اسلامی توجه نداشتند (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱ الف: ۱۷۴-۱۷۵، ۲۰۵؛ زبیری، ۱۳۳۷ ق: حصه دوم، ۶۷-۶۹؛ رضیه، ۲۰۱۱ م: ۱۴۵). از این رو، به نظر می‌رسد علاوه بر آنکه او کاملاً تحت تأثیر تفکرات غربی در حوزه آموزش بود، زمینه سنتی زنان و مسلمانان هند را نیز در نظر می‌گرفت. بدون تردید، سلطان جهان بیگم می‌دانست که اگر تأکید بیش از حدی بر آموزش غربی داشته باشد، اقدامات او مخالفان بیشتری خواهد یافت؛ به همین دلیل سعی کرد نگاهی متعادل‌تر به بحث نوگرایی در آموزش زنان داشته باشد. این نگاه می‌توانست چند پیامد مهم و اساسی داشته باشد:

۱. اصلاحات او به عنوان نوگرایی‌هایی که هم جهان سنتی اسلامی و هم جهان مدرن غربی را در مد نظر داشت، اقداماتی دوسویه بود و به همین دلیل می‌توانست مورد توجه گروه‌های سنتی و نوگرا قرار بگیرد و راه را برای اجرای این اقدامات هموار کند.
۲. از طرف دیگر، خود سلطان جهان بیگم به عنوان یک زن مسلمان حاکم که به‌طور قطع حکمرانی‌اش در جامعه با انتقاداتی مواجه بود، به مثابه زنی متجدد مطرح می‌شد و همین امر پیشبرد مقاصدش را با سهولت بیشتری همراه می‌کرد.
۳. این دیدگاه متعادل باعث جذب بیشتر اقشار مختلف زنان و دختران مسلمان می‌شد. این سخن بدین معناست که تأکید او بر آموزش سنتی در کنار آموزش مدرن، برای قشرهای پایین جامعه هم می‌توانست جذاب باشد؛ به‌ویژه آنکه آموزش‌های جدید برای زنان طبقات پایین جامعه ضروری تلقی می‌شد.

نوشته‌های سلطان جهان بیگم -به مثابه یک زن حاکم- در کتاب *گوهر اقبال نشان* می‌دهد که او توجه به بحث آموزش زنان و دختران مسلمان را جزو وظایف خود می‌دانست (۱۳۳۱ الف: ۱۶۶-۱۶۷). سلطان جهان بیگم برخلاف افرادی چون شیخ محمد

۱ تأکید سلطان جهان بیگم بر جنبه عملی آموزش در کنار آموزش نظری موجب شد او در کنار ساخت مدرسه فنی حرفه‌ای و پرستاری، کتاب‌هایی نیز در حوزه‌های بهداشت و سلامت، اصول خانه‌داری به شیوه نوین و تربیت کودکان تألیف یا ترجمه کند یا زیر نظر او این کارها انجام شود (برای تأکید سلطان جهان بیگم بر جنبه عملی آموزش ن.ک. به: زبیری، ۱۳۳۷ ق: ۶۷-۶۹؛ نیز ادامه مقاله).

عبدالله و سرسید، برای اجرای برنامه‌های خود با مشکلات مالی کمتری روبه‌رو بود. البته او با دشواری‌های دیگری برای اجرای برنامه‌های خود روبه‌رو بود که مهم‌ترین آنها عبارت بود از:

۱. بیشتر خانواده‌های مسلمان و سنت‌گراها با حضور دختران و زنان مسلمان در خارج از خانه و مدارس جدید مخالف بودند و آن را خلاف شرع و در تضاد با حفظ عفت و نیز مغایر با حجاب زنان مسلمان می‌دانستند.

۲. فقدان معلمان زن مسلمان - که به‌ویژه با زبان انگلیسی آشنایی داشته باشند - از دیگر مشکلات پیش روی سلطان جهان‌بیگم بود.

۳. فقدان منابع درسی مناسب برای دختران و زنان مسلمان به زبان اردو و نیز عدم آشنایی دختران و زنان مسلمان با زبان انگلیسی، از دیگر مشکلات سلطان جهان‌بیگم بود. سلطان جهان‌بیگم کوشید در کنار ساخت مدارس و مراکز آموزشی خاص دختران و زنان مسلمان، با اقداماتی که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت، این مشکلات را نیز تا حد ممکن برطرف کند<sup>۱</sup> (سلطان جهان‌بیگم در شرح زندگی خود، از این مشکلات به عنوان مهم‌ترین موانع پیش روی خود برای نوسازی آموزش زنان مسلمان هند نام برده است. برای مشکلات پیش روی سلطان جهان‌بیگم، ن.ک. به: سلطان جهان‌بیگم، ۱۳۳۱ الف: ۱۶۷ - ۱۶۹؛ زیری، ۱۳۳۷ ق: حصه دوم، ۵۹-۶۰).

### اقدامات سلطان جهان‌بیگم برای ترویج آموزش دختران و زنان مسلمان

سلطان جهان‌بیگم برای ترویج آموزش زنان مسلمان، علاوه بر بحث و گفت‌وگو و ارائه نظرات مختلف، در عمل نیز دست به اقداماتی زد. گفته‌های او در سخنرانی‌ها و مقالات و آثارش، با اقدامات عملی او حمایت و پشتیبانی شد و نتیجه‌ای مطلوب در پی داشت. در واقع این نکته که او به عنوان یک حکمران، هم از قدرت اقتصادی مناسب برای پیشبرد اهداف

۱ مشکلاتی از این دست تنها محدود به بوبال و اقدامات سلطان جهان‌بیگم نبود، بلکه تقریباً در دیگر مناطق شبه‌قاره هند نیز در آغاز سده بیستم میلادی چنین مشکلاتی وجود داشت؛ چنان‌که شیخ محمد عبدالله نیز به عنوان یکی از پیشگامان نوگرایی در آموزش زنان مسلمان هند و در علیگر، تقریباً با همین مشکلات روبه‌رو بود و برای برطرف کردن آنها تلاش‌های بسیاری انجام داد (برای مشکلات شیخ محمد عبدالله و اقدامات او ن.ک. به: شیخ محمد عبدالله، ۱۹۶۹ م: ۲۱۵-۲۳۸، ۲۲۰-۲۴۰).

خود برخوردار بود و هم قدرت سیاسی این کار را داشت، دو سویه‌ای بود که تفکرات نظری او را به جنبه‌های عملی اهدافش پیوند می‌داد. از این رو، می‌بایست راهکارهای او درباره آموزش نوین زنان را در حوزه عملی و نظری مورد بررسی قرار داد.

### الف. حوزه عملی

#### ساخت مدارس و مراکز آموزشی

مدرسه سلطانیه: سلطان جهان بیگم در ۱۳۲۰ق/ ۱۹۰۳م. «مدرسه سلطانیه» را برای آموزش دختران مسلمان در نزدیکی کاخ خود در یوپال بنا کرد. او برای جلب توجه سنت‌گراها و کاستن از مخالفت آنها و خانواده‌هایی که مخالف حضور دختران خود در مدارس بودند، وسایل نقلیه‌ای را برای رفت‌وآمد آنها به خانه و مدرسه اختصاص داد تا این‌گونه از رفت‌وآمد دختران در سطح شهر و مشکلات احتمالی که ممکن بود برای آنها ایجاد شود، جلوگیری کند. این راهکار اقدامی مناسب بود تا او بتواند نظر سنت‌گراهای متعصب را که مخالفتی جدی با حضور زنان در اجتماع داشتند، جلب کند. با این کار امنیت روانی و اجتماعی دختران و زنانی که قصد حضور در مدرسه را داشتند نیز فراهم می‌شد. در ۱۳۳۴ق/ ۱۹۱۷م. سلطان جهان بیگم به دنبال تجربه موفقش در تأسیس خوابگاه دخترانه دانشگاه علیگر در ۱۳۳۳ق/ ۱۹۱۶م، خوابگاهی به مدرسه سلطانیه نیز افزود. این اقدام مخالفت‌های پیش‌آمده درباره مشکل رفت‌وآمد دختران و زنان به مدرسه را دوباره کاهش داد. پس از افتتاح خوابگاه، رفت‌وآمد دختران در معابر عمومی کمتر از پیش شد و از شدت مخالفت‌ها کاسته شد. در نتیجه تأسیس خوابگاه، دانش‌آموزان بیشتری در مدرسه ثبت نام کردند (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱ب: ۱۶۶-۱۶۷؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۶۲-۶۳).

پس از تأسیس مدرسه سلطانیه، بحث مواد درسی مناسب برای دختران مسلمان مطرح شد و در نهایت او آموزش حساب، جغرافیا، تاریخ، اقتصاد، زبان‌های فارسی، انگلیسی و اردو و نیز قرآن و علوم دینی را به عنوان مواد آموزشی انتخاب کرد. گویا این مواد آموزشی در دیگر مدارس (جز مدرسه پرستاری، پزشکی و فنی حرفه‌ای) نیز تدریس می‌شد. او همچنین برای جبران فقدان معلمان زن مسلمان که به شیوه جدید آموزش دیده باشند، به‌ناچار از سه زن مسلمان که به شیوه سنتی آموزش دیده بودند اما با شیوه‌های

جدید آموزشی نیز آشنایی داشتند، استفاده کرد و بعدها از معلمان اروپایی و مسیحیان هند که آموزش به شیوه نوین در بین آنها زودتر از مسلمانان آغاز شده بود، بهره برد (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱الف: ۱۶۸-۱۶۹؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۶۴-۱۸۱: Preckel, 2000). شیخ محمد عبدالله نیز زمانی که مدرسه دخترانه علیگر را تأسیس کرد، با این مشکل مواجه بود و برای حل این مشکل از نزدیکان خود از جمله همسرش برای تدریس در مدرسه استفاده کرد. این در حالی بود که نزدیکان او هیچ آموزش نوینی ندیده بودند. سلطان جهان بیگم دست کم به این نکته توجه داشت که معلمان آشنایی ضمنی با دانش نوین غربی و شیوه‌های جدید داشته باشند. تمایل او در استفاده از معلمان زن اروپایی و مسیحی هند بر این نکته تأکید دارد که تا مدت‌ها از میان زنان مسلمان کسی که شایستگی تدریس داشته باشد، تربیت نشد. این امر زمان بر بود و از آنجایی که مسیحیان هند زودتر به جرگه نوگرایی وارد شده بودند، استفاده از آنان امری ناگزیر بود.

**مدرسه فنی و حرفه‌ای آصفیه:** این مدرسه به تقلید از نمونه‌های بریتانیایی آن ساخته شد. سلطان جهان بیگم فقر را عامل بسیاری از مشکلات زنان می‌دانست. او برای غلبه بر این مشکل و افزایش درآمد زنان مسلمان از طریق آموزش حرف و صنایع به آنها، این مدرسه را در ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵ق بنا کرد. هرچند این مدرسه در ابتدا برای آموزش زنان فقیر و بی‌سرپرست ساخته شده بود، به دلیل شرایط فرهنگی و اجتماعی موجود که حضور زنان را در جامعه تقبیح می‌کرد، مورد استقبال زنان مسلمان قرار نگرفت. در نتیجه سلطان جهان بیگم برای رونق بخشیدن به این مدرسه، آن را به مدرسه‌ای برای دختران نابالغ فقیر تغییر داد و کمک‌هزینه‌ای نیز برای آنان در نظر گرفت و باعث رونق روزافزون مدرسه شد؛ چنانکه حدود بیست سال پس از تأسیس مدرسه، در ۱۳۴۳ق/ ۱۹۲۵م. دوازده گروه آموزشی از جمله گل‌دوزی، خیاطی، پارچه‌بافی و غیره در مدرسه فعال بود (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱الف: ۲۶۶-۲۶۹؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۶۶-۶۸).

**مدرسه پرستاری زنانه مینتو:**<sup>۱</sup> از جمله مهم‌ترین مدارسی که در دوره حکومت سلطان جهان بیگم در بوپال ساخته شد، مدرسه پرستاری زنانه مینتو بود که به عنوان بخش آموزشی وابسته به بیمارستان زنانه لندسون<sup>۲</sup> (مینتو و لندسون هر دو از پزشکان

1 Lady Minto Nursing School

2 Lady Landsdowne Hospital

زن بریتانیایی در بوپال بودند) فعالیت داشت (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱ الف: ۱۵۶-۱۵۸؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۱۳-۱۵؛ Lambert Hurley, 2007: 128-131). سلطان جهان بیگم نبود پرستار زن در بین مسلمانان هند را موجب پایین آمدن سطح بهداشت و سلامت جامعه می‌دانست و از اینکه در سراسر هند حتی یک پرستار زن مسلمان نیز وجود نداشت، گلایه داشت. او در کتاب *گوهر اقبال* گلایه کرده است که با وجود اهمیت وجود پرستار زن در جامعه برای حفظ بهداشت و سلامت و با توجه به اینکه پرستاری به عنوان یک حرفه و تخصص علمی در اروپا از جمله بریتانیا رواج دارد، اما در سراسر هند حتی یک زن پرستار مسلمان نیز وجود ندارد. او اذعان کرده بود که به عنوان حاکم بوپال موفق نشده است برای تربیت و نگهداری فرزندان خود در خانه، یک پرستار زن مسلمان را به خدمت گیرد؛ به همین منظور در ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹ق. مدرسه‌ای را برای آموزش پرستاری به دختران مسلمان زیر نظر پزشکان و معلمان انگلیسی تأسیس کرد که در آنجا دختران پس از پنج سال آموزش، فارغ‌التحصیل و به عنوان پرستار برای کار در بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی و نیز خانه‌ها آماده می‌شدند (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱ الف: ۲۱-۲۳؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۶۹). با توجه به نرخ بالای مرگ و میر مادران و نوزادان، آموزش قابله‌های سنتی نیز مورد تأکید قرار گرفت. به دستور سلطان جهان بیگم قابله‌ها و دختران آنها موظف بودند در این مدرسه‌ها حاضر شوند و دوره‌های شش ماهه آموزشی را بگذرانند و پس از موفقیت در آزمونی که توسط پزشکان بریتانیایی برگزار می‌شد، اجازه فعالیت پیدا می‌کردند. به دستور سلطان جهان بیگم از فعالیت قابله‌هایی که در این دوره‌ها و آزمون آن شرکت نمی‌کردند، جلوگیری به عمل آمد و با متخلفان به شدت برخورد شد (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱ الف: ۲۱-۲۴؛ Lambert-Hurley, 2007: 130-132).

**کانون زنانه شاهدخت ولز:** یکی از مهم‌ترین مشکلات سلطان جهان بیگم برای گسترش آموزش دختران و زنان مسلمان در هند، مخالفت گروه‌های سنت‌گرا و خانواده‌ها با حضور زنان و دختران در اجتماع و مدارس به بهانه مغایرت این موضوع با شرع و حجاب بود؛ به همین دلیل او برای تشویق زنان و دختران به حضور در جامعه،

«کانون زنانه شاهدخت ولز» را تأسیس کرد.<sup>۱</sup> هدف از ایجاد این کانون که به تقلید از نمونه‌های آن در بریتانیا ساخته شده بود، علاوه بر برگزاری نشست‌های آموزشی مرتبط با زنان، تشویق زنان مسلمان به حضور در جامعه و به دنبال آن مدارس و مراکز آموزشی بود. این کانون در ۱۳۲۲ق/ ۱۹۰۵ق. تأسیس و به صورت رسمی در سال ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۸ در ساختمانی مجلل افتتاح شد و به محلی برای برگزاری نشست‌های مرتبط با زنان، از جمله آموزش زنان مسلمان و همنشینی آنها با زنان بریتانیایی تبدیل شد که در این نشست‌ها معمولاً سلطان جهان‌بیگم نیز حضور داشت و سخنرانی‌هایی در ارتباط با موضوعات بهداشت و سلامت زنان و نیز لزوم توجه به آموزش زنان ارائه می‌شد. سلطان جهان‌بیگم در سال ۱۳۳۶ق/ ۱۹۱۹ مدرسه‌ای برای زنان به عنوان بخشی از کانون، بنیان نهاد که وظیفه آن آموزش صنایع دستی و هنرهایی مانند گل‌دوزی، خیاطی و پارچه‌بافی و نیز آموزش‌های مرتبط با بهداشت و سلامت خانواده، مانند کمک‌های اولیه و اصول خانه‌داری به زنان مسلمان بود (سلطان جهان‌بیگم، ۱۳۳۱الف: ۲۵-۲۷، ۲۳۵-۲۳۶؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۷۲-۸۲؛ رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۸۷-۱۹۳، ۱۵۰، ۱۹۳).

**سایر اقدامات:** سلطان جهان‌بیگم به منظور ترویج آموزش دختران مسلمان، مدارس متعدد دیگری نیز بنیان نهاد که از آن جمله می‌توان به مدرسه سلیمانیه، سکندریه و حمیدیه اشاره کرد که به‌ویژه پس از صدور قانون آموزش اجباری توسط سلطان جهان‌بیگم در ۱۳۳۸ق/ ۱۹۲۰م، بر تعداد این مدارس و دخترانی که برای تحصیل به آن مدارس رفتند، افزوده شد<sup>۲</sup> (زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۶۵-۶۶؛ رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۹۲-۱۹۳). اقدامات سلطان جهان‌بیگم محدود به داخل قلمرو خودش نبود، بلکه او از هر اقدامی برای بهبود آموزش دختران و زنان مسلمان در سراسر هند حمایت می‌کرد. او سفرهای متعددی به سراسر هند داشت و با افراد مختلفی درباره آموزش دختران و زنان مسلمان دیدار و گفت‌وگو کرد و مقالات و سخنرانی‌های متعددی در ضرورت توجه به

۱ شاهدخت ولز (Princess of Wales) عنوانی است برای همسر پسر بزرگ ملکه بریتانیا که لقب شاهزاده ولز (Prince of Wales) از سده‌ها پیش تا به امروز به او اطلاق می‌شود. سلطان جهان‌بیگم به احترام شاهدخت ولز، در آن زمان این کلوب را به این نام خواند.

۲ براساس این قانون دختران و پسران از دوران کودکی باید در مدارس ساخته شده به دست سلطان جهان‌بیگم ثبت نام می‌کردند و به صورت رسمی آموزش می‌دیدند.

آموزش زنان ارائه کرد. هرچند مهم‌ترین اقدام او در خارج از بوپال حمایت‌های مالی از دانشگاه اسلامی علیگر و برنامه‌های آموزشی آن بود (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱ الف: ۹۲-۹۳، ۱۱۰؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۸۵-۸۶؛ رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۹۶-۲۰۱؛ Islam, 2014: 49-50)، او اقدامات متعددی برای ترویج آموزش دختران و زنان مسلمان در سراسر هند نیز انجام داد. سلطان جهان بیگم در سال ۱۳۱۹ق/۱۹۰۲م. در جلسه سالانه کنفرانس آموزشی مسلمانان سراسر هند در دهلی شرکت کرد. او در این کنفرانس با شیخ محمد عبدالله دیدار و با پیشنهاد او برای ایجاد بخش آموزش زنان (کنفرانس آموزش زنان مسلمان هند) موافقت کرد و با حمایت‌های او و چند تن دیگر این پیشنهاد به تصویب رسید. سلطان جهان بیگم همچنین دو سال بعد در ۱۳۲۱ق/۱۹۰۴ق. در جلسه سالانه کنفرانس آموزشی مسلمانان سراسر هند در لکنو شرکت کرد. در این جلسه با پیشنهاد و حمایت او، با وجود برخی مخالفت‌ها با تأسیس مدرسه دخترانه مسلمانان علیگر موافقت شد. دو سال پس از تصویب پیشنهاد ساخت مدرسه، در ۱۳۲۳ق/۱۹۰۶م. مدرسه دخترانه مسلمانان علیگر با حمایت‌های مالی سلطان جهان بیگم ساخته شد. سلطان جهان بیگم همواره از شیخ محمد عبدالله و مدرسه‌ای که او بنا کرده بود، حمایت می‌کرد. او در سال ۱۳۲۷ق/۱۹۱۰ و ۱۳۳۱ق/۱۹۱۴م. از مدرسه دخترانه علیگر دیدار کرد و برای برطرف کردن مشکلات دخترانی که از شهرهای دیگر برای تحصیل به علیگر آمده بودند، سنگ بنای ایجاد خوابگاه مدرسه را بنیان نهاد. این خوابگاه با حمایت‌های مالی او سرانجام در ۱۳۳۳ق/۱۹۱۶ افتتاح شد. به پاس این اقدامات، سلطان جهان بیگم در سال ۱۳۳۷ق/۱۹۲۰م. به عنوان رئیس دانشگاه علیگر انتخاب شد و به دلیل شایستگی و توانایی‌هایی که از خود نشان داده بود، ریاست او برای دو سال دیگر نیز تمدید شد (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۱ الف: ۳۱۳؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۸۰-۸۴؛ صوفیه، ۲۰۱۸م: ۱۸۱-۱۸۵، ۱۸۸-۱۹۰).

کمک‌های مالی و حمایت‌های سلطان جهان بیگم به علیگر محدود نبود. او در ۱۳۲۹ق/۱۹۱۲م. برای ساخت خوابگاه مدرسه دخترانه لاهور مبلغ پنج‌هزار روپیه کمک کرد. این خوابگاه به پاس حمایت‌های سلطان جهان بیگم، به نام او خوانده شد. در همان سال سلطان جهان بیگم به سید کرامت حسین<sup>۱</sup> برای ساخت مدرسه دخترانه

۱ کرامت حسین (متوفای ۱۳۳۵) از جمله مسلمانانی بود که در انگلستان تحصیل کرد و پس از بازگشت از انگلستان

لکنو کمک کرد و همچنین برای ساخت مدرسه دخترانه‌ای در پانی‌پت<sup>۱</sup> به فرزندان الطاف حسین حالی (متوفای ۱۳۳۳) از شاعران و متفکران نوگرایی هند و از شاگردان سرسید احمدخان کمک کرد و آنها نیز به احترام حمایت‌های سلطان جهان‌بیگم مدرسه را «سلطانیه» نامیدند. سلطان جهان‌بیگم همچنین برای محل برگزاری کنفرانس آموزشی مسلمانان علیگر، در ۱۳۳۱ق/۱۹۱۴م. ساختمانی را بنا کرد که به پاس خدمات او «سلطان جهان منزل» نامیده شد (زبیری، ۱۳۳۷ق: حصه دوم، ۵۵-۵۹، ۸۰، ۸۵-۸۷؛ رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۹۶-۲۰۱).

### ب. حوزه نظری

#### نشریه، سخنرانی و تألیف کتاب

نشریه اردوزبان «ظل السلطان»: سلطان جهان‌بیگم در کنار ساخت مراکز و مدارس آموزشی، برای ترویج آموزش به شیوه نوین دست به اقدامات گوناگون دیگری نیز زد. از جمله اقدامات مهم او برای ترویج آموزش به شیوه جدید در بین زنان و دختران مسلمان، راه‌اندازی نشریه اردوزبان *ظل السلطان* در ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳ در بوپال بود که هدف اصلی‌اش بیان ضرورت آموزش زنان و دختران مسلمان به شیوه جدید و انتشار مقالاتی درباره آموزش زنان و دختران مسلمان و تبیین موانع پیش رو و ارائه راه‌حلهایی برای رفع این موانع بود (برای نمونه‌هایی از مقالات *ظل السلطان* ن.ک. به: سلطان جهان‌بیگم، ۱۹۱۸م: ۴۶-۵۰، ۵۱-۵۵؛ همو، ۱۹۲۹م: ۵۵-۵۷، ۶۱-۶۲). همچنین سلطان جهان‌بیگم سخنرانی‌های متعددی درباره آموزش دختران و زنان مسلمان و ضرورت آن ایراد کرد که مجموع این سخنرانی‌ها در *خطبات سلطانی* به چاپ رسیده است (برای نمونه‌هایی از این سخنرانی‌ها ن.ک. به: خطبات سلطانی، ۱۳۳۳ق: ۲۵۸-۲۶۲، ۲۶۸-۲۶۹، ۳۲۹-۳۲۵).

**حجاب و موضوع آموزش:** سلطان جهان‌بیگم که با نگاه سنت‌گراها درباره حجاب و مخالفت آنها با حضور زنان در سطح جامعه به بهانه حفظ حجاب و عفاف آشنا بود، کتابی با عنوان *پرده (عفت المسلمات)* را در ۱۳۳۵ق/۱۹۱۸م. به زبان اردو

به آموزش دختران مسلمان توجه بسیاری داشت. او در لکنو مدرسه‌ای دخترانه ایجاد کرد. برای اطلاعات بیشتر ن.ک. به: خان، ۱۳۳۶ق: ۲-۱، ۵۶-۵۹، ۹۴-۹۳.



تألیف کرد.<sup>۱</sup> سلطان جهان بیگم در این کتاب از حجاب و ضرورت رعایت آن توسط زنان و دختران مسلمان دفاع کرد و با نوع پوشش زنان غربی به مخالفت پرداخت. او تلاش کرد با استناد به آیات قرآنی و احادیث و سنت نبوی، تعریفی از حجاب شرعی -متناسب با حجاب زنان مسلمان در صدر اسلام که به آنها اجازه حضور در جامعه را می‌داد- ارائه دهد و این گونه با حجاب عرفی زنان مسلمان هند -که به آنها اجازه حضور در جامعه را نمی‌داد- مخالفت کرد. در واقع، سلطان جهان بیگم در این کتاب کوشید با استناد به قرآن و سنت نبوی این موضوع را ثابت کند که اسلام برخلاف ادعای سنت‌گرایان جامعه هند، هیچ تضاد و مخالفتی با حضور دختران و زنان مسلمان در جامعه و به دنبال آن ایجاد مدارس جدید ندارد (سلطان جهان بیگم، ۱۳۳۷ق: ۱-۱۰، ۴۱، ۴۹، ۵۴؛ زیبری، ۱۳۳۷ق: ۹۸-۱۰۳، ۱۰۰-۱۰۴؛ رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۶۱-۱۶۲، ۱۹۰-۱۹۱).

**بهداشت و سلامت:** از جمله مشکلات پیش روی سلطان جهان بیگم، به‌ویژه برای آموزش‌های عملی در زمینه بهداشت و سلامت و تعلیم و تربیت کودکان، فقدان منابع آموزشی به زبان اردو از یک سو و عدم آشنایی دختران و زنان مسلمان با زبان انگلیسی از سوی دیگر بود.<sup>۲</sup> تأکید سلطان جهان بیگم بر آموزش عملی از یک سو و آشنایی او با زبان انگلیسی و مطالعه آثار انگلیسی از سوی دیگر، موجب شد تا او در کنار اقدامات گوناگونی که برای گسترش آموزش دختران و زنان مسلمان انجام داد، به تألیف و ترجمه آثاری درباره آموزش موضوعات مختلف به‌ویژه بهداشت و سلامت و تعلیم و تربیت کودکان به شیوه نوین و به پیروی از غربی‌ها نیز توجه کند تا زنان و دخترانی که امکان حضور در مدارس را نداشتند، از این کتاب‌های آموزشی استفاده کنند (زیبری، ۱۳۳۷ق: ۱۱۷، ۸۶؛ رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۵۳-۱۵۵). نگاهی به آثار سلطان جهان بیگم و نیز آثاری که زیر نظر او گردآوری شده‌اند، نشان می‌دهد که دغدغه‌های او نسبت به پیشرفت‌های غرب در اوایل سده بیستم میلادی است.

۱ ترجمه انگلیسی کتاب با عنوان *Al-Hijab or why Pardah is necessary* در ۱۹۲۲م. به چاپ رسیده است.  
 ۲ سلطان جهان بیگم زبان انگلیسی را می‌دانست و معتقد بود صرف آموزش به زبان مادری (اردو) برای آموزش کیفیت نمی‌کند. او اهمیت بسیاری برای آموختن زبان انگلیسی و استفاده از کتاب‌هایی که به این زبان نوشته می‌شد، قائل بود و معتقد بود که تمام دختران مسلمان باید زبان انگلیسی را در حد استفاده از کتاب‌های مفید بدانند؛ زیرا در صورت غفلت از فراگیری زبان انگلیسی، آفتاب علم با غبار همراه می‌شد (رضیه، ۲۰۱۱م: ۱۵۴).

در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی، کتاب‌های متعددی با عنوان «پرستاری در منزل»<sup>۱</sup> به زبان انگلیسی در غرب به منظور آموزش اصول اولیه پرستاری به زنان نوشته شد. از جمله این کتاب‌ها اثری از «آر.جی. بلیکهم»<sup>۲</sup> بود که زیر نظر سلطان جهان‌بیگم به زبان اردو ترجمه شد و با عنوان *هندوستانی گهروز مین تیمارداری* در ۱۳۳۱/۱۹۱۳ به چاپ رسید. در این کتاب موضوعاتی مانند ویژگی‌ها و شرایط اتاق بیمار، تغذیه بیمار، مراقبت از بیمار، انواع پانسمان‌ها و نحوه صحیح انجام آنها آموزش داده می‌شد (بلیکهم، ۱۹۱۳م: ۱-۲، ۱۵-۱۶، ۲۲-۲۵). کتاب دیگر سلطان جهان‌بیگم *بچوں کی پرورش* بود. او در مقدمه این کتاب اشاره کرده است که درباره نگهداری و مراقبت از بچه‌ها کتاب‌های بسیاری به زبان انگلیسی نوشته شده و او نیز تعدادی از این کتاب‌ها را مشاهده و مطالعه کرده است، اما در بین مسلمانان هند چنین کتابی وجود ندارد و همین موضوع موجب شده او تصمیم به تألیف این کتاب بگیرد. سلطان جهان‌بیگم پس از مطالعه چند کتاب انگلیسی درباره نگهداری از بچه‌ها و نیز ترجمه بخش‌هایی از این کتاب‌ها، اثر خود *بچوں کی پرورش* را تألیف کرد و در ۱۳۳۱/۱۹۱۳ به چاپ رساند. موضوعاتی مانند بارداری، زایمان زودرس، چگونگی مراقبت از نوزادان زودرس، لباس و پوشش نوزادان، تغذیه مناسب آنها، انواع بیماری‌های شایع نوزادان و راه‌های درمان آنها از مطالب این کتاب است. سلطان جهان‌بیگم در مقدمه آورده است که مطالعه این کتاب را برای آشنایی با مقدمات علم پزشکی، به‌ویژه برای مادران مهم و ضروری می‌داند. او از اینکه با وجود رواج چنین کتاب‌های آموزشی در سراسر اروپا، در بین زنان مسلمان هند چنین آموزش‌هایی با غفلت همراه شده، گلایه کرده است (سلطان جهان‌بیگم، ۱۳۳۱ب: الف، ب، ج؛ رضیه، ۲۰۱۱: ۲۲۳-۲۲۴). همچنین کتابچه *هدایات تیمارداری* که در ۱۳۳۲/۱۹۱۴ به چاپ رسید، از دیگر آثار سلطان جهان‌بیگم در حوزه بهداشت و سلامت است که اصول اولیه مراقبت و نگهداری از بیماران به شیوه جدید را به صورت مختصر آموزش داده و مطالعه آن را برای هر زن مسلمان لازم و ضروری دانسته است (سلطان جهان‌بیگم، ۱۳۳۲ب: ۱-۲).

---

1 Home Nursing

2 R.J.Balikhham

**تعلیم و تربیت کودکان:** در کنار کتاب‌هایی که برای آموزش بهداشت و سلامت به شیوه نوین نوشته شد، سلطان جهان‌بیگم اثری نیز دربارهٔ تعلیم و تربیت کودکان با عنوان *تربیت الاطفال* تألیف کرد که در ۱۳۳۲/۱۹۱۴ به چاپ رسید. او در مقدمهٔ این کتاب تأکید کرده است که در دنیای مدرن و در کشورهای اروپایی کتاب‌های متعددی به زبان انگلیسی دربارهٔ اصول تربیت کودکان نوشته شده، اما در بین مسلمانان هند چنین کتابی وجود ندارد؛ به همین دلیل او تصمیم گرفت پس از مطالعهٔ چند کتاب انگلیسی دربارهٔ اصول تربیت کودکان، کتاب *تربیت الاطفال* را تألیف کند. موضوعاتی مانند آموزش اصول تربیت، آموزش موضوعات اخلاقی مانند تشویق به راستگویی و پرهیز از دروغ‌گویی، از جمله مباحثی است که در این کتاب به آن پرداخته شده است. سلطان جهان‌بیگم در این کتاب نسبت به ازدواج در سنین پایین اعتراض کرده و آن را مانعی بر سر آموزش کودکان دانسته است (سلطان جهان‌بیگم، ۱۳۳۲ج: ص، ب، ج، ۸-۱۰).

### خانه‌داری

کتاب *بازگشت به خانه*<sup>۱</sup> از جمله کتاب‌های انگلیسی‌زبانی بود که در شش جلد نوشته شده بود. سلطان جهان‌بیگم پس از مطالعهٔ این کتاب و ترجمهٔ بخش‌هایی از آن، درصدد برآمد کتابی به شیوهٔ آن تألیف کند.<sup>۲</sup> در نتیجه کتاب *خانه‌داری* را در سه حصه (بخش) و چهار مجلد تألیف کرد. مجلد نخست با عنوان *هدیهٔ الزوجین* در ۱۳۳۲ق/۱۹۱۵م در بوپال به چاپ رسید. با توجه به اینکه سلطان جهان‌بیگم زن و مرد را رکن اصلی تشکیل خانواده می‌دانست، این بخش از کتاب به موضوعات مختلف مرتبط با زندگی مشترک، نظیر حقوق و وظایف زن و مرد، ازدواج، طلاق و غیره اختصاص یافت. مجلد دوم کتاب با عنوان *حفظ صحت* در ۱۳۳۴ق/۱۹۱۶م در بوپال به چاپ رسید. این بخش از کتاب حاصل مطالعهٔ چندین اثر انگلیسی و ترجمه بخش‌هایی از این آثار و همچنین مشورت سلطان جهان‌بیگم با پزشکان انگلیسی حاضر در بوپال بود. او در این مجلد به موضوعات

1 Back of the home

۲ هرچند از کتاب *بازگشت به خانه* به عنوان اثری برای آموزش اصول خانه‌داری به شیوه نوین نام برده شده و سلطان جهان‌بیگم نیز این اثر را مطالعه کرده است، اما مؤلفان مقاله حاضر موفق به یافتن اطلاعات بیشتر دربارهٔ این کتاب، نام نویسنده و غیره نشدند.

مرتبط با آموزش سلامت و بهداشت خانواده و نقش زنان در ارتقا و بهبود سلامت و بهداشت خانواده به ویژه فرزندان پرداخت و موضوعات گوناگونی چون چگونگی رعایت بهداشت در خوراک، نوشیدنی‌ها، پوشاک، خانه و غیره را آموزش داد. بخش سوم کتاب نیز در دو مجلد مجزا با عنوان‌های معیشت (آموزش امور داخل خانه چون انواع اثاثیه مورد نیاز خانه و چگونگی چیدمان و استفاده از آنها، تزئینات داخل خانه به شیوه‌های جدید و غیره) و مجلد دوم نیز با عنوان معاشرت (آموزش اصول مهمان‌داری و آداب پذیرایی از مهمان، آداب دید و بازدید، قواعد استفاده از خودرو و قطار و موضوعاتی از این دست) به چاپ رسیده است. سلطان جهان بیگم وجود کتاب‌های متعدد به زبان انگلیسی درباره اصول خانه‌داری در اروپا و فقدان چنین اثری برای زنان مسلمان هند را دلیلی برای تألیف کتاب *خانه‌داری* در چهار مجلد نام‌برده دانسته است (رضیه، ۲۰۱۱: ۲۱۶-۲۲۲).

### نتیجه‌گیری

سده نوزدهم میلادی در زمینه نوگرایی در جهان اسلام، سده‌ای مهم و سرنوشت‌ساز تلقی می‌شود. رویکردها و گرایش‌های مختلف، روش‌ها و شیوه‌های متفاوتی را ایجاب می‌کرد. این تفاوت‌ها در هند و در دوره سلسله بیگم‌های بوپال مشخص‌تر و مشهودتر است. حاکمان زن این سلسله، هم رابطه نزدیکی با حکومت انگلیسی هند داشتند و هم از آنجایی که چند تن از آنان زنان قدرتمند و تأثیرگذاری بودند، بحث نوگرایی در مسائل زنان و به ویژه در حوزه آموزش، مورد تأکید آنان بوده است. با توجه به مطالب پیش‌گفته، نتایج حاصل از این نوشتار را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. به نظر می‌رسد اقدامات عملی و نظری سلطان جهان بیگم در زمینه آموزش و پرورش نوین زنان مسلمان هند، در درازمدت شرایط بهتری را هم از نظر فرهنگی و هم از لحاظ اجتماعی برای آنان مهیا کرد؛ به ویژه آنکه در برخی مدارس تأسیس شده توسط سلطان جهان بیگم، صنایعی نیز به زنان آموزش داده می‌شد که این امر می‌توانست به بهبود اقتصاد آنها و خانواده‌هایشان یاری برساند.

۲. از آنجا که سلطان جهان بیگم به عنوان یک حکمران می‌توانست اقداماتش را به مرحله اجرا برساند، جنس اقدامات او در مقایسه با روشنفکران و متفکرانی که فقط در

حیطه نظر فعال بودند، عملیاتی تر و مؤثرتر بوده است؛ چنان که اقدامات او در حوزه بهداشت و سلامت از اهمیت بسیاری برخوردار بود.

۳. جایگاه سلطان جهان بیگم به عنوان یک متفکر نیز قابل بررسی است. از این رو اقدامات او فقط عملی نبود، بلکه در حوزه نظر نیز فعالیت‌های قابل توجهی از او باقی مانده است که آثارش را می‌توان جزو مهم‌ترین فعالیت‌های نظری او به حساب آورد.

۴. به نظر می‌رسد در دیدگاه نوگرایانه سلطان جهان بیگم نهاد خانواده به مثابه نخستین کانون اجتماعی که فرد در آن تربیت می‌یافت، از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود. تألیف آثاری درباره تربیت فرزندان و نیز روابط زوجین با یکدیگر، از جمله عواملی است که این رویکرد او را آشکار می‌کند.

۵. سلطان جهان بیگم برخلاف متفکران و روشنفکرانی مانند سرسید احمدخان و شیخ محمد عبدالله که بر جنبه نظری علم‌آموزی تأکید داشتند، بیشتر بر رویه عملی آموزش و پرورش تأکید داشت. تألیف کتاب‌هایی در زمینه خانه‌داری، سلامت و بهداشت بر این دیدگاه سلطان جهان بیگم صحنه می‌گذارد.

### منابع و مآخذ

- بلیکهم، آر. جی. (۱۹۱۳)، هندوستانی گهرون مین تیمارداری، ترجمه سلطان جهان بیگم، اگره: مطبع عام مفید.
- حالی، الطاف حسین (۲۰۰۷)، حیات جاوید، ج ۱، لاهور: بک تاک.
- خان، حامدعلی (۱۳۳۶ق)، حیات مولانا کرامت حسین، لکنو: مطبع الناظر.
- خطبات سلطانی، یعنی علیا حضرت نواب سلطان جهان بیگم صاحبه (۱۳۳۳ق/۱۹۱۳م)، تصحیح محمد حمیدالله خان، بهوپال: مطبع سلطانی ریاست بهوپال.
- رزاقی، شاهد حسین (۱۹۶۳)، سرسید اور اصلاح معاشره، لاهور: اداره ثقافت الاسلامیه.
- رضیه، حامد (۲۰۱۱م)، نواب سلطان جهان بیگم، بهوپال: باب العلم پبلیکیشنز.
- زبیری، محمدحسین (۱۳۳۷ق/۱۹۱۸م)، بیگمات بهوپال، بهوپال: مطبع سلطانی ریاست بهوپال.
- سلطان جهان بیگم (۱۳۳۲الف/۱۹۱۳م)، اختر اقبال (یعنی حصه دوم گوهر اقبال)، اگره: مطبع مفید.
- ..... (۱۳۳۲ب/۱۹۱۴م)، هدایات تیمارداری، بهوپال: مطبع ریاست بهوپال.
- ..... (۱۳۳۲ج/۱۹۱۴م)، تربیت الاطفال، بهوپال: مطبع ریاست بهوپال.
- ..... (۱۳۲۸)، تزک سلطانی (یعنی دفتر چهارم تاج الاقبال)، بهوپال: مطبع سلطانی.

- ..... (۱۳۳۱/الف/۱۹۱۳ م)، گوهر اقبال، بهوپال، مطبع سلطانی.
- ..... (۱۳۳۱/ب/۱۹۱۳ م)، بچون کی پرورش، بهوپال: مطبع ریاست بهوپال.
- ..... (۱۹۱۹/۱۳۳۷)، پردہ، آگرہ: [بی نا].
- ..... (نومبر ۱۹۱۸)، ظل السلطان، صص ۴۶-۵۵.
- ..... (دسمبر ۱۹۲۹)، ظل السلطان، صص ۵۵-۶۲.
- شیخ محمد عبدالله (۱۹۶۹)، مشاہدات و تأثرات، بہ اہتمام ممتاز جہان حیدر، دہلی: جمال پرنٹنگ پریس.
- شیرازی، سعید و علی بیات (بہار ۱۳۹۷)، «بیگم‌های بوپال (بہوپال) و تاریخ‌نگاری، مطالعات تاریخ اسلام، س ۱۰، ش ۳۶، صص ۶۹-۹۰.
- صوفیہ، یوسف (۲۰۱۸)، مسلم ایجوکیشنل کانفرنس کی اردو خدمات، کراچی: انجمن ترقی اردو پاکستان.
- Avari, Burjor (2013), *Islamic civilization in south Asia, a history of Muslim power and presence in Indian Subcontinent*, NewYork: Routledge.
- Belmekki, Belkacem (2010), *Sir Sayyid Ahmad Khan and The Muslim cause in British India*, Berlin.
- Hardy, P (1972), *The Muslims of British India*, Cambridge.
- Islam, Tuhina (August 2014), "Social and Educational Reforms of Nawab Sultan Jahan Begum", *The International Journal Of Humanities & Social Studies*, Vol 2, Issue 8.
- Khan, M. Shaharyar (2000), *The Begums of Bhopal a Dynasty of Women Rulers in Raj India*, NewYork-London: I.B.Tauris Publishers.
- Lambert- Hurley, Siobhan (2007), *Muslim women, reform and princely patronage Nawab Sultan Jahan Begam of Bhopal*, London and NewYork: Routledge.
- Preckel, Claudia (2000), *Begums of Bhopal*, NewDelhi: Syndicate Binder.
- Nizami, K.A (2004), *Sayyid Ahmad Khan*, NewDelhi: Publication Division, Ministry of Information and Broadcasting, Govt of India.



## بسمه تعالی

### خواننده گرامی

در صورت تمایل به مطالعه مداوم فصلنامه علمی- پژوهشی مطالعات تاریخ اسلام برگه زیر را تکمیل نمایید و به نشانی دفتر مجله، واقع در تهران، خیابان شهید عباسپور، خیابان رستگاران، کوچه شهروز شرقی، شماره ۹، کدپستی ۸۶۶۵۱-۱۴۳۴۸ ارسال فرمایید.

مبلغ اشتراک سالانه: ۴۰۰۰۰ تومان

تک شماره: ۱۰۰۰۰ تومان

شماره حساب: ۰۱۰۶۱۰۱۰۴۷۰۰۶، بانک ملی شعبه ولایت، کد بانک: ۵۵۹، به نام پژوهشکده تاریخ اسلام

### برگه درخواست اشتراک

نام:	نام خانوادگی:	نام پدر:
متولد:	شغل:	میزان تحصیلات:
شماره نسخه درخواستی:	تعداد نسخه درخواستی:	
شماره فیش بانکی:	به مبلغ:	ریال
نشانی:		
تلفن:	امضا و تاریخ:	



# Contents

<b>The Impact of Ministers of the Abbasids Ministers on the Development and Flourishing of the Art of Calligraphy</b>	Zivar Ahmadzadeh Tahereh Azimzadeh Ardeshir Asadbeigi Mohammad Baghestani Kozegar	7
<b>A Critique of the Traditional Interpretation of the Theoretical Concept of “Fabrication of Hadith”</b>	Mohammad Hasan Ahmadi	31
<b>The Barlases and their Role in Political Developments of the Timurid Era</b>	Alireza Sarijlou Mohsen Bahramnejad Abdul Rafi Rahimi Abbas Boroumand Alam	53
<b>Place of Pasikhan Region in Political and Military Developments of the Jungle Movement</b>	Bashir Seraji Abbas Panahi Abdollah Hemmati Golian	79
<b>Study of the Thematic Development of Political Treatises in Qajar Era and Its Reasons</b>	Zahra Alizadeh Birjandi Elham Malekzadeh Somayeh Poursoltani	105
<b>Alawite Community of Egypt before Establishment of the Fatimid Dynasty</b>	Foziyeh Lashani Negar Zeilabi	125
<b>Sultan Jahan Begum and Evolution of Muslim Female Education(1901- 1926AD)</b>	Mohsen Masumi Vafa Yazdanmanesh Saeid Shirazi	153

# **Journal of Historical Studies of Islam**

**Published by:** Research Center of Islamic History

**Executive Director:** H. Khamenei

**Editor-in-Chief:** M. Mohaghegh

**Scientific Adviser:** J. Kianfar

## **THE EDITORIAL BOARD**

Late Professor Ayinehvand, S. Professor of Islamic History, Tarbiat Modarres University

Bazoon, E. Professor of Islamic History, Beirut University

Ejtehadi, A. Professor of Islamic History, Al-Zahra University

Emami Khoei, M. Associate Professor of History, Azad University

Late Professor Eshraghi, Professor of Iran History, Tehran University

Late Professor Ganji.M.H, Professor Geographi, Tehran University

Late Professor Gharachanloo, H. Professor of Islamic History, Tehran University

Hasani, A. A., Associate Professor of History, Shahid Beheshti University

Khezri, A. R., Professor of Islamic History, Tehran University

Moftakhari, H, Professor of Iran History, Kharazmi University

Mohaghegh, M. Professor of Sciences History, Tehran University

Mujtabaei, F. Professor of Religion History, Tehran University

Rahnamaei, M. T., Associate Professor Geographi, Tehran University

\*\*\*

**Executive Manager:** L. Ashrafi

**Persian Editor:** M. Sorkhi

**English Editor:** A. Tavakoli Shandiz

**Address:** 9, East Shahrooz, Rastegaran St., Shahid Abbaspour Ave., Tehran, Iran

**Postal Code:** 14348-86651

E-Mail: [faslnameh@pte.ac.ir](mailto:faslnameh@pte.ac.ir)

Web: [www. Pte.ac.ir](http://www.Pte.ac.ir)

Samaneh: [Journal.pte.ac.ir](http://Journal.pte.ac.ir)

Fax: +982188676860